

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لولیه والصلوة علی نبیه وآله نبیه اما بعد چون کتاب مستطاب تذکره شوشتر
از لحاظ تاریخی وادبی وعلمی بسیار مفید بود از طرفی کمیاب است وفقیر
استطاعت چاپ آنرا نداشت ومایل بود با شرکت در انتشار آن خدمتی
ناچیز نموده باشد لذا اقدام باستنساخ آن نمودم یک نسخه در کتابخانه
آستان قدس رضوی علیه السلام واین نسخه را جهت کتابخانه مسجد اعظم
نوشتم شاید انشاء الله خدمتی نموده باشم والسلام علی من اتبع الهدی

قم ذیقعدة الحرام سنه ۱۳۸۴ هجری سید محمد کاظم جزایری

کتاب تذکره شوشتر

تألیف

سید عبد الله بن سید نور الدین بن سید نعمة الله
الحسینی الشوشتری الجزائری المتخلص به فقیر
المتوفی ۱۱۷۳ هجری قدسی
قدس سره

تذکره شوشتر

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله واصحابه الطاهرین
اما بعد آورده اند که در قضیه طوفان نوح که عالم غرق آب ومعمورهٔ
زمین خراب وجمهور بنی آدم آوارهٔ دیار عدم گردیدند معدودی که بمضمون
فنجیناه واصحاب السفینه نجات یافته بودند بر فراق اصحاب وفنای احباب
همواره مکدر وملول وبنوحه وزاری مشغول بوده در کمال بیسامانی
وپریشانی بسر می بردند وبعد از آنکه بمرور روزگار وتمادی دهور و
اعصار توالد وتناسل نمودند وکثرت در افراد انسان پدید آمد هرج و
مرج واختلاف وجدال ونزاع ودعوی وقیل وقال که از لوازم کثرت
است در میان ایشان سنوح یافت واز بی اعتدالی وتغلب اقویا
ضعفا در زحمت بودند تا آنکه دانشمندان رای صواب پیران بر این
قاعده قرار یافت که فرمان فرمائی مقتدر مطاع واجب الاتباع فی مابین
خود

خود تعیین ودر مواقع اختلاف برای رزین او رجوع نمایند ونظم مهام عباد
وتنبیه وتادیب اهل فتنه وفساد منوط بکفایت او بوده خلایق در مهد امن
وامان آسوده باشند وبجهت این امر مهم کیومرث ابن آدم را که بحسب
سن وعقل وکیاست وحکمت ورزانت وحسن سیاست ممتاز بود
اختیار نمودند (بعضی از مورخین گفته اند که کیومرث نبیره حضرت آدم
بود وبرخی از احفاد نوح گفته اند) وخدمه واسباب لازمه جهت
او مرتب داشته هر یک از رعایا بقدر استطاعت چیزی از خالصهٔ
خود قبول نمودند که همه ساله برسم خراج جهت مصارف سلطنت
بسرکار او رسانند وتاجی ساخته بر سر او نهادند که در مجلس دیوان
بآن علامت مردم او را بشناسند ومدت پادشاهی او بیست سال
بود وبعد از آن هوشنگ پسر یا برادر زادهٔ او بسلطنت نشست
واو پادشاهی عادل وحکیمی کامل بود وتا آن زمان مردم بساختن خانه
وعمارات گلین نپرداخته بودند وبکولاها وکپرها که از چوب ونی ترتیب
می نمودند بسر می بردند وبعضی بکهوف جبال ومغارها وجنگلها
مسکن می نمودند وباین سبب تعب ورنج بسیار می کشیدند
لاجرم هوشنگ فرمان داد که مردم خانه بسازند ومقرر داشت که

خانه‌ها را نزدیک یکدیگر بسازند و اساسها را محکم و دیوارها را بلند نمایند
و بعد از اتمام خانه‌ها حصاری وثیق بدور خانه‌ها بنا نهاد که مجموع شهر
حکم یک خانه بهم رسانید و چون مردم در مساکن خود قرار گرفتند
و از زحمت گرما و سرما و باد و باران آسوده دل گشتند و ذخایر و
اقوات خود را در مخازن و مخازن مضبوط و اطفال و عورات را در بیوت
امن و پناه مستور نمودند و بسبب باروی شهر از آسیب سباع و حیوانات
وحشی خلاص یافتند این وضع ایشان را بسیار خوش آمد و آن شهر را
شوش گفتند بلغت قدیم یعنی خوب و بعد از آن هوشنگ بتقریبی
بکنار رود کرن رسید چون ملاحظهٔ وضع آن مکان نمود گفت اینجا شوشتر
است و استعداد آن برای بنای شهر بهتر است و بهندسان را امر نمود
که طرح آنرا بریزند و ببنای آن اشتغال نمود و گویند شوش بشکل
باز ساخته شده و شوشتر بشکل اسب و مشهور است که در وقت
آغاز بنای شوشتر هوشنگ خود بر سر عمله حاضر بود دید که سگی از
موضع شهر بیرون رفت و بعد از زمانی پارهٔ استخوانی بدندان گرفته
مراجعت نمود و بخوردن آن استخوان مشغول گردید از ملاحظهٔ
این حال و مشاهدهٔ این فال پادشاه متأثر شد و آثار ملال بر ناصیه
او ظاهر گردید دانشمندی از ندما این معنی را بفراست یافته معروض
داشت

داشت که از رهگذر این سگ غباری بخاطر انور نه نشیند غالبا این
چنین باشد که تربت این ولایت مقتضی فقر و درویشی و دون همتی و
پست فطرتی و قناعت باشد و مردم آنجا بزحمت زندگی نمایند و کسب
ایشان ضعیف و تحصیل ما یحتاج خود در وطن نتوانند نمود بلکه از
جائی دیگر بمسافرت و مشقت بهم رسانیده در آنجا صرف نمایند و مؤید
این سخن آنکه صاحب نزهت القلوب در خواص بلدان آورده که خاک
شوشتر مقتضی فقر و نیازمندیست و مردمان صاحب ثروت
و توانگر در آنجا بغایت نادر میباشد و بزبان تازی شوشتر را تستر
گویند بقاعدهٔ عرب که اکثر الفاظ عجمیه را تعریب میکنند و بعضی گفته
اند که شخصی از بنی عجل تستر نام آنرا فتح نمود و باسم او مشهور شد
و صاحب قاموس گوید تستر بروزن جندب و شوشتر بشینین لحن
است و باروی آن اول شهری است که بعد از طوفان نوح بنا شده
یعنی از بلاد معموره و در بعض کتب قدیمه مسطور است که طالع شوشتر
جوزا است و مولانا جلال الدین محمد بن عبد الله یزدی در کتاب
تحفة المنجمین سرطان گفته و این بصواب نزدیکتر است چنانچه
مشاهدهٔ اخلاق و احوال آن ولایت دلالت تام بر آن دارد و

بتجربه رسیده که هرگاه قرانی از قرانات کبری یا خسوف یا کسوف در
برج سرطان واقع شود معظم تاثیرات آن در آنجا کمال ظهور بهم میرساند

فصل اول در شوشتر نرخ غلات واطعمه غالبا ارزان باشد و
گندم وبرنج وسایر حبوب نیکو بعمل آید وربیع زراعت فراوان باشد
واراضی آنجا پر برکت وبحدی سبک است که بیک دراز گوش شخم
توان کرد واشجار زود ترقی نماید ونارنج ولیمو وانجیر وانار ممتاز
وسایر ثمار متوسط ونمک آنجا بغایت لطیف وممتاز است وقلم از
خواص آنجا است که بهمه بلاد عالم از آنجا می برند وپاییز آنجا نیکوست
واز آنجمله بادنجان وخیار وهندوانه بسیار خوب است وچغندر
آنجا بغایت نیکو وپنبه آن بهتر از پنبه سایر بلاد است وتنباکو وحنا
را اگر نیکو تربیت کنند بد نشود ودر روزگار قدیم در حوالی
شهر باغ وبوستان نبود ومزارع صیفی صحرای گتوند وجونید بود
که از قنوات گلوگرد که پادشاهان کیان احداث نموده بودند
وهنوز هستند آب بآنجا جاری میشد وچون از شهر دور بود
وعبور از رودخانه بکشتی بود ومردم باین سبب زحمت میکشیدند
ودارای اکبر نهر داریان را ابتدا ودارا ابن دارا تمام نمود وآب از
میان

میناب بند قدیم شوشتر

نهر داریان از زیر توپخانه
قلعهٔ سلاسل جاری بوده است

میان شهر بصحرای عسکر جاری ساخت وبغرس اشجار وزرع صیفی پرداخت
واین قبل از ظهور اسکندر ذو القرنین بود وبمرور ایام رودخانه عمیق
شد وآب از نهر منقطع گردید وباغات که بعمل آورده بودند خشک و
مزارع فاریاب دیم شد وآن قنوات هم بایر شد واینها در عهد ملوک
طوایف بودند وکسی بحال آنجا التفات ننمود وچند سال متوالی خشکی
گذشته خشک گذشت وقحط پدید آمد لاجرم ولایت خراب ومردم
متفرق گردیدند واحدی از ایشان باقی نماند ومدتها بدین منوال
میگذشت تا اردشیر ابن بابک بن ساسان بر ممالک استیلا یافت
وملوک طوایف را مقهور گردانید وهمت بتجدید عمارت شوشتر
گماشت ومردم را از اطراف بآنجا کوچانید وامر نمود که خانه بسازند
ودر این باب تشدد بسیار نمود ومنظور داشت که پایین دهنه
داریان بعرض رودخانه شادروانی بنا نماید تا آب مرتفع وبنهر
داریان جاری شود وآن زمان رودخانه منحصر در مافاریان
بود وقبل از اتمام شادروان اردشیر وفات یافت وهمچنان بماند
تا نبیرهٔ او شاهپور بن هرمز بن نرسی بن بهرام بن هرمز بن بهرام بن شاهپور
بن اردشیر جلوس نمود ودر آنوقت بحسب سن کودک بود وطایفه

شادروان قیصر همین بند
بزرگ است

عرب از بادیه حرکت نمودند و آنخدود را الی اطراف خراسان بتاختند
و انواع خرابی در آن بلاد بظهور رسانیدند و چون شاهپور بحد
کمال رسید اولا بمؤاخذه و تادیب عرب پرداخت و خلق بسیار
از ایشان اسیر فرموده بود که شانهای ایشان را سوراخ و ریسمان
گذرانیده دو دو بیک دیگر بسته بودند و همراه اردو میگردانیدند
و باین سبب [illegible] اورا ذوالاکتاف گفتند و اورا بعمارت شوشتر
عنایت عظیم بود و چون بر قیصر تسلط یافت او را محبوس ساخت
گفت اگر نجات خود میخواهی باید شادروان شوشتر را ببندی
و چنان کنی که در زمین نزدیک شهر مزارع صیفی پیدا شود و زرع
مائی بتوانند کرد قیصر چون بر جان خود ایمن گشت کس فرستاد
تا صناع و مهندسان زبردست از روم بیامدند و مال و خزاین بیاوردند
و چنان کردند که ابتداء رودخانه گرگر را از زیر کوهی که الحال
بقعه سید محمد گیاه خوار بر آن واقع است الی بند قیر حفر نمودند و
هنوز آثار کلنگ بر بعض اطراف آن نمایان است و آب را از آن
طرف سر داده این طرف را خشک نمودند و بسنگ و ساروج بند
زیر پل را بساختند و قیصر بفرمود که هر روز یعنی روز دو هزار
گوسفند

گوسفند روانه کنند در گردن هر یکی قدری زر یا نقره یا آهن یا سرب
یا ارزیز چنانچه هر بامداد هزار گوسفند و هر شب هزار گوسفند
میرسید و بشیر گوسفند نوره و گل تر می کردند و بکار می بردند و
سنگهای بسیار بزرگ که جز بجر ثقیل حرکت نتوان داد دو دو بیک
دیگر می بستند و بطوقهای آهنین و سرب بهم می چسبانیدند و
در کار می نهادند و بعد از آن رود گرگر را که شکافته بودند بهمان
دستور مسدود نمودند و آب را باعمال بردند و باغ و بوستان محیط
بساختند و گویند شاهپور قیصر را الزام نموده بود که کلیه در این
کار صرف میشود باید از خاک قسطنطنیه باشد و قیصر مردم خود را
امر نمود که از خاک قسطنطنیه براده آنقدر بیاورند که بعد از اتمام
کار آنچه فاضل مانده بود در خارج شهر ریختند و این تلها که الحال
هست و کوزه گران از آنها استعمال میکنند از آن است و قعر
رودخانه را از دهنه ماهفاریان الی زیر پل بیک تراز و بسنگ
و ساروج فرش نمودند تا بمرور ایام دیگر باره عمیق نشود و از این
جهت بند میزان گویند و بعد از آن او را مأمور داشت که بالای
شادروان بر رود قدیم پلی عظیم جهت سهولت تردد انسان و حیوان

پل ماه بازان

بباخت واو را رحض عود وچهار دانگ آب تخمینا برود قدیم از زیر
پل جاری بود ودو دانگ از آنها را جرخانهای عبدک و دهکی و
فرجهای بند وخلل ها که در ورا ایام در آن راه یافته بود برود گرگر
لهذا دهی که بکنار این رود بود دو دانگه وآن را که بکنار آن رود بود
چهاردانگه نام نهادند واین رود از منبع آن که در جبال بختیاری است
الی منتهی که دریای عمان است فاصله مابین عراق وفارس است

چهاردانگه

فصل دویم مورخان در وصف شادروان شوشتر مبالغه
بسیار نموده اند وگفته اند که در عالم بنائی از آن محکمتر نیست و مشهور
است که چون کارگزاران قیصر ومستوفیان قیصر شروع بکار و
برآورد خرج نمودند دیدند که خزاین قیصر وفا باتمام آن نمی نماید
وعمله وکارکنان از آن کار بر آزار نیز در زحمت بودند وهر
مزدوری که یک روز آنجا کار کرده بود روز دیگر طاقت کار
نداشت وهر چند اجرت را مضاعف می نمودند رغبت نمی نمود
آخر الامر رای بر آن قرار دادند که جهت انتعاش قلوب وتحریک
دواعی شوق کارکنان وتخفیف مؤنت مفرحی مرکب از بعض
فواکه واجزاء حیوانی ومعدنی ونباتی ترتیب نمایند که این همه
نماید

فایده از آن حاصل تواند شد وحکیم حاذق فکرت اجزای آنرا باین نحو
نسخه نوشته نسخه برگ گل رخسار یک طبق • ورق نسخه پیشانی
یک صفحه • گل شمشیرک ابرو دو شاخه • بادام چشم دو دانه • زنبق
بینی یک جزو • یاقوت رمانی لب دو دانه • پسته خندان دهان
یک دانه • مروارید ناسفته دندان بیست وهشت دانه • عنبر
اشهب خال لااقل یک جزو • سیب ذقن یک جزو • ترنج
غبغب یک جزو • سنبل الطیب زلف دو دسته • انار پستان
دو دانه • صدف سینه یک لوحه • خمیره صندل شکم یک قرص •
نافه مشکین یک جزو • گل غنچه ناز یک جزو • یاسمن سرین
یک بغل • ماهی سقنقور ساق وساعد چهار جزو • قصب الذریره
انگشتان بیست عدد • عناب سر انگشتان بیست دانه • قند مکرر
عشوه آنقدر که اجزاء را شیرین کند وقیصر بفرمود تا مرکب اجزاء را
بالتمام از شاهدان فرنگی گلعذار • ودلفریبان طناز عشوه کار •
باانواع باده ونقل ومزه وطعام خوشگوار • بر سر کار آماده وحاضر
داشتند تا آخر روز که عمله از زحمت کار می آسودند بوصال آن
دلبران • وهم آغوشی آن سیمبران • خوش وقت میگردیدند

معجون مفرح

ومجمع آن ماه پارگان کنار رودخانه بود و از این جهت آن رود را
رود ماه پاربان گفتند و بآن هوس کارکن بسیار از اطراف و
جوانب فراهم آمده روز بروز آنچه را برسم اجرت باز یافت می نمودند
شب لیشب بآن غارت گران عقل وهوش میرسانیدند تا آن کار
باتمام رسید و در میان ببلاد خود مراجعت نمودند و بعضی از ایشان
را از آب وهوای شوشتر خوش آمد و رخصت حاصل نمودند از
قیصر که در آنجا سکنی نمایند و بعضی از امور غریبه و صنایع عجیبه از ایشان
بمردم آنجا یادگار رسید از آنجمله معدن نقره تتبع نموده بودند در خارج
شهر نزدیک چشمه آب گرمک و چون کیفیت بعمل آوردن آن را
بهیچ کس تعلیم ندادند شیوع بهم نرسانید والحال موضع آن معلوم
نیست دیگر حیاکت دیباج از این کرکی که در فصل پاییز در جوزق
قلبلب بهم میرسد که برابر از حریر خالص لطیف تر میباشد
و آنرا بطرز زر و سیم و نقوش و الوان مختلفه مزین می نمودند
و در روزگار پیشین البسه و عمایم ملوک هم از آن بود و دیبای
شوشتری مثل زد جمیع شعرا و ادبای زمان بود و عبد الواسع
جبلی که از فصحای شیرین گفتار بود در مدایح سلطان سنجر
وغیره

وغیره همه جا رنگینی بهار و طراوت رخسار یار و زینت مجلس پادشاه
کامکار را بدیبای شوشتری تشبیه نموده و در مدح سلطان عبد الصمد
گوید شعر

گوید در آفرین تو هر روز مدحتی
آراسته بگونه دیبای شوشتری

و در موضع دیگر گفته شعر

گه از سنبل حجابی بر قمر از پرنیان پوشد
گه از عنبر نقابی بر طرف از شوشتر بندد

و چون اختراع این نوع لباس در عهد شاهپور واقع شد دور نیست
که سابریه در بعضی احادیث اهل بیت علیهم السلام مذکور است و
فقهاء بثیاب منسوبه بشاهپور تفسیر نموده اند همان باشد و
الحال مدتها ست که آن هم منسوخ و علاج رشتن آنرا نمیدانند
و از بعض معمرین استماع شده که آنرا با بعض ادویه طبخی میکرده اند
که قوتی بهم رسانید دیگر دولاب رومی که در کمال سهولت آب را
از حضیض زمین باوج برین میرساند والحال مدت اول است
دیگر عمل آتشبازی که در شبهای نوروز سلطانی معمول است چون

رومیان را عادت آن بود که در شب سال نو که ابتدای تشرین الاول
ایشان است این رسم را معمول میداشتند القصه پل تیمر بحال
خود برجا بود تا در زمان دولت بنی امیه که شبیب خارجی خروج
نمود و شوشتر را پایتخت ساخت و حجاج بن یوسف ثقفی که از
جانب عبدالملک بن مروان بن الحکم والی عراقین و خراسان بود
و مدتها در دفع او کوشید و فایده نبخشید و شبیب همه روزه را با
سپاه خود از شهر بیرون میرفت و با عساکر حجاج محاربه می نمود
روزی وقت خفتن بشهر مراجعت میکرد اتفاقا آب سیل طغیان
نموده و شبیب بکنار پل اسب میراند و بتماشای آب مشغول
بود و شخصی سوار مادیان پیشاپیش میرفت و اسب شبیب نر
بود چون بمادیان نزدیک شد میل کشید شبیب بدهن آن زده
خود با اسب برودخانه پریدند و غرق سیلاب فنا گردیدند
روز دیگر حجاج داخل ولایت شد و مردم را بر جا دادن شبیب
معاتب ساخت و ایشان معذرت خواستند که ما را از آمدن
شبیب خبری نبود و در شب تاریخ دفعة خود با سپاه از راه
پل داخل شدند شهر شد و ماندگان را قدرت بیرون کردن
او نبود حجاج این معذرت را قبول و از مؤاخذه ایشان درگذشت

و بنو بود

و بنا بود که پل را خراب کنند و مردم بدستور قدیم بکشتی عبور نمایند
تا دیگر احدی ناگاه داخل ولایت نشود و از آن قرار معمول گردید
تا فتحعلی خان آنرا تجدید نمود چنانکه مذکور خواهد شد فصل ۳

آب و هوای شوشتر

سیوم آب و هوای شوشتر بسیار سازگار و با اکثر امزجه موافق است
و مردمان غریب در هر موسم که وارد آنجا شوند کمتر بیمار میشوند
و مرض طاعون هرگز مسموع نشده که در آنجا واقع یا از بلاد قریبه
سرایت نموده باشد و عوام شوشتر گویند که این ببرکت دعای
حضرت امام رضا علیه السلام است که در حین مسافرت از مدینه
بخراسان وارد آنجا شده و این دعا در حق ایشان نموده و امراض
وبائی نیز بسیار کم است و غالب در اکثر امزجه صحت است و امراض
کثیر الوقوع حمیات سهل العلاج است و همینکه مرض مفارقت
نمود بزودی رفع نقاهت میشود و در اکثر فصول اغذیه غلیظه
در آنجا معتاد است و بسبب سلامتی آب و هوا منشا انحراف
مزاج کمتر میگردد و اصل رود آنجا چشمه کرن است که از حوالی
زنده رود اصفهان میجوشد و همه جا مابین کوهکیلو و بختیاری
تا شوشتر جاری است و از این هر دو آبهای شور و شیرین بسیار

داخل آن می شود و رودی عظیم میشود که در خوزستان بآن عظمت
نیست و پایین شهر رود دزفول بآن می پیوندد و مجموع را
دجیل اهواز گویند و اکثر اوصافیکه اطبا در مدح آب بغداد
می نمایند از کثرت و غزارت و بُعد منبع و شدت جریان بر صخور
و جبال و صفای لون و سبکی وزن در آب شوشتر موجود است
و در تابستان بسیار گرم باشد نسیم شمالی که بر آن بوزد
بسیار سرد میشود و معتاد است که در این فصل وقت نماز دیگر
آبها را بکوزه های سفالین در موضع مرتفع میگذارند تا حرارت آفتاب
اثر از باده تلطیفی بنماید و بمجرد غروب آفتاب و هبوب شمال بمرتبه
سرد و لذیذ میشود که بجرعه آبی واحد سیر توان خورد و هر چند زیادتر
با آفتاب بگذارند سردتر میشود و هوای آنجا حار رطب است که در هر
دو کیفیت موافق روح حیوانی است و رطوبت آن باعتدال است
لیکن در بعض سنوات حرارت آن در فصل تموز بحد افراط میرسد
و سابقا معمول بود که منعمان اندرونهای گلین بسیار مرتفع میساختند
و درها و روزنه های متعدد از اطراف جهت شقه هوا قرار
میدادند و گاهی اشترخار نیز بشبابیک آن میزدند و آب میپاشیدند
و این قسم

و این قسم اندرونها اگلستان گویند و در اوقات شدت حر آنجا می نمودند
و سایر الناس بشکانهای رودخانه دودانگه و سایر عزابها دفع آسیب گرما
می نمودند و در بعض خانه ها قنات بود که از مافاریان آب میآوردند و در
زیر زمین صفه ها و مجلسهای وسیع بدور آب میساختند و مردم هر محل
بکاریزی که داشتند اکتفا می نمودند لیکن الحال مدتها است که قنوات همه
بایر و اکثر حوضها نیز بر طرف شده و بنای خانه گلین منسوخ است و عمارات
جدیده بسنگ و آجر پخته و گچ ساخته میشود و این معنی باعث زیادتی
اشتداد حرارت هوا گردیده است لاجرم طبقات اینکه تاب گرما ندارند
شوادان را اختیار نمودند و کار بجائی رسیده که کم خانه ایست که
شوادانهای متعدد نداشته باشد و هوای بهار آنجا بغایت معتدل است
و وفور گل و لاله و ریاحین خدا آفرین در صحراهای آنجا بحدی است که و
صف نتوان نمود و شعرای سلف بهار شوشتر را ضرب المثل و تشبیه
بهار سایر بلاد بآن نموده اند و نشاطی در طبایع خاص و عام آنجا در آن فصل
پیدا می شود که اکثر اوقات را بسیر و تفنن و باغ روی میگذرانند و
بفعل طبیعت ظرافتها و حرکات طفلانه چند از ایشان بظهور میرسد که در سایر
اوقات از آن قسم شوخیها کمال تحاشی و استنکاف می نمایند و بهار نارنج

آنجا بسیار معطر و گل سوری نیز از گل اکثر بلاد ممتاز است و هرگاه در
کشیدن عرق آنها بی پروائی نکنند از گلاب و عرق بهار سایر گرمسیرات
امتیاز ظاهر دارد و هوای زمستان آنجا نیز معتدل است و به آتش
کردن بخاری و نشستن کرسی خانه کمتر احتیاج میشود و برف بسیار
نادر است و در مدت العمر راقم حروف که از پنجاه سال متجاوز است
یک دفعه برف باریده و الحال بعنوان تاریخ مذکور میشود و باران در
سنوات مختلف است و اکثر زرع آنجا الحال دیم است و چون اراضی
پر برکت و هوا معتدل است نسبه چهار باران که در تمام زمستان بشود
محصولات حسب الخواهش بعمل می آید و در بعض اوقات اتفاق شده است
که بدو باران کامل زراعات نیکو بعمل آمده اند و چنانچه چند سال
متوالی بسبب کمی بارش یا سایر آفات زراعات دیم ضایع شوند
این معنی باعث ضعف یقین زارعین نمیشود و در اساس توکل
ایشان هیچ نوع خللی راه نمی یابد بلکه باعث زیادی امیدواری
ایشان بر رحمت رب العالمین است و این حالت مکرر مشاهده
شده و حیله و مکر و شیطنت بطبع مردم شوشتر کمتر وجود
دارد و پرهیزگاری ایشان از حقوق الناس بیش از اهالی اکثر بلاد است

ومسامحه

ومسامحه در امور و ترک تأسف مافات از حالات جبلی ایشان است
و شجاعت و دلاوری در ایشان غالب است و در حسن اعتقاد نسبت به
سادات و علماء و مشایخ و عباد در مرتبه اعلی میباشند و بسبب اتصاف
بجامع صفات حمیده آنجا را دار المؤمنین گویند

فصل چهارم

مسجد جامع شوشتر

در دار المؤمنین شوشتر مساجد و بقاع الخیر بسیار است و قدیمترین
مساجد مسجد جامع است و آن در ایام خلفای بنی عباس بنا شده
و بر دیوار قبلی سوره یس را یک سطر بخط کوفی گچبری کرده اند و در
آنجا کتابها بخط کوفی نوشته اند مشتمل بر اسامی خلفا و غیره و آنچه
الی الان از آنها موجود است کتابه چوبین است که بطرف راست منبر
بالای سطر یس نزدیک سقف هفت سطر منقوش است مورخ بتاریخ
خمس و اربعین و اربعمائة و کتابه چوبین ایضا که بر محراب چوبین بالای
منبر نوشته است و کتابه بر ضلع غربی منبر و کتابه گچبری دو و محراب
پایین و کتابه گچبری ایضا بالای محراب پنج سطر و کتابهای دیگر بوده
که بمرور ایام مندرس شده و از مجموع آنها مفهوم میشود که المعتز بالله
محمد بن جعفر المتوکل آغاز بنای آن نهاده و او خلیفه سیزدهمین
بنی العباس است و در سال دویست و پنجاه و چهار در زمان حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام بخلافت نشسته و اسم او در چوبکه

بزبر منظر بود نوشته بود و مدت خلافت او سه سال و شش ماه و سه
روز بود و بعد از او کسی متوجه اتمام آن نشده تا خلیفه بیست و پنجم
القادر بالله احمد بن اسحق المقتدر و اسم آن بچوب کتابه نوشته بود
که کشیده بود تا منبر و این دو چوب الحال برطرف شده اند و مدت
خلافت او چهل و سه سال بود و آن نیز تمام نکرد و در سال چهارصد و
بیست و دو وفات نمود و بعد از او خلیفه بیست و هفتم مقتدی بامر الله
ابو القاسم عبدالله بن القائم بن القادر شروع بکار مسجد نمود
و مدت او نوزده سال و پنج ماه بود و قبل از اتمام ایضا وفات یافت
و اسم او در محراب چوبین بالای منبر نوشته است مورخ بتاریخ
شهر رمضان و تخته چوبیکه اسم سال بر آن مکتوب بود افتاده بود
و بعد از او خلیفه بیست و نهم المسترشد بالله ابو منصور فضل بن
المستظهر بن المقتدی در آن باب کوشید و باتمام رسانید و اسم
او در گچکاری بالای محراب نوشته است و مدت خلافت او هفده
سال و هشت ماه بود و از این تواریخ معلوم میشود که آنچه فیمابین
عوام شوشتر مشهور است که حضرت امام رضا علیه السلام در این مسجد
نماز گذارده است از شهرتهای بی اصل است زیرا که آغاز بنای
مسجد مدتها بعد از زمان آنحضرت بوده لیکن محتمل است که حضرت

در اغوالی

در اغوالی که در آن زمان صحرا بود نزول و در آن مکان نماز گذارده باشد
و بعد از آن بسبب این شرافت بنای مسجد را در آنجا اختیار نموده باشند
و منشاء این شهرت این باشد و مسجد در اصل چوب پوش بود بهمین
شاه چوب هندی که منبر و منظر ساخته اند و چند اصله از آنها در
صفوف پیشین مابین ستونها کشیده است و ستونهای قدیم آن
باریکتر و مرتفع تر بود مساوی گلدسته و چون اکثر آن چوبها بمرور ایام
بشکست و خرابی در آن غالب شد جمعی از خیرمندان که سرخیل ایشان
حاجی فتح الدین خیاط بود تجدید عمارت آن باین هیئت که هست نمودند
و خواجه طالب ابن خواجه اسمعیل ابن خواجه افضل صراف تاریخ آنرا بدین
وجه گفته

بیت

شک نیست که بانی مساجد × در هر دو جهان بود سرافراز
هر کس توفیق ساختن یافت × گردد بجهان ز خلق ممتاز
فتحا بنمود اقتدا حسن × بادا اجرش در جنان باز
طالب تاریخ ساختن ساخت × از صاحب سر و محرم راز
برخاست یکی از این میانه × گفتا مسجد شده خدا ساز

و منار گویند با اصل مسجد ساخته نشده و بانی آن سلطان اویس ابن

شیخ حسن یونانی است واسم او بکتابه جلی بر سنگی که بالای در زیر
گلدسته است منقوش است بتاریخ شهر ذی حجه سنه اثنین و
عشرین وثمانمائه واین منار از غرایب ابنیه است و منار باین ارتفاع
کمتر دیده شده وچند سال قبل ازاین قبهٔ آن شکستی خورده مشرف
بانهدام بود وآنرا تا بحد مقرنس خراب نمودند وجمعی از ثقات که خود
مشاهده نموده بودند استماع شده که در ایام واخشتو خان پهلوانی
بازیگر بشوشتر آمده بود که انواع هنرها از او بظهور میرسید ازانجمله
کاکل بسیار درازی داشت سنگ دست آسی سنگین بکاکل می بست
و میخ آهنی که طول آن یک وجب ونیم بود بمنار میکوفت که نیم وجب
آن بمنار می نشست ویک وجب بیرون می ماند وبالای آن میرفت
و می ایستاد و میخی دیگر بهمان قرار بالاتر میکوفت تا هر جا دست او
میرسید ودست بآن میگرفت وبالای آن میرفت آنگاه
انگشتان پا را بآن بند می نمود وسر نگون آویزان می شد
وبا چکش میخ اول را بیرون میآورد وراست می شد وآنرا بالاتر
میکوفت وبالای آن میرفت وآن سنگ بکاکل او بسته بود وبهمین قسم
تا قبهٔ منار بالا میرفت وازراه نردبان بپایین میآمد وازین مقوله
کارها

قصهٔ پهلوان بازیگر و منار مسجد جامع شوشتر

کارها بسیار میکرد ودر خارج دروازه گرگر سر راه آسیاها بدست
چپ سنگ آسیای بزرگی افتاده است که میگویند آن پهلوان آورده
وچون بسیاری از عوام الناس فریفته او شده بودند خان اورا اخراج
البلد فرمود وقبلهٔ مسجد جامع را سخت ودرست ساخته اند وکمترین
بدایرهٔ هندیه وسایر اعمال ریاضی درکمال دقت احتیاط آن نموده در
نهایت استوا واستقامت یافته ومحاریب اکثر بلاد را که ملاحظه نموده
از خراسان وآذربیجان وبعض بلاد فارس وعراقین وقری نجد و
حجاز بغیر از مسجد کوفه هیچیک را بآن اعتدال ندیده وقبلهٔ مسجد
میرشکار بروفق بی زیاده ونقصان اعتبار شده واینکه مابین عوام
بلکه خواص شوشتر نیز مشهور بود که در قبلهٔ مسجد جامع اندک
ناتمامی هست وباین سبب در نماز تیاسر می نمودند ومساجد جدیده
را نیز متیاسر ساخته اند شهرتی بی اصل است واز بنای قدیم مسجد
الحال بغیر از دیوار قبلی وقطعه از دیوار شرقی مابین گلدسته ومنار
چیزی باقی نیست ودر مسجد سنگها منصوب است که بعض حکام
وارباب اختیار تاسیس بعض امور خیریه یا رفع بعض بدع بصیغه
لعنت بود نموده اند وبسنگها نقش نموده بدیوارها چسبانیده اند

قبلهٔ مسجد جامع شوشتر

واسامی ایشان همه مکتوب است **فصل پنجم** قدیم‌ترین مزارات
شوشتر مزار براء ابن مالک انصاری است و او از اکابر صحابه
حضرت رسالت پناهی بود و در شأن او روایت شده رب اشعث
اغبر ذی طمرین لایؤبه به لو اقسم علی الله لابره منهم البراء مالک یعنی
بسا ژولیده موی گرد آلوده ژنده پوش گمنام که اگر خدا را سوگند
دهند حقتعالی قسم او را راست کند از آن جمله است براء بن مالک
و او همراه لشکر بود که در ایام خلافت خلیفه ثانی عمر بن الخطاب بفتح
بلاد عجم آمده بودند و سردار کل سعد بن وقاص بود و حضرت امام
حسن علیه السلام نیز همراه ایشان بود و در آن وقت پایتخت ملوک
فرس شهر مداین بود که شاهپور بعد از فراغ از تعمیر شادروان
شوشتر در کنار رود دجله بنا نموده بود و سایر پادشاهان
عجم بعد از او بر عمارت آن افزوده بودند و نوشیروان ایوان ساخته
بود و پادشاه وقت یزدجرد بن شهریار و او در روز سه شنبه بیست و
دویم ربیع الاول سال یازدهم از هجرت جلوس نموده بود بعد از رحلت
حضرت رسالت پناهی چند روزی و چون آن حضرت از زوال
دولت فرسیان و انتقال آن باهل اسلام خبر داده بود مسلمانان
باین مژده دلگرم و صادق العزم و فرسیان مشوش و مضطرب الحال
بودند

مزار براء ابن مالک انصاری در شوشتر

بودند و مع هذا در حین عبور لشکر اسلام از شط دجله احوالی چند رخ نمود
که فرسیان یقین بمغلوبیت خود حاصل نمودند و دانستند که با مشیت الهی
معارضه و مقاومه نمیتوانند کرد بالضروره یزدجرد از مداین فرار برقرار
اختیار نمود تا در مرو خراسان مقتول شد و شهربانو دختر اوست که
بشرف فراش حضرت سید الشهدا علیه السلام رسیده و مادر حضرت
سید الساجدین است و حضرت امام حسن تا مداین با لشکر مرافقت نمود
و سعد لشکر را برگرفته تا حدود خراسان مفتوح و بعد از فتح شوش
متوجه شوشتر گردید و مردم شهر چون بشنیدند قبل از رسیدن
لشکر خارهای سه پهلو آهنین بسیار بساختند و در صحرا پاشیدند
چون لشکر خالی الذهن بآن حوالی رسیدند خارها بدست و
پاهای ایشان نشست متحیر گردیدند و مدتی در آنجا توقف نمودند
تا آنکه شخصی از اهل بلد خفیه بیرون آمده از عساکر اسلام امان
گرفت و ایشان را براهی دیگر دلالت نمود که تا سر پل رسیدند و گویند
پیر بلدی که مزار او در شوشتر معروف است آن شخص است و مردم
شهر بتیر و سنگ و فلاخن مدافعه می نمودند تا آنکه یکی از سران سپاه
نزد براء آمده گفت که من از حضرت پیغمبر در حق تو چنین شنیده ام

مزار پیر بلدی در شوشتر

وحدیث مذکور براء خواند وگفت حال اگر خواهی این ولایت مفتوح شود
دعا کن که البته مستجاب خواهد شد آنگاه براء روی بجانب آسمان
کرده گفت که پروردگارا بحق جاه وجلال خودت این قوم را منکوب
ومقهور وعساکر اسلام را مظفر ومنصور گردان وسپر پر وکشید بر روی
پل دوید ودلیران لشکر متابعت ویورش نمودند ودر جنگ در
دروازه قائم شده تا حوالی مغرب داخل ولایت شدند وهرمزان
حاکم آنجا را که عموزادهٔ یزدجرد بود دستگیر نمودند وبراء در آن واقعه
هشتاد زخم برداشته بود وقشون مدت یک ماه بسبب او توقف
نمودند تا وفات یافت ودر همین مکان که الحال معروف است
مدفون شد آنگاه حرکت نمودند وهرمزان را مقید ومحبوس نموده بمدینه
نزد عمر فرستادند وهرمزان سابقا با عساکر اسلام صلح نموده و
وفا بان نه نموده وعمر او را ملامت نمود که عاقبت غدر را دیدی
ومرارت ثمرهٔ آنرا چشیدی هرمزان گفت سابقا که عرب وعجم
بایکدیگر محاربه می نمودند وخدای تعالی با هیچیک از ایشان نبود
زیرا که همه کافر بودند همیشه عجم غالب وحاکم وعرب رعیت و
زیر دست بودند اکنون که ببرکت اسلام حقتعالی با شماست غلبهٔ
شما

شما بآن سبب است نه بقوت این سیاه کون برهنه بی استعداد آخر الامر
مسلمان شد واورا بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام بخشید وآن حضرت
اورا آزاد نمود ودهی در حوالی مدینه داشت ینبع نام باو فرستاد که
متصدی وضابط باشد وفرمود چون هرمزان حکومت کرده است رویهٔ
امر ونهی وسیاست رعایا وزارعین را نیکو میداند ودر آنجا بود تا ابو
لؤلؤ که بابا شجاع الدین گویند واو از اسرای عجم بود عمر را مقتول نمود
وحفص بن عمر به تهمت اینکه این امر بتحریک هرمزان بود به تیغ رفت
وهرمزان را مقتول ساخت وعمر هنوز رمق حیاتی داشت چون
بشنید وصیت کرد که هر که بعد از من خلیفهٔ اسلام شود حفص را
بخون هرمزان قصاص نماید زیرا که آن تهمت موجب قتل هرمزان نبود
واز جمله مطاعن که بر عثمان گرفته اند یکی این بود که عمل بان وصیت ننمود
تا آنکه خلافت بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه رسید حفص
بگریخت ونزد معاویه بشام رفت ودر حرب صفین مقتول شد وفتح
شوشتر در سال بیستم از هجرت بود **فصل ششم** در بعض کتب
تواریخ از ابوموسی اشعری منقول است که چون عساکر اسلام شوشتر را
مفتوح نمودند در آنجا تابوتی از سرب یافتند که میتی در آن بود

وکیسهٔ زری با او بود که هر که ضرور داشت بقدر احتیاج از آن زرها
بعنوان قرض برمیداشت و چون رفع احتیاج شده بود ادا می نمود و بجای
خود میگذاشت و اگر بدون سبب تأخیر نموده بود بیمار می شد این
امر غریب را بصحابه که در مدینه بودند عرض نمودند و صحابه در جواب
نوشتند که این میت حضرت دانیال است و امر نمودند که او را دفن
نمایند و الحال مدفن دانیال در شوش مشهور است و بارگاهی بر آن
ساخته اند که آب نهر جند شاپور از زیر آن جاری است و مؤید
این شهرت حدیثی است که در بعض کتب معتبره روایت شده که
مردم شوش از کثرت باران بخدمت حضرت امام علی النقی صلوات الله
علیه شکایت نمودند و آن حضرت فرمود این بسبب آنست که
استخوانهای حضرت دانیال را شما دفن نکرده اید و هرگاه استخوانهای
انبیاء الله چیزی منکشف شود آسمان بر او گریه میکنند برایشان
بآنجا معاودت و استخوانها را دفن نمودند و باران منقطع گردید
غالبا چون شوشتر اعظم بلاد خوزستان و شوش از توابع آن
معدود بود صاحب تاریخ این واقعه را در احوال شوشتر مذکور
ساخته باشد. و ایضا در احوال محمد بن جعفر الطیار رضی الله عنه
ذکر

حضرت دانیال

ذکر نموده که در فتح شوشتر شهید شده و در آنجا مدفون است و الحال
مدفن محمد بن جعفر در حوالی دزفول معروف است و قریه جعفرآباد
که از اعمال عربستان معدود است من جمله موقوفات آن سرکار بزرگوار
است و هم چنین قریه شرف آباد دزفول و واقف این هر دو شرف
النساء بیگم صبیه شاه طهماسب بن شاه اسمعیل صفوی است و بمرور
ایام از تصرف مباشرین موقوفات بیرون رفته اند و اکنون
آنچه اسم وقفیت بر آن باقی است همین قطعه زمین بر جم
است و آن هم در تصرف اغیار و چیزی از آن عاید آن سرکار نمیگردد
و در بعض کتب قدیمه شهر انطابلس در جوار شوش مذکور است
و محتمل است که همین شهر دزفول باشد که در بعض تواریخ رعناش
گفته اند و الحال موضعی را خارج شهر در کنار رودخانه اهل دزفول
رعناش میگویند و آن رودخانه را دز گویند و فول در لغت بمعنی
باقلا و بعضی بمعنی موشی باقلا گفته اند و چون کشت و اکل باقلا و
موشی آن قدر آن بلد زیاده از سایر بلاد معتاد بوده است موسوم
باین اسم شده باشد و از جمله مزارات قدیمه قصبه امامزاده عبدالله
است و نسب او بدین وجه است عبدالله بن ابی الحسن الدکه ابن

تاریخ دزفول

الحسین الاصغر بن زین العابدین بن علی بن الحسین علیه السلام و
گویند سر اوست که در شوشتر مدفون است و باقی اعضای او
عضو عضو در بلاد متفرق گردید و چون مخالفان او را شهید نمودند
و سر او را برگرفته که نزد والی خود برند مرور ایشان بشوشتر افتاد
در خانه پیره زالی نزول نمودند و چون شب بخسبیدند و آن
ضعیفه جهت تهیه بآن اندرون که سر را گذاشته بودند داخل
شد دید که سقف اندرون شکافته و نوری چند از آسمان بزمین
میآید و اشخاصی چند که آثار روحانیت بر ایشان غالب بود در آنجا
نشسته اند و آن سر بریده با ایشان متکلم است از مشاهده این امر
غریب بغایت متحیر گردید پسری داشت نوجوان ابراهیم نام در
اندرون دیگر خسبیده بود رفت و او را بیدار نمود و بآنجا آورد
چون ابراهیم بدید بمادر گفت که این شهید از جمله ذریه
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و برگزیدگان رب العالمین
است رای آنست که او را تجهیز نموده دفن کنیم مادر گفت
که از دست این مخالفان چگونه خلاص توانیم شد ابراهیم گفت
سر مرا ببر و بجای این سر بگذار که ایشان ببرند و چنان کردند و

بقعه امام زاده عبدالله شوشتر

بقعه او

و بقعه او در جوار امام زاده معروف است همان است و بانی اصل عمارت
امام زاده المستنصر بالله خلیفه عباسی است و بعد از آن سادات بزرگوار
عالی درجات مرعشی شوشتر که در نسب برادرزادگان آن بزرگوارند
و حکام گرام آنجا و سایر مردان بر آن افزوده اند و از بقاع مشهوره
بقعه شیخ محمد سوار در جوار مسجد آخوند ملا محمد نجار است و بقعه
سبری بن مفلس سقطی که این هر دو از کبار مشایخ طریقت بوده اند
و خانه سهل بن عبدالله و مادر او در اصل شهر و صحرای گرگر هنوز
معروفند و بقعه سادات از بقاع معروف است و بعضی گویند عبدالله
قطع است که پسر بهتر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است لیکن
ثابت نیست و این عمارت که الحال هست بنای حاجی صالح کاغذی است
که از معارف ارباب خیر بود و زایر تاریخ آنرا بدینوجه گفته شعر

این روضه منوره که فروغ فیض ٭ طاعت در او بلند چه الله اکبر است
تعمیر کرد حاجی خوش خلق نیک ذات ٭ صالح که خادمی ز محبان این در است
زایر برای مصرع تاریخ سال او ٭ پرسید از خرد که بهر کار یاور است
استاد عقل سر ز تامل چو برگرفت ٭ گفتا بگوی مرقد فرزند جعفر است

و عبدالله را نیز بعضی گویند پسر حضرت امام حسین علیه السلام است

بقعه شیخ محمد سوار شوشتر

وآنهم ثابت نیست واز آخوند ملا میرزای نسابه شیروانی که در ایام فتحعلی
خان بشوشتر آمده بود منقول است که از مشایخ صوفیه است و بسبب
تسنن و تصوف او را مردود داشت و بزیارت قبر او نرفت و صحیح نسب
سید محمد بازار و سید محمد ماهرو قریب دروازه گرگر هر دو بحضرت
امام موسی کاظم علیه السلام منتهی میشود و بعد از جابر بن عبد الله انصاری و عبد الرحمن
ابن عوف و سعد و سعید که همگی از مشاهیر صحابه اند در شوشتر معروفند
و هیچیک ثابت نیست و در جوار بقعه جابر جمعی کثیرند که خود را از اولاد آن
جابر میدانند و نزدیک باغ دهکی بقعه ایست که اویس قرنی گویند و آنچه
در کتب معتبره مذکور است آنست که اویس قرنی در کنار شط فرات
آواز طبل شنید واز حقیقت آن استفسار نمود گفتند محاربه علی بن
ابیطالب است با معاویه فی الفور بعسکر شاه مردان ملحق شد و از آن
حضرت رخصت مبارزت طلبید و چند نفر از شامیان بقتل رسانید
تا مقتول شد و نقل جثه او از صفین بشوشتر بسیار مستبعد است
والله یعلم و در محله ماهرو بقعه ایست که مقام حسین گویند و
همیشه جمعیت طایفه قزلباش که در آن جوار میباشند حضور ما
جماعت هر کس در آنجا میباشد و در ایام عاشورا
مراسم تعزیه و مرثیه خوانی و سایر رسومی که در بلاد شیعه معمول است

در آنجا

در آنجا بعمل می آورند و چند سال قبل ازین مردم آن محله امدادی و مسجدی
در آنجا بنا نموده اند هر چند چندان وسعتی ندارد نهایت در کمال نیکوی و
صفا و معنویت است و در آن حوالی نیز مزاری است که سید صالح
گویند و متولیان آن او را صالح بن الحسن المثنی بن الحسن بن علی بن ابیطالب
سلام الله علیه میخوانند و مقامی دیگر است مشهور به پیر فتح و گویند
سلطان محمد علمدار است که در روز فتح شوشتر با براء بن مالک بوده و
بقعه دیگر نیز در آن جوار میباشد مشهور بصالح شهید و بقاع دیگر بسیار
است که الحال حقیقت آنها معلوم نیست و مردم شوشتر بسبب مزید
اعتقاد و نهایت ارادت که با اهل صلاح و سداد دارند باندک کرامتی
که از احدی مشاهده نموده باشند بعد از فوت قبه و بارگاه و
صلایا و نذور و موقوفات مخصوص ساخته و مدافن و جماعت خانه ها
قرار داده اند و بمرور ایام چگونگی مجهول گردیده . **فصل هفتم ۷**

محلات شوشتر

شهر شوشتر الحال دو محله است دستوا و گرگر و هریک مشتملند
بر محلات جزئیه متعدده و بوجهی دیگر محله را که نزدیک در عسکر
است دستوا گویند واز کلام صاحب قاموس مستفاد میشود که
دستوا اسم قصبه شهر است و دستوا لفظ عربی فصیح است و آنکه
بعض خواص دست آباد و دشت آباد میگویند و می نویسند اشتباه است

بیان قلعهٔ سلاسل

وغالبا بعض مردم که در کنار رود دودانگه خانه داشتند گرگر بغصب
نموده بودند و آب از رودخانه می کشیدند باین سبب آن محله را گرگر
گفته باشند و باروی شهر از آن طرف رودخانه است و از سایر
اطراف حصاری عظیم است که قولهای بزرگ داشته و سابقا
سکنه های جماعت قزلباش در آن قولها بود و قلعهٔ شوشتر قلعهٔ
بسیار مستحکم است و آنرا قلعهٔ سلاسل گویند ~~سلاسل~~ و گویند
سلاسل اسم غلامی بود از والی فارس که به بنای این قلعه مأمور
گردیده و باروی ولایت را بطول رود داریان کشید بنحویکه داریان
بمنزلهٔ خندقی در پای حصار قرار یافت و صحرای بسیاری داخل
حصار کردند که در اوقات احتیاج مردم دهات با حیوانات و
دواب منزل توانند نمود و مشهور است که سلاسل بعد از اتمام
قلعه و حصار و جمع ذخایر و اقوات بر ولی نعمت خود یاغی شده قدم
از جادهٔ اطاعت بیرون نهاد و والی فارس با جمیع عساکر متوجه او
شده مدت سه سال بمحاصرهٔ او اشتغال ورزید و هر چند مساعی
جمیله و انواع تدبیر و حیله نموده مؤثر نیفتاد تا آنکه عزم ارتحال
از آن مقام نمود و چون سلاسل بر این معنی واقف شد در آن نیم شب
شمشیر بگردن انداخته خود را به ولی نعمت خود رسانید و بزبان

تضرع

تضرع عرض نمود که مدعی غلام از این عصیان بغی و سرکشی نبود بلکه مقصود
آن بود که حسن خدمت این کمینه و استحکام معاقد این قلعه و حصار بر
اولیای دولت روشن گردد و والی این عذر را تحسین نموده او را
بنواخت و بایالت آن بلد سرافراز ساخت و در قبلی شوشتر بقلیل
فاصله شهر عسکر مکرم بود که اکنون خراب است و بعض آثار قدیمه
و تلهای مرتفع از آن باقی است و گویند مکرم اسم یکی از امرای عرب است
که به تسخیر شوشتر آمده و در آنجا معسکر ساخته چون مدت توقف
ایشان زیاده طول بهم رسانید خانه و بازار بنا نمودند و چون ایشان
برفتند مردمان متفرقه از اطراف و جوانب در آنجا جمع شده و در آن
خانه ها سکنی نمودند و بعسکر مکرم موسوم گردید و غالب محصول
آنجا نیشکر بود و شوشتر و عسکر مکرم هر دو از اقلیم سوم اند و در
زیجات طول شوشتر را یعنی بعد آنرا از مبدأ عمارت از جانب
مغرب هشتاد و چهار درجه و سی دقیقه رصد نموده اند و عرض آنرا
یعنی بعد از مبدأ عمارت از جانب جنوب سی و یک درجه و سی دقیقه و
عرض عسکر مکرم سی و یک درجه و پانزده دقیقه است چنانچه پانزده
دقیقه جنوبی تر است و در طول با شوشتر مساوی است و از مشاهده

آثار قدیمه مفهوم میشود که پادشاهان سلف را بشهر شوشتر عنایت عظیم بود
و در عمارت اطراف و نواحی آن اهتمام زیادی نموده اند و در اصل رودخانه
سوای شادروان قیصر بندها و آب گردانها از ملوک و غیرهم بسیار است
از آن جمله بالاتر از بند میزان بندی از سنگ و ساروج بود که هنوز قدری
از آن در وسط رودخانه باقی است مشهور به بند دختر که از طرف
مشرق آب بریگستان راه عقیلی می برد و از طرف مغرب به جم محمد علی
بیگ و از رودخانه الی اول جم نهری هست که اکثر آنرا بسنگ و ساروج
ساخته اند دیگر پایین بند میزان آخر شهر بندی ایضا از سنگ و ساروج
هست الیوم الحال خلل یافته مشهور به موسوم به بند برج عیار و بلاگردان
و کلاتی و سالم آباد که در میان شهر بودند با باغچه ها که در آن محلات
بوده همه بآن چرخابها معمور بود و در اکثر خانه ها آب جاری بود و از
طرف صحرا باغ بلبل و باغ خواجه فیض الله لشکر نویس و طاش علیا و
سفلی همه مشجر و معمور بود و گویند منشاء ساختن این بود ضعیفه
بود که برج عیار خود را فروخت و ابتدا نمود و بعد از آن سایر ارباب
مروت به تعصب افتاده باتمام رسانیدند و در جوار بند امامزاده ایست
که مقام علی گویند و آن از منتزهات مستحسنه است و در آنجا باغچه
بسیار بتکلف بود که میرزا حیدر بن میر شرف الدین حسین بن

میر سید علی

میر سید علی ابن میر اسد الله صدر غرس نموده و اشجار نارنج بسیار
بعمل آورده بود و آنزمان سیرگاه مقر اهل شوشتر آنجا بود و در آن محله
فرقه از اهل کفر ساکن اند که ایشان را صابئه گویند و دین ایشان مابین
یهودیت و نصرانیت است و قبایح و مناکیر ایشان بسیار است و آنچه
در کتب معتبره از مذهب صابئه بنظر رسیده با آنچه در آیین این طایفه
مخذوله مشاهده میشود و آنچه مشایخ ایشان تقریر می نمایند مباینت
و مغایرت تمام دارد و اکثر ایشان جاهل بی معرفتند و سخنان پراکنده
دارند که بر تحیر ایشان در مذهب باطل خود دلالت تمام دارد و در
یک فرسخی شهر بندی است خدا آفرین از سنگ خارا که شکارگاه ماهی است
مشهور به بند ماهی بازان و در اطراف آن آثار چرخاب بسیار است
و اکنون در طرف شهر آسیاها است که بسبب ترکتاز اعراب اکثر
آنها خراب است و در هفت هشت فرسخی بند دارا است و آنچه
الحال از آن موجود است همه بساروج و آجر پخته است و در طرفین
آثار آنها عظیمه است و پایین تر بند قیر است که یکی از سلاطین
سلف جهت استحکام بعوض سنگ و ساروج قیر ریخته بود و
پادشاه بعد از او آنرا نپسندیده و گفت این کارها این قدر قابلیت

ندارد و بر نمود که دو فرسخ بالای آن رودخانهٔ معظم را بخاک ببستند و بعد
از اینها بند اهواز است که انهار آن از هر دو طرف هنوز نمایان است
و آن از بلاد عظیمهٔ دنیا بود و ملوک و خلفا آنجا را سلّة الخیر و مجمع المال
نامیده بودند و مزارع و جنگلهای آن همه شکرستان بود و باین سبب
خلق آنجا بکمال ثروت ممتاز بودند و بمضمون انّ الانسان لیطغی ان
راه استغنی همواره بر خلفا و امرا طریق طغیان می پیمودند و باین
تقریب فتنه و فساد در آن بلاد بسیار واقع می شد و علی بن محمد منجم
مشهور بصاحب الزنج در آنجا خروج نمود و مدتها با اولیای دولت بنی العباس
معارضه ورزید و خلایق بسیار از اهل آن دیار بعضی بموافقت و بعضی
بمخالفت او مقتول گردیدند و بعد از تسکین آن فتنه چون علما را
بعمارت آن ولایت رغبت باقی نماند و واماندگان آنجا از عهدهٔ
ضبط آن همه نیشکر و ادای مالوجهات دیوان بیرون نتوانستند آمد
لاجرم اکثر جلای وطن نمودند و بسبب خرابی خانه ها و مزارع عقرب
جراره که از مواد ارضیهٔ حاره متکون میگردد بسیار بهم رسید و بقیه
خلق باین تقریب بجای دیگر نقل نمودند و اکنون از عمارات آنجا همین
قلعه موجود است که شیخ ناصر بن حمیدان آنرا حصار کشیده مشتمل
بر چند خانوار رعیت دیم کار. نهایت آثار عمارات قدیم بسیار و در نظر

اعتبار

اعتبار شاهد بی نیازی حضرت آفریدگار است • هر آجرپاره بنای دنیا
اشاره ای • و هر تخته سنگی لوح مزار آواره ای • هر سفال شکسته از
کنگرهٔ ایرانی نشانی • و هر بانگ جغدی از احوال گذشتگان داستانی •
و هر بوتهٔ خاری شمع مزار گلعذاری • و هر شاخ گیاهی نشانهٔ خوابگاه
زرّین کلاهی •

بیت

هر که آمد این جهان بی وفا را دید و رفت
پاره ای بر سستی عهد جهان خندید و رفت
کس از این ویرانه ده یکی انه حاصل برنداشت
هر که آمد پاره ای تخم هوس پاشید و رفت
گلعذاران بسکه در زیر زمین خوابیده اند
همچه شبنم مستوان بر روی گل غلطید و رفت
دار دنیا کاروان زندگی را منزلی است
کار و بار خویش را افسانه باید دید و رفت

فصل هشتم ۸ در صحرای شوشتر بقاع الخیر بسیار است از آن جمله
در مغرب شهر بقعه ایست که کف علی گویند و بانی آن حاجی طهماسب
ملازم اسفندیار بیگ میرشکار است و در آنجا باغچهٔ بسیار خوب

مشجر نموده بود و آب آن از نهر داریان بود و چون آن نهر بایر شد چاهی حفر
نمود و مداری قرار داد و سعی ها نمود که باغچه خراب نشود آخر الامر بتواتر
حوادث زمان و کثرت فتن در آن اوان از پیش نرفت والحال محل
باغچه غله کار است نهایت عمارت آن برقرار است و در محل جسلم آباد
بقعه است که شعیب گویند و آن تل خاکی بود از قدیم که کسی حقیقت
آن را نمی دانست و چند سال قبل از این شخصی از رعایای آنجا بخواب دید
که کسی باو گفت که این تل را بشکاف که حضرت شعیب و دختران او
هر دو در اینجا میباشند و بقعه بر ایشان بساز گفت مرا مالی نیست
که صرف ساختن بقعه نمایم گفت مالی ضرور نیست در این ضلع این تل
آجر پخته در زیر خاک قدری که کفایت بنا نماید هست و در آن ضلع
بقدر احتیاج آهک پخته هم هست این خاکها را بردار و مصالح را بیرون
بیار و بمصرف برسان چون از خواب بیدار شد و این رؤیا را حکایت
نمود همه کس باو استهزا می نمود و اعتنا بهیچ کس نه نموده خود با
اهل و اولاد بشکافتن آن تل مشغول گردید تا آنکه مساوی سطح زمین
شکافت میتی دید در نهایت طول قامت و عظمت جثه که جمیع
اعضای او بحال خود برقرار و در پهلوی او دو ضعیفه بهمان دستور
که مطلق از اعضای ایشان چیزی نریخته بود و اطراف دیگر را بشکافت

واجر

و آجر و آهک را بهمان نحو که در خواب دیده بود بیرون آورد و حاجی ابوالحسن
بن خواجه عنایت الله ابن خواجه عبد الباقی که در آن وقت سررشته دار
آن محل بود او جهت عمله بداد و بقعه را بنا نمودند و سابقا مقام شعیب
در کنار رود دزفول معروف بود و مقام بسیاری از انبیای بنی اسرائیل
در آن حوالی معروف است مانند اسحاق و شمعون و یعقوب و لاوی
و حبلیس و سهیل که در محل سرخکان است و جمیع آنها در مرتبه شکست
زیرا که مساکن ایشان در مداین و کنعان و مصر و بیت المقدس بود
و انتقال باین حدود بسیار مستبعد می نماید خصوصا که حضرت شعیب
اعمی و کبیر السن و از حرکت عاجز بود و در صحرای گرگر ایضا بقاع بسیار است
و آثار عمارات قدیمه الی جبال کراوی و بعضی آثار ملوکانه اند و غالبا رود
دو دانگه در میانه بود در وسط شهر ممر سیل و بعد از آنکه حفر نموده اند
قدری از خانه ها بآن طرف مانده باشد و بعد از آن بمرور ایام بآن طرف
نقل کرده باشند و آن طرف خراب شده باشد والحال موضعی است که
سرگنج گویند که در روزگار پیشین شخصی محمود نام در آنجا گنجی یافته
بود و آن افسانه مابین مردم مشهور است و در عهد حکومت آخر
عبد الله خان ایضا دفینه در کنار رودخانه یافته شده بود و سکه

آنها خط کوفی بود باسم المقتدر بالله عباسی و اکثر آنها در وزن با این
اشرفیهای ضمنی موافق بود و بعضی مقدار نیم دانگ زیاده بود و بقعه
سید محمد مشهور به گیاه خور در کنار آب از بقاع قدیمه است و
چندی قبل از این حاجی محمد قلی بن حاجی حسن گنده زلو جمعا عتقادانه و
بعضی عمارات بر آن افزوده و غالبا همان عابد باشد که شیخ بهاء الدین
علیه الرحمه در منظومه نان و حلوا باین وجه آورده بیت

نوجوانی از خواص پادشاه * میشدی با حشمت و تمکین براه
دل زغم خالی و سر پر از هوس * جمله اسباب تنعم پیش و پس
بر یکی عابد در آن صحرا گذشت * کو علف میخورد چون آهو بدشت
تر زبان در ذکر حی لایموت * شکر گویان کش میسر گشت قوت
نوجوان سوی وی خرامید و بگفت * کی شده با وحشیان در قوت جفت
سبز گشته چون زمرد رنگ تو * زانکه ناید جز علف در چنگ تو
شد تنت چون عنکبوت از لاغری * چون گوزنان چند در صحرا چری
گر چه من بودی تو خدمتگار شاه * در علف خوردن نشد عمرت تباه
پیر گفتش کای جوان نامدار * کت بود از خدمت شه افتخار
گر چه من تو نیز میخوردی علف * می نشد عمرت در این خدمت تلف

ومقام

ومقام شیخ شمس الدین گلچشم که اکنون اکثر آن خراب شده است از عمارات
عالیه و امکنه پر فیض بود و حال شیخ شمس الدین گلچشم الحال معلوم نیست
لیکن در قطعه نظمی که در پیش طاق آنجا نوشته است بقطب سپهر
معرفت موصوف است و از آنجا معلوم میشود که بانی آن عمارت خواجه
محمد نامی بوده و لفظ خواجه محمد تاریخ است و او غیر خواجه محمد است
که بانی مسجد عباس است زیرا که تاریخ این زیاده از یکصد واند سال
نیست و قبر قندی بیک و یادی بیک در صحرای گرگر است و ایشان
دو برادر بودند از قزلباش جغتای شوشتر که میر قاسم بن میر محمد باقر
بن میر سید علی صدر را از اعاظم سادات مرعشیه مقتول نموده بودند
و مردم از عرب و عجم غوغا نموده ایشان را در خانه خود مقتول ساختند
و در همانجا مدفون گردیدند **فصل نهم** در قصبه دلگشای عقیلی
منجمله املاک محدثه میر اسدالله صدر بقعه ایست که بشر آن گویند
وعوام الناس را اعتقاد آنست که همان بشر حافی است که در عهد حضرت
امام جعفر صادق ع بوده و بدعوت آن عالیجناب یا سببی دیگر از اسباب
بعد از آنکه مدتها بمشغوله گرد وادی جهالت و گمراهی و مرتکب انواع
فسوق و مناهی بود توبه و انابه نموده و بمقامات عالیه رسیده و از اکا

سلسله اولیا معدود است و آنچه در کتب معتبره مسطور است آنست که
مدفن بنرجانی در بغداد است والله یعلم ودر کنار کوه نسبت عقیلی
مقامی دیگر است معروف ببابا کوهی وبآن مناسبت دهی راکه در آن
حوالی است تسمیه باین اسم نموده اند ودر دار العلم شیراز مقامی ایضا
موسوم باین اسم میباشد ومحتمل است که یکی از این دو همان درویش
باشد که مولانا نارامی از کبار شعرای متقدمین در بعض مثنویات
قصه او را باین وجه نظم نموده مثنوی

پادشهی بود ملک نام او ۰ خلد برین ملک در ایام او
از همه خوبان گل باغ بهشت ۰ داشت یکی دختر نیکو سرشت
زهره جبینی که بیغماگری ۰ برده گرو از مه واز مشتری
سوره والشمس مه روی او ۰ آیت واللیل دو گیسوی او
غمزه بفن رهزن صنعان زدین ۰ عشوه بتن معجز روح الامین
چاشنیٔ از لبش آب حیات ۰ یافت ز آن خضر مسیحا نجات
یک نظر از نرگس شهلای او ۰ بر ز جهانبانی و غوغای او
قد ورخش کرده ببستان خجل ۰ سرو وگل سبنه از ایشان بحل
تازه نهالی که چه برخاستی ۰ جلوهٔ کبک دری آراستی

مثل

مثل رخش دیده بعالم دو کس ۰ دیدهٔ احول دگر آئینه بس
خوبتر از خلد برین منظرش ۰ خیل ملک طوف کنان بر درش
بود گدائی و بطبع سلیم ۰ دل ز غم بکتینه نانش دو نیم
عمر بسر برده بانده و غم ۰ سال وی از پنجه و حالش بیش و کم
از فلک تیره سرانجام داشت ۰ دل بهمین خوش که حسن نام داشت
رفت قضا را سوی آن رهگذر ۰ دید ز چشم سیهش یک نظر
تیر کمانخانهٔ ابروی او ۰ کارگر افتاد به پهلوی او
وه چه نکو گفت نکو گوهری ۰ در صدف نطق زبان پروری
تیر که از سخت کمانی بود ۰ رخنه گر خانهٔ جانی بود
با کجی قد چه ابروی خویش ۰ کرد سوی قبلهٔ خود روی خویش
کای من و دل هر دو قربان تو ۰ نیمکش ناوک مژگان تو
زلف چلیپای تو ای گلعذار ۰ از دل من برد شکیب و قرار
چون خم از آن بر رخ مهوش نهاد ۰ بهر دلم سنبل در آتش نهاد
شد ز قضا سوی تو ام راهبر ۰ یک نظر از لطف بعالم نگر
شاید از احوال پریشان من ۰ رحم کنی بر دل من جان من
زهره جبین چون مه از اوج برین ۰ کرد نظر جانب شخص حزین

گفت من و تو ز کجا تا کجا • کی بر خورشید نماید سها
این چه خیال و چه تمناست این • گرچه جنون است چه سوداست این
خیز که اینک ستعاقب ز راه • میرسد اغیار نگردی تباه
نام رقیبان چه شنید آن نگار • درد یکی بود شدش صد هزار
گفت چه سازم بکجا رو نهم • دل بکه با این همه آهو نهم
ای نظر جان بتو از نیکیان • پا بکشم باز ز در خود مران
شاه چه احوال گدا گوش کرد • مهر گدا در دل او جوش کرد
آری از آنجا که شهان را نشست • رحم بر احوال گدا کردن است
گفت اگرت آرزوی وصل ماست • گرچه تمنای تو یکسر خطاست
بایدت از خلق کناری گرفت • خرقه و گوشه غاری گرفت
تا رسدت کار بجائی که شه • از دم اخلاص تو گیرند به
سوی تو از مهر نظاره کند • قبلهٔ حاجات نو آن کو کند
شاه خبر یابد از احوال تو • باعث وصل تو شود حال تو
من هم اگر بخت تو یاری کند • ورد دعاهای تو کاری کند
خیزم و آهنگ کنم سوی غار • تازه نوا گردی و عشاق وار
عاشق بیچاره چه اینها شنید • گفت دوم چون ره دیگر ندید
کرد زمین بوس و به ره رو نهاد • کرد چنان کان صنم ارشاد داد

رفت

رفت بکوه او سه سال تمام • شد لقبش کوهی و باباش نام
رفت و ز وصل همه نومید شد • باعث نومیدیش امید شد
گشت مجازش بحقیقت دلیل • شد نفسش هم نفس جبرئیل
یافت بهر گوشه و شهر و دیار • طنطنهٔ حالت شیخ انتشار
شاه کز آن حال خبردار شد • بهر زیارت سوی آن غار شد
دید هویدا نظر ذوالمنن • وز اثر سجده بوجه حسن
خاک درش بوسه باعجاز داد • رفت و سر خویش بپایش نهاد
کای حرمت کعبهٔ هر بیدلی • حل شده از لطف تو هر مشکلی
نسر فلک طایر ایوان تو • گوی اجل در خم چوگان تو
سوده ملک خاک درت بر جبین • در ره دین ثانی روح الامین
هست امیدم که ز لطف عمیم • باز رهانیم ز امید و بیم
ساعت چندی بر درویش بود • وز نفسش بوی سعادت شنود
رفت پس آنگاه بماوای خویش • کرد بر حور لقا جای خویش
دختر شه نیز بدستور شاه • گشت عبیر از قدمش خاک راه
با تن چندی ز رفیقان خویش • رفت پس آنگه بدکان خویش
مخزن اسرار سخن باز کرد • چون گل و چون غنچه دهن باز کرد

لابرکنان گفت که ای نامراد * مژده که همت در دولت گشاد
جاذبهٔ عشق تو چون شد قوی * آمده ام تا کنمت پیروی
زهر فراقم چه بکامت رسید * بایدت از شربت وصلم چشید
زاهد روشندل پرهیزگار * با جگر خسته و جان فکار
گفت که ای سرور خیل بری * من بحقیقت شدم از خود بری
عشق تو زینسان بدلم جا گرفت * کز دلم لذت دنیا گرفت
مطلب تو گرچه نباید بدست * شکر گذاری تو ام واجبست
چون بخدا راهنمای منی * پیر منی بلکه خدای منی
مرد چو بشنید این سخنان چه در * گشت تهی از خود و از نقد پُر
کرد اثر در جگرش عشق پاک * نعره زد و کرد ز تن جامه چاک
حلهٔ دیبا ز بر خویش کند * وانگهش از صومعه بیرون فکند
خواست یکی خرقه و بر دوش بست * عاشق و معشوق بیکجا نشست
حبذا که از شهر بکوهش دواند * چون نتواند که بجز تیشش نشاند
رای اگر عاشق صادق دلی * نی چه حریفان دغا غافلی
خیز و بکف دامن همت بگیر * در قدم اهل حقیقت بمیر
وازاستماع این گونه حکایات مفهوم میگردد که عشق صوری را
در تصفیهٔ نفس و تلطیف روح و تجرید از علایق مدخلی عظیم است

دنفوس

ونفوس مستعده بسبب آن شایستهٔ مکافات غیبی و فتوحات عظیمه
میگردند و سخنان مشایخ که المجاز قنطرة الحقیقه شاید اشاره باین
نکته باشد فصل دهم ۱۰ سادات مرعشیه شوشتر اولاد سید محمد شاه
ابن مبارز الدین مانده ابن جمال الدین بن حسین بن نجم الدین محمود ابن
احمد بن تاج الدین حسین بن محمد بن علی بن احمد بن ابی طالب بن ابراهیم
بن یحیی بن حسن بن محمد بن حمزه بن علی بن حمزة بن علی المرعش ابن
عبدالله بن محمد السلیق ابن ابی الحسن الدکه بن الحسین الاصغر بن
زین العابدین علیه السلام و ایشان از سلسلهٔ ملوک مازندرانند و
میر نجم الدین از آمل بشوشتر آمد و در آن زمان نقیب و مقتدای آن دیار
سید عضد الدوله حسینی بود و عقب او منحصر بود بیک صبیه
و او را بحبالهٔ میر نجم الدین داد و بآن سبب املاک و ضیاع و اقطاعاتی که
سید عضد الدوله از سلاطین سلف داشت همگی به میر نجم الدین
انتقال یافت و چون بسبب کثرت فتن و انقلابات اوضاع آن حدود
اختلال پذیرفت اولاد میر نجم الدین ضعیف الحال شدند و املاک
ایشان روی بخرابی نهاد و سید محمد بن فلاح مشعشعی در عراق عرب
ظهور نمود و باعث مزید التهاب نایرهٔ فتنه و جدال گردید و ظهور

نسب سادات مرعشی شوشتر

او در سال هشتصد و بیست بود و در آن وقت والی بغداد اسپند
میرزا ولد قرا یوسف ترکمان بود و والی فارس سلطان عبد الله بن
ابراهیم میرزا بن شاهرخ بن تیمور و او در شیراز بود و شیخ محمد
جوزی شافعی در دولت او مملکت مدار بود و شیخ ابو الخیر پسر او
حاکم شوشتر بود و اسم او در سنگ بزرگی که نزدیک در مغربی
مسجد جامع منصوب است نوشته است و سید محمد با اسپند میرزا
و شیخ ابو الخیر جنگها نمود تا بر واسط و حویزه و بعض خوزستان
استیلا یافت و شیخ ابو الخیر بگریخت و نزد پدر خود بشیراز رفت و
در این فترات احوال سادات زیاده اختلال بهم رسانید و اولاد
سید محمد شاه سه برادر بودند میر زین الدین علی و میر نور الله
و میر مانده چون اوضاع ولایت دیگرگون شدند میر زین الدین
علی و میر نور الله بشیراز رفتند و میر زین الدین علی از شیراز
بهندوستان رفت و میر نور الله در آنجا توقف و بتحصیل علوم و
اکتساب فضایل اشتغال ورزید و نسب سید محمد مذکور در
کتاب مجالس المؤمنین برین وجه است محمد بن فلاح بن هبة الله
بن الحسن بن علی مرتضی بن عبد الحمید نسابة بن فخار بن احمد بن
ابی الغنایم بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن محمد بن صالح ابن

الامام موسی الکاظم علیه السلام و وفات او در سال هشتصد و هفتاد و در
اواخر حال مولی علی پسر او اختیار را از او گرفته بود و او مردی بی باک
بود و در نهب اموال و قطع طرق و سفک دماء خود داری نمی نمود
تا آنکه در کنار رودخانه کردستان بهبهان روزی بعادتیکه داشت
غسل میکرد و تیراندازی که در کمین او بود او را به تیر زده هلاک نمود
و حل و عقد امور بار دیگر بقبضهٔ اختیار سید محمد شد و چون سلطان
محسن بن سید محمد خلیفه شد تمام خوزستان او را مسلم گردید و
بنه هاوز نشست و این قلعهٔ محسنیه و شهر جدید حویزه از آثار
اوست و او سلطانی عادل دیندار بود و در حفظ شعایر دین و اقامت
ناموس شرع مبین نهایت اهتمام داشت و مردم در دولت او
در امن و امان بودند و صیت مکارم او باطراف منتشر گردید
و در این عهد میر نور الله از شیراز بشوشتر معاودت و صبیه
خواجه حسین شوشتری را که از معارف نجبا بود بحبالهٔ خود
در آورد و اولاد خواجه حسین شیخ عبد الله و شیخ محمد و شیخ حسن
در حجر تربیت آنجناب نشو و نما یافتند و سلطان محسن و بعد از او
سلطان علی ولد او را با آنحضرت نهایت ارادت و حسن اعتقاد بهم رسید

و در جمیع امور کلی و جزوی موافقت رأی او را التزام نمودند و در توقیر و احترام او
بسیار کوشیدند و املاک و رقبات مرغوبه باو بخشیدند و شیخ عبد الله
مذکور صدر آن دولت بود و در دولت صفویه قاضی شد و هنوز این
منصب در اولاد او باقی است و شیخ محمد وکیل الدوله و از آثار اوست طاق
سنگی برابر رواق امامزاده عبد الله و بر کتابه او این شعر نوشته است شعر

تمام گشت بعهد الله این بنای شریف ◦ بسعی صاحب قاضی اعظم محمد بن حسین

و شیخ حسن سپهسالار بود و چون میر نور الله در آن دولت قوی حال و
مبسوط الید گردید در ترویج و تشییع مذهب اثنی عشر و نسخ مذاهب
مخالفه کمال سعی و جد معمول داشت و اولیای دولت بمتابعت او همت
گماشتند تا ظهور شاه اسمعیل صفوی و مبدأ آن در سال نهصد و
چهارده بعراق عرب آمد و سلطان علی مذکور باتفاق برادر خود
سید ایوب و سایر سادات مشعشع بسبب اتفاق در نسب و حسب
و مذهب باو پیوستند و در وقت یورش بغداد بتحریک میر حاجی محمد
و شیخ محمد رعناشی کرستم زاده اولاد سید محمد بود ایشان را مقتول
نمود و چون بحویزه آمد سید فیاض بن سلطان محسن لشکر کشیده در
مقام مدافعه در آمد تا آنکه خود با سپاه بالتمام مقتول گردیدند و بعد از فتح
حویزه شاه اسمعیل بشوشتر آمد و در آن وقت میر نور الله در عشر سبعین

و از قوت

و از قوت سمع و بصر عاری گردیده بود و باین سبب از استقبال موکب
جلال و اقامت مراسم خدمت عاجز مانده بود تا آنکه حسب الامر رشید
که او را در محفل نشانیدند و بمجلس پادشاه حاضر نمودند و چون دو روز
سعی او در ترویج مذهب معلوم پادشاه شده بود او را بغایت معظم
و محترم داشت و املاک و رقبات قدیمه و جدیده باو واگذاشت ◦

فصل یازدهم میر نور الله را دو پسر بود میر شریف الکبیر و میر حبیب الله
و میر نور الله ثانی صاحب مجالس المؤمنین و احقاق الحق و مصائب النواصب
و عشره کامله و کشف العوار و دیگر مصنفات که بهندوستان رفت
و در لاهور قاضی و در آنجا شهید شد پسر میر شریف بود و اولاد او
در هندوستان اند و چندی قبل از این از ایشان بنجف اشرف آمدند
و در آنجا ساکن اند و میر شریف سه پسر داشت میر اسمعیل و میر قطب الدین
و میر محسن و میر حبیب الله را سه پسر بود سید قاسم و میر شمس الدین
محمد و میر عطاء الله و اولاد ایشان همه در شوشترند و تولیت امامزاده
عبد الله و احتساب شوشتر با ایشان است و میر مانده دو پسر داشت
میر محمد طاهر بلا عقب و میر عنایت الله و او را دو پسر بود میر عبد الغفار
و میر عبد الخالق و الحال نقابت طریقت با اولاد ایشان است ◦ و

میرزین الدین علی را یک پسر بود میر اسدالله که در دولت صفویه بصدارت
رسید و قبل از او میر غیاث الدین منصور شیرازی دشتکی صدر بود و چون
تبعات حسد ان فیما بین او و شیخ علی بن عبدالعالی شقاق بهم رسید
و روزی در مجلس شاه طهماسب بینهما مکالمه واقع شد که به تخطئه و
تجهیل کشید و پادشاه تقویت جانب شیخ نمود و میر غیاث الدین با حالت
از مجلس بیرون رفت بعد از چند روزی استعفا و رخصت معاودت
شیراز حاصل نمود و بتصدیق شیخ علی منصب صدارت بمیر معزالدین
اصفهانی و بعد از او بمیر اسدالله مرجوع گردیده و او را دو پسر بود
میر سید علی صدر که آخر الامر از صدارت استعفا و اختیار تولیت
روضه رضویه نمود و میر عبدالوهاب و ایشان در ایام حیات والد
ماجد و بعد از آن در تعمیر املاک موروثی و احداث املاک جدیده
از زیاده کوشیدند و در محال احشام عقیلی و اراضی جلگان و شاهولی
و چمچه گران و لنبانستان انهار متعدده از رودخانه برداشتند
و باراضی موات جاری ساختند و رعایا و زارعین از اطراف جمع نمودند
و قلعه ها و دهکده ها و سنه وارها ساختند و بساتین و باغات مرغوب
بعمل آوردند و مال و جهات همه اینها حسب الارقام سلاطین بسیورغال
ایشان مقرر بود و از همه جهت معاف و مرفوع القلم بودند و هر یک از

حکام

حکام و عمال که با این سلسله علیه در مقام معارضه و کجا کجی پی در آمدند
بمضمون حدیث نحن بنو عبد المطلب ما عادانا بیت الا و قد خرب
و لا عاوانا کلب الا و جرب منکوب و مخذول گردیدند و هر چند روزگار
غدار خلف زادگان ایشان را از آن استعداد انداخته و املاک و ضیاع
ایشان بر وفق سابق نیست و بمدلول الناس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم
از اکتساب بعض فضایل و ادراک مرتبه رفیعه آباء و اجداد متقاصرند
و رغبت ایشان بسیر و شکار و فنون سپاه گری بیشتر است لیکن
نجابت ذاتی و فطرت اصلی و همت و فرزانگی ایشان بحمدالله خلل
پذیر نیست و اهالی این حدود از برکت وجود ایشان بانواع فیض
مستفیض اند و از اعاظم معارف ایشان الحال میرزا عبدالله بن میرزا علی
شاه میر بن میرزا عبدالله بن میر سید علی ابن میر محمد باقر بن میر سید
بن میر سید اسدالله و میرزا عبدالعالی بن میرزا احمد بن میرزا جعفر جد
سابق الذکر که دودمان بزرگی را مشعله افروز دیبای مکرمت را
طراز اند و میر عبدالوهاب در سفر ایروان در خدمت نواب گیتی
ستان شاه عباس بود و بعد از فتح بلد آنچه در آن یورش کتاب
بدست آمده بود پادشاه همگی را بآنجناب بخشید و آنجناب کتب را

حیانت نموده از دست قشون استیفاد نمود و بعد از فرو نشستن
غبار فتنه مردم آنجا را طلبید و کتابها را با ایشان نشان داد هر چه صاحب
آن بهم رسید بصاحب تسلیم نمود و آنچه بی صاحب ماند نگاه داشت
و با انضمام کتبی که از خود و از آبا و اجداد کرام داشت همگی را وقف نمود
و مجموع دوازده هزار جلد بود و وقفنامه مشتمل بر تفصیل اسامی این کتابها
با جمیع خصوصیات از خط و کاغذ و رنگ جلد و تاریخ کتابت وغیره
و شرطیکه در متن وقف اعتبار نموده بود قلمی و انداز فی بسیار و
وسیع از عمارات خود جهت کتابخانه معین و از املاک خالصه
خود همه ساله وجهی معتد به جهت تعمیر کتابخانه و مرمت
کتابها و وظیفه متولی آن وقف گردیده قرار داده بود و بمرور ایام
همه آن سررشته مختل و کتابها متفرق و اکثر ببلاد بعیده افتاد
و این فقیر در بلده بروجرد اکثر با عیان از کتب وقفی میر عبد الوهاب
حاشیه میر سید شریف بر شرح شمسیه دیدم که بنشان و خط
و مهر میر عبد الوهاب شناختم و از مرحوم والد خود شنیده ام که در مکه
معظمه نیکان کتاب فروشی که نزدیک باب السلام است جلدی از
کشاف دیده بود و کتاب فروش میگفت از شخص مصری است که
از مصر

از مصر آورده و قلیلی از کتب الحال نزد طلبه این بلد باقی است و اینجا از
اینها بنظر آمده همه نسخه های خوش خط صحیح مذهب محشی که طبع را از
مشاهده آنها نشاط و ذهن را از مطالعه آنها نهایت انبساط حاصل
میگردد و بمضمون

ان آثارنا تدل علینا   فانظروا بعدنا الی الآثار

هر یک از علو شان آن عالیشان نشان میدهد و آنحضرت را مروت و
فتوت در طبع غالب بود و جهت حفظ ناموس ظاهر و پیش رفت بعض
امور متعلق باخلاق حکام و امرا بود و نقاره خانه و دور باش و سایر
امور امارت را فرو گذاشت نمی نمود و جمیع امور شرعی و عرفی این
ولایت حسب الحکم سلاطین وقت برای رزین و حکم متین او منوط
بود و هیچ احدی را مجال مخالفت و عصیان نبود و در دفع بدع و
تحمیلات و ترفیه احوال ضعفا مساعی مشکوره مبذول و در جمیع
موارد سخن او مسموع و مقبول و در ایام سلطنت شاه طهماسب
ماضی مدتی حاکم شرع و عرف دزفول بود

فصل دوازدهم ۱۲

سادات تلغر شوشتر

سادات تلغر بسید عبد الله بن موسی الکاظم علیه السلام نسب
میرسانند و اسلاف این سلسله همگی از معارف اهل معرفت و

حقیقت وکبار مشایخ طریقت بوده اند و سید احمد ملقب به شیخ تلغر
ازبهر اشرف بشوشتر آمده و اراضی احشام عقیلی را ازمالکان شرعی
آنها نموده و به موجب صریح الاملاک سادات مرعشی بعضی اراضی
مزبوره را اولاد و احفاد مشار الیه بمردم استکی و بدیل وغیرهم
فروخته بودند و بعضی دیگر در تصرف ایشان باقی مانده بود تا آنکه
در سال هفصد و اند میر اسدالله صدر همگی را از مشار الیهم خریداری
و بخود منتقل ساخت و چیزی که در تصرف سادات تلغر باقی مانده
همین محل است که الحال بگوشه تلغر معروف است و هفت نفر
از بزرگان این سلسله در آنجا مدفون اند و آنچه از بعض آثار قدیمه
و پروانجات سلاطین سلف معلوم میشود آن است که در آن سرکار
موقوفات و رقبات بسیار بود که همگی بر ایشان معاف و مسلم بود
و تولیت آنها دست بدست بدون مزاحم با ایشان تعلق داشت
و خدمه و زارعین آن محال از طایفه شالو و مالو و سایر طوایف بوده اند
که الحال در محال دستاران فیمابین کوهکیلو و بختیاری سکنی دارند
و اخلاف ایشان الی الآن طوق ارادت این سلسله علیه را زینت
رقبه احوال خود میشمارند و همه ساله که سادات بعنوان سرکشی

وارد

وارد خانه های ایشان می شوند هر یک بقدر وسع و استطاعت از خاصه
خود چیزی برسم هدیه به سرکار ایشان میرسانند و با وجود کثرت حوادث
و فتن که در اعصار لاحقه در همه جا خصوصا در ان سرحدات سنوح یافته
و انقلاب کلی که در همه اوضاع بظهور رسیده در استمرار این وظیفه
بهیچ وجه خللی رو نداده است و چشمه میلارستان که در ان محل
واقع است از قدیم از متعلقات آن سرکار است و در رقم امضای
شاه طهماسب ماضی مورخ بسال نهصد و پنجاه و دو که باسم سید محمد
تلغری صدور یافته و در آنجا میر اسدالله تصحیح نسب ایشان نموده است
چشمه میلارستان بجمله موقوفات معدود شده و اینکه الحال مستمر شده
که سولداران همه ساله وجهی از آنجا باز یافت می نمایند از جمله بدیع جاریه
است و در پروانجه قدیم باسم سید عز الدین و سید شهاب الدین
احمد که الی الآن باقی است مورخ بسال هفتصد و بیست و شش عصار خانه
و بساتین و قری و مزارع بسیار تفصیل یافته که الحال اکثر آنها معدوم
و بهیچ وجه حقیقت آنها معلوم نیست و از اکابر این سلسله سید محسن
تلغری است و نسب سید محمد مهدی که الحال سلاله آن دودمان است

براین وجه است سید محمد مهدی ابن سید شاه محمد بن سید نعمت الله بن
سید شاه محمد بن سید فخرالدین بن سید محمد بن سید محسن بن سید تاج
الدین علی بن سید شمس الدین محمد بن سید فخرالدین علی بن سید
شرف الدین محمد بن سید فخرالدین علی بن سید قطب الدین عبدالله
بن سید نصرالدین احمد بن سید عزالدین داود بن سید رکن الدین
خداداد بن سید شهاب الدین حسن بن سید شرف الدین حسین بن
سید شهاب الدین احمد بن سید شمس الدین محمد بن سید صدرالدین
علی بن سید شهاب الدین احمد ابن السید عبدالله بن موسی الکاظم
علیه السلام و سید رکن الدین خداداد در محله دشت خزنج مدفون است
واین مقابر که در ان حوالی جمع شده بسبب مجاورت آن بزرگوار است
و در تذکره مدافن بسیاری از ایشان در قریهٔ گگ مذکور شده
والحال حقیقت معلوم نیست و محتمل است که شیخ شمس الدین
گلچشم که سابقا ذکر شده سید شمس الدین محمد ثانی از همین سلسله
باشد چه ناظم قطعهٔ تاریخ او را در اعداد سادات معدود نموده
است و هم چنین سید قطب الدین که در حوالی عبدالله بابویه است

ومحل

ومحل تلغز از محال مرغوبهٔ این بلاد است که بسبب آب و هوا و نیکی محصولات
خصوصا تنباکو کمال امتیاز دارد و مکان آن بسبب احاطه جبال بغایت
حصین است نهایت بسبب کثرت تغلب و تعدی اولی الامر و ضعف
سادات آنجا از رفع بی حسابات اکثر اوقات خراب و بیرونق است و
ترکتاز اکراد و الوار که در آن جوار میباشد مزید علت شده محصولی
از آنجا بعمل نمی آید و باین جهت احوال سادات بغایت مختل و در امور
معیشت خود معطلند حق تعالی فرمانفرمای عادل کرامت فرماید که
حق را بمستحق ایصال و ظلمه و متغلبان را قلع و استیصال نماید بمنه
وجوده و سادات تلغز را با سادات حسینی قرابت سببی است و
نسبت ایشان بدین وجه است سید صادق بن سید محسن بن
سید قاسم بن سید حبیب الله بن سید شمس الدین بن سید رضی الدین
بن جلال الدین بن فتاح بن اسدالله بن جلال الدین بن رضی الدین
بن اسدالله بن هاشم بن رضی الدین علی ابن هاشم بن علی بن حسین بن
ابی الحسن بن ترجم المدنی ابن الحسن بن محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن
زید بن قاسم بن علی بن موسی الکاظم علیه السلام و سید حسین بن ابی الحسن
از کبار سادات و اصحاب مقامات عالیه بوده و بارگاه او در شوشتر

درحوالی پنج باغ برجیار معروف است و کرامات بسیار از او
بظهور رسیده که فیمابین اهالی آنجا مشهور و در السنه و افواه مذ
مذکور است و این سلسله را با مشایخ میانات مواصلت و قرابت
سببی است و شیخ محمد شفیع بن شیخ محمد الدین بن شیخ خلف بن
شیخ عبدالدین که الحال از اشراف زمان ه و چراغ افروز آن
دودمان است از بطن صبیه قدسیه سید قاسم مذکور است

فصل سیزدهم ۱۳ در سال نهصد و سی و دو مهدیقلی سلطان ولد قنقرا
سلطان بحکومت شوشتر آمد و مدت ده سال حاکم بالاستقلال
بود تا آنکه برادر او سوندر بیگ او را ضایع نموده یکسال حکومت
کرد و بعد از او کچل افشار دو سال حاکم بود و در نهصد و چهل و پنج
حیدرقلی سلطان حاکم شد و سه سال مدت او بود و سید محمد عرب
هشت سال و اولاد و املاک او هنوز در نواحی رامهرمز باقی است
و بعد از او ابوالفتح سلطان سه سال بود و در نهصد و پنجاه و پنج القاص میرزا
از برادر خود شاه طهماسب روگردان بود مردم شوشتر بدعوت
میرعبدالوهاب مذکور او را بشهر راه ندادند و دروازه ها را بسته
اسباب حصار آماده کردند و چون دید که کاری نمی تواند کرد
توقف

توقف ننموده روانه دزفول شد و در آنجا نیز راه نیافته روانه بلاد
روم گردید و در نهصد و پنجاه و شش سید بیگ حاکم شد و چهار سال مدت
او بود و بعد از او رستم سلطان ارشلو سه سال و سیف بیگ
دو سال و امیرخان ترکمان یکسال و قاسم علی سلطان ایضا یکسال
و منصورخان ذوالقدر ایضا یکسال و محمد سلطان برادر خلیل خان
افشار سه سال و قرچ بیگ دوملو دو سال و محمد سلطان دوملو
ایضا دو سال و حسین قلیخان سلطان شاملو یکسال و سید حماز
عرب دو سال و هنوز اولاد و املاک او در آنجا باقی است و قیاس
سلطان استجلو یکسال و عیسی خلیفه ایضا یکسال و ایغوت سلطان
دو سال و میرزا علی بیگ یکسال و در هشتاد و پنج میر سعیدالدین
بن میر عبدالوهاب سابق الذکر حاکم شد و مدت او یکسال بود
و بعد از او دهدار سلطان چند روزی و شاه وردی سلطان
گندزلو یکسال و علی سلطان ولد خلیل خان افشار سه سال و احمد
سلطان افشار دو سال و حمزه سلطان افشار ایضا دو سال
و شاه وردی خان گندزلو هشت سال تا آنکه مراد آقای حلبودار با ستی
آمده او را مقتول و چند روزی حکومت کرد تا ورود غیاث بیگ

نایب فرهادخان و اوهم چندروزی بیش نبود و در این بین سید
مبارک خان بن سید مطلب والی حویزه بتحریک سادات و اعیان
شوشتر لشکر کشیده بباغ و تفنک خارج درب عسکر نزول نمود
و اکثر مردم ولایت بمتابعت سادات سر تسلیم پیش نهادند و معدودی
از خواص در قلعه محصور گردیدند و عریضه مشتمل بر چگونگی احوال
بصحابت میرجهانگیر کتوندی بخدمت نواب گیتی ستان عباس
انفاذ نمودند و امیر جهانگیر در عرض چهار روز از راه بختیاری
باردو رسید و مراتب را بالمشافهه نیز عرضه داشت نمود و حسب الامر
الاعلی موازی هفت هزار نفر از قشون رکاب بسرکردگی مهدی قلیخان
شاملو جهت دفع سید مبارک خان و تنبیه اهل شوشتر روانه
شدند و بعد هفت یوم وارد گردیدند و شب بی خبر در صحرای
سرکش کنار رودخانه نزول نمودند و خیمه کشیدند و همه خیمه های
ایشان زنگاری بود علی الصباح که سید مبارک مطلع شد فی الفور
قشون خود را برگرفته روانه حویزه شد و مهدی قلیخان با سپاه
از آب عبور نموده داخل قلعه شدند و اهل قلعه را هر یک فراخور
حال نوازش نمودند آقا علی که کاتب عرایض بود وزیر شد و هنوز این
منصب

منصب در خاندان رفیع البنیان ایشان باقی است و ملک سبزاب با
قطاع میرجهانگیر داده شد حتی استاد جمال بنا را که در قلعه رخنه گری
می نمود معمارباشی و اراضی جمال آباد را که الی الان در تصرف اولاد او ست
اقطاع نمودند و بر خواجه عزیز کلانتر و خواجه نجم الدین کدخدای بلد
مواخذه و مصادره بسیار واقع شد و چون حسب الامر الاعلی مقرر
شده بود که مردم را تیغ بدهند و بی تقصیری ضعفا و رعایا معلوم مهدی
قلیخان شد باستدعای مشار الیه نسق ایشان بریش تراشیدن قرار یافت
و سیورغال سادات تا هفت سال مقطوع گردید و این وقایع در
سال هزار و دو بود و مهدی قلیخان شش سال در شوشتر بود
و آثار خیر بسیار از او باقی ماند از آن جمله عمارت قبلی امام زاده عبدالله
و قریه مهدی آباد که وقف آن سرکار است و حمام زنانه مسجد و دکاکین
رنگخانه که وقف سرکار سید محمد بازار است و مکتوبین وقفنامه بمهر
جمیع قضات و معتبرین عصر دیده ام و عمارت بر او بن مالک و عمارت
لشکران عقیلی با خیابان نارنج و حوض دوری و قاپوی بیرونی قلعه
و طرح بازار شوشتر و ساختن دکاکین با این هیئت و کاهریزی احداث
نموده بود که از رودخانه ماقاریان ببازار منتهی ملحق میشد و این کاهریز

حکایت مارباز

در زمان واخشتو خان مسدود شد بتقریب اینکه ماربازی از لرستان
میلی آمده بود و مارهای بسیار بزرگ و کوچک داشت و از آن جمله
مار بزرگی داشت که بار یک الاغ بود روزی در بازار معرکه نمود و
ابتدا اما مارهای کوچک قدری بازی کرد و بعد از آن مار بزرگ را از
جوال بیرون آورد گاهی دست خود را تا بازو بدهن او میکرد گاهی پا را
تا زانو گاهی هر دو دست تا آنکه هر دو پا را بدهن آن داد مار او را
کشید بیک قلاج تا ناف او فرو برد مارگیر مضطرب شد هرچند
دست و پا زد که خود را بیرون کشد نتوانست شروع بفریاد کرده
مردم گریختند بیک قلاج دیگر تا سینهٔ او کشید تا تمام او را فرو برد
و بدرخت کناری که در آنجا بود خود را تنگ بپیچید که آواز شکستن
استخوانهای او بگوش حاضران رسید و از آنجا بکاهریز سرازیر شد
فی الفور مردم جمعیت نمودند و بچوب و خاک راه کاریز را مسدود
ساختند و بایر شد و ان کنار از نفس مار خشک شد و در این واقعه
شوشتر خواجه عزیز از کلانتری معزول و بالاخره بخواجه محمد تقی
بن حافظ شمس الدین مرجوع گردید و هنوز در سلسلهٔ ایشان
باقی است و در سال هزار و هشت محمد سلطان حقیقتاً حاکم شد
و مدت او دوازده سال بود و بعد از فوت او علی سلطان برادر او
پانزده سال

پانزده سال و در عهد او پل خواجه شاه علی بنا شد و لفظ خواجه شاه علی
تاریخ است و بعد از او طهماسب سلطان ولد محمد سلطان مذکور سه
سال حاکم بود و در ایام او بنای پل گرگر باتمام رسید و قبل از آن مردم
از روی بند میزان تردد می نمودند و بانی پل ملا حسینی نامی بود درویش
پیروزگار پریشان حال بود و چون این اراده کرد بهر که اظهار نمود او را
تمسخر و ملامت میکردند تا آنکه بطرف افتاده کمر عزیمت بر میان
بست و توفیق الهی امداد نموده باتمام رسانید و ذکر خیر او بروزگار
باقی ماند و گویند روز اول که تصمیم عزم نمود برسم نیازمندان طبقی
از گل و نقل بدست گرفته بود که خود را بصاحبان مروت عرض و استمداد
نماید چون حاجی محمد تقی کلانتر از هر جهت یگانه عصر بود برسم تیمن
ابتدا به مجلس او درآمد و بدعا و ثنا لب بگشود و طبق را پیش او
بنهاد چون بر مدعا واقف شد او را بسیار تحسین و یک مشت گل
و یک مشت نقل از طبق برداشت و یک غاز بکی فلوس بجای آن
گذاشت درویش از مشاهده اینحال بسیار بشگفت و انواع مدح و
ثنا گفت و روی بهمراهان خود نمود که انشاء الله فتحست و فال ما
خیر است و کار ما پیش است و آنچه را حضرت شهریاری کرامت فرموده است

برکت کیسه و وسیله روسفیدی ما خواهد بود و شکر کنان بیرون رفت
کلانتر درجز و کس بتعاقب فرستاد که تفتیش گفتگوی او نمایند معلوم شد
که چون از آنجا رفته بود زیاده از آنچه در حضور ستایش نموده بود دعای
خیر میگفت و مطلق سخن منافی از او بظهور نرسید شهریاری گفت که
عرض من استعلام حقیقت حال درویش و امتحان او بود که آیا در عزیمت
خود رسوخی دارد و این کار دشوار از او متمشی می تواند شد
یا نه معلوم شد که میتواند این گاه از خالصهٔ خود مبلغی کلی که لایق
مروت او بود فرستاد و سایر ارباب توفیق را ترغیب و تحریک نمود
تا باتمام رسید و مبلغها از اخراجات فاضل ماند که ملا حسین طواحین
و دکاکین ابتیاع ساخت و املاک بخرید و تاریخ بنای پل را بدین وجه
گفته اند مصرع

این پل از جهد حسینی شد تمام

و در ذی حجه هزار و سی و هشت شبلی سلطان چرکس حاکم شد و
بعد از شش ماه وفات نمود و الله وردی سلطان پسر او حاکم شد
و چون کودک بود عم او بهروز بیگ بنیابت او سه سال بسر برد
و بعد از او بابا سلطان لکی پنج ماه نایب و وکیل بود و بهروز بیگ مذکور
بحکومت آمد و طول نکشید فصل چهاردهم ۱۴ در ربیع الاول چهل و در

واخشتو

واخشتو سلطان غلام خاصهٔ شریفه حاکم شد و قبل از آن ششیر قورچی
بود و تا آخر دولت صفویه آن منصب در سلسلهٔ ایشان بود و او
برادر منصورخان و ذوالفقارخان بود و گویند چون بحوالی شوشتر
رسید در خارج شهر نزول نمود و سادات و اعیان ولایت [illegible]
شتافتند از آخوند ملا افضل ابن عبدالله صراف که در جمیع فنون کامل
خصوصاً ریاضی و احکام نجوم سرآمد بود استفسار ساعت سعد جهت
دخول بلد نمود و خواجه اختیار طالع عقرب با سایر حضر صیانیکه در
آنوقت مراعات آنها ممکن بود نمود و سلطان در همانجا چند روزی
انتظار کشیده آنوقت مختار کشید و آخوند گفته بود مقتضای این ساعت
آنست که سلطان زیاده از صد سال در این ولایت حاکم باشد و این حکم
بر وجهی مقرون بصواب اتفاق افتاد و در زمان او گرگین بیگ گرجی
و الیاس بیگ چرکس با اتباعین به شوشتر آمدند و ارقام پادشاهی
در خصوص مواجب و رسومات ایشان صادر گردید و گرگین بیگ
میرشکارباشی مشارالیه گردید و قبل از او میرشکارباشی طهماسب
بیگ بود که قلعهٔ طهماسبی از آثار اوست و ریش سفیدی قشون و
حل و عقد امور ولایت با سلسلهٔ جغتا و سایر طوایف قزلباش بود

و بهتر ایشان نوروزخان بیگ که باغ زیر دروازه عسکر از آثار اوست
و واختوخان باب و زمین و آبادی و تکثیر زراعات و اشجار و رفیه
رعایا سعی بسیار نمود و در مال و جهات دیوانی توفیرات کلیه بهم رسانید
و این خدمت از او مستحسن طبع پادشاه افتاد و چون بسوی قندهار
مأمور گردید و در آنجا نزد ذوالفقارخان برادر خود که والی قندهار
بود خدمات نمایان بتقدیم رسانید در حین مراجعت که در اصفهان
بشرف بساط بوسی رسید بخطاب خانی سرافراز گردید و مواجب
و ملازم بدستور سایر خوانین عظام مقرر شد و در آنوقت مردم
شوشتر را وقت بسیار خوش بود و روزگار بفراغت میگذرانیدند
و همه کس بفکر تحصیل معرفت و کمال بود و در آنوقت صلح مابین
سلاطین روم و ایران منعقد و سنور بین الدولتین بسته شده
بود و اهالی خوزستان از شورش آسیب مجاورت رومی ایمن
شده بودند و تمامی اوقات را بتفنن و تکلف و کسب آداب
مستحسنه مصروف میداشتند و شیخ الاسلام آنوقت شیخ عبد اللطیف
جامعی عاملی بود که مسلم فضلای آفاق بود و در سال هزار و پنجاه
وفات یافت و مقارن فوت او شیخ جواد کاظمی که در حویزه بود
بشوشتر آمد

بشوشتر آمد و هنوز فتاوی و سجلات و اجازات آن دو مجتهد بی نظیر
در دست مردم هست و بعد از آن شیخ الاسلامی بشیخ محی الدین بن
شیخ عبد اللطیف و از او بمیر محمد علی بن میر صدر الدین قرار یافت
و قاضی عبد الرضا نبیره قاضی عبد الله سابق الذکر قاضی بود و از اعاظم
سادات عالی درجات میرزا عبد الله بن میر سید علی ابن میر محمد باقر بن
میر سید علی صدر و میرزا ابوطالب و میرزا هاشم بن میرزا جعفر بن
میر محمد باقر و میرزا احمد بن میر شرف الدین حسین بن میر سید علی صدر
و میرزا کاظم بن میرزا طاهر بن میرزا محمد بن میر عبد الوهاب و از معارف
فضلا آخوند ملا جعفر خواجه افضل مذکور و باغ عبد الله زین را که
در اصل از خالصجات دیوان بود باقطاع او داده بودند و هنوز در تصرف
اولاد او باقی است و آخوند ملا عبد الرشید بن ملا نور الدین طبیب
که باغچه آخوند از آثار اوست و او مردی زاهد منزوی بود و در مبادی
حال بهندوستان رفته بود و با سید نظام الدین احمد شیرازی حجازی
داماد قطب شاه والد سید علی خان شارح صحیفه و با مولانا فرج الله
دزفولی که در آنجا نهایت شهرت و اعتبار داشت مربوط بود و از ایشان
استفاده سرمایه زندگی نموده مراجعت و مدتی در شیراز توقف نمود

و در آنجا جمعی از آگاهان حلقهٔ ارادت او را بگوش کشیدند لاجرم مولانا
همواره تابستانرا در شیراز و زمستانرا در شوشتر بسر میبرد و مریدان
در هر دو بلد به بضاعت آخوند تجارت می نمودند و منافع و ارباح آنرا
بسرکار او میرسانیدند و او بفراغت روزگار میگذرانید و از هدایا و
صلات اهل دنیا امتناع می نمود منقول است که مولانا شبی وعده
مهمانی با میرزا عبدالله داشت و طرف مغرب ابر و باران شد و آخوند
را بسبب شکستگی و ضعف باصره حرکت متعذر شد آدم بخدمت
میرزا فرستاد که عذرخواهی و وعده را منفسخ نماید میرزا گفت هرگاه
آخوند از آمدن متعذر است پس التماس آنست که امشب در آن
سرکار طعامی طبخ نشود که از اینجا خواهند آورد و چون عادت آخوند را
میدانست که بعد از نماز عشا بلافاصله عشا تناول می نماید خدمه سرکار
میرزا در بردن طعام و اشربه بمنزل آخوند تعجیل نمودند چون مولانا
از نماز فارغ شد طعام در نمازخانه حاضر بود چون افتتاح بملح سنت
است و اتفاقا نمک را فراموش نمودند آخوند بجاریه امر نمود که نمک
بیاورد رفت و غیابت دیر کرد و هر چند او را آواز دادند جواب
نشنیدند خاتون برخاست که ببیند بر سر جاریه چه آمده او هم

رفت

رفت و نیامد و جواب نداد آخوند متحیر شد از عقب ایشان برخاست
گربه چند در آنجا بود که هر لحظه بر طعام هجوم میآوردند آخوند احتیاط
نمود اطعمه را از نمازخانه بوثاقی دیگر که نزدیک بود نقل نمود و در را
بربست و بطرفی که ایشان رفته بودند برفت دید که جاریه و خاتون
نمک برگرفته میآیند و مقارن این حال نمازخانه که در کنار رودخانه
بود منهدم و اساس آن با آب رفت شکرکنان بوثاقی دیگر نشستند و
طعام را تناول نمودند و قرآن آخوند که در نمازخانه بود از صدمه افتادن
عمارت بآنطرف رودخانه پریده بود علی الصباح مردمی که از صوب شهر
می آمدند آنرا دیده شناختند و بصاحب رسانیدند و آنجنابرا پسری
بود ملا محسن از شاگردان ملا محسن کاشی مشهور بآخوند فیض و در
عنفوان شباب در ایام حیات پدر وفات نمود و متروکات آخوند
بهمشیرزادهٔ او ملا محمد شریف رسید و از او یک پسر ماند ملا هادی
که بجوانی فوت شد و احدی از او مخلف نگردید و گویند روزی مولانا
و شیخ علی بن سلیمان بحرینی در مجلسی مجتمع بودند و این سخن بزبان
شیخ جاری شد که مردم شوشتر در اصل عرب بوده اند و بسبب مجاورت
عجم عجم شده اند و اهل بحرین بعکس مولانا گفت بنا بر این ما و شما از جملهٔ

منسوخانیم و از مصنفات آخوند شرح حدیث بر استبصار و کتاب سوانح
الباب مشتمل بر نتایج افکار آنجناب از فنون علوم و شعر و انشاء و غیره
و از آنجا مبلغ فضل آن حضرت معلوم میشود فصل پانزدهم ۱۵ وزیر
در عهد واختشترخان حاجی محمد شریف بن آقا قاسم ابن آقا علی بود
و او مردی بنهایت سعید و خیرمند بود و آقا هدایت الله ابن آقا نعمت الله
از اقارب سببی او ملالی از او بهم رسانید و به اردو رفته با اولیای
دولت عرض نمود که وزیر شوشتر نابینا شده و امور وزارت مختل
است و رقم مطاع باسم خود صادر نمود و در مراجعت چون بشار کر
رسید آزار چشم او را عارض شد و بشوشتر که رسید نابینا شده بود
و او در مبادی حال بهندوستان رفته بود و با اورنگ زیب
پادشاه هند نهایت اختصاص و تقرب داشت و در حین ترخص
وعده مراجعت کرده بود و چون بسبب کوری از وفای آن وعده
و معاودت هند عاجز بود و لاجرم در شوشتر توقف نمود اورنگ
زیب او را تفقد نموده مکتوبی در کمال ملاطفت باو نوشت و وجهی
معتد به از نقود و امتعه جهت تدارک احوال او فرستاد و بحضور
طلبید و آقا هدایت الله این رباعی باو فرستاد ● رباعی:

از خاک

از خاک مراد هند تا گشتم دور * شد دیده ام از حسرت پشیمانی کور
حب الوطنم کشید ورنه هرگز * عاقل نرود بپای خود زنده بگور
و این رباعی نیز نوشته

رباعی

اورنگ نشین هند یادم کرده ● وز لطف خطاب خانه زادم کرده
چون جام جهان نماست دل شاهان را ● داند که زمانه نامرادم کرده
و او شاعری بی نظیر بود و اکثر اشعار او رباعیات است و این رباعی نیز
از اوست

رباعی

یارب تا کی بهار روزی خواهد بود ● سال و مه و هفته پی بپی خواهد بود
تا کی کافر بعیش و مؤمن بعذاب ● امروز قیامت تو کی خواهد بود
و این رباعی را در وقت سکرات گفته
پیمانه چه پر شد بضروری رفتیم ● زین وادی محنت بصبوری رفتیم
عمری گذراندیم چه روشن خردان ● صد حیف که عاقبت بکوری رفتیم
و ملا محب علی کاسبی شاعر نیز در آن عهد بود و او مردی درویش
قانع ظریف زیرک سخنور حاضر جواب بود و بکسب جولائی مدار
میگذرانید و معاصر از اصحاب ملک الشعرای عصر ظرافتها و سخنان
شیرین داشت که مابین مردم مشهور است و در مدح واختشتخان

وهم چنین علی پاشا بن افراسیاب دیری والی بصره و حسین پاشا پسر او
قصاید بسیار دارد که در دیوان او مذکور است و منجم در آنوقت ملا عبدی
محمد بود که بعض تقاویم کهنه و آثاری که از او مشاهده شده دلالت
بر کمال قوت او در فن استخراج و احکام دارد و از او یک پسر مانده بود
ملا ابو الفتح که بقندهار رفت و در آنجا سکنی نمود و خبر او منقطع شد
و کلانتر در آن عصر حاجی محمد تقی سابق الذکر بود و او مردی بغایت
کریم الاخلاق بود و حضرت اعلی با او عنایتی خاص داشت و مقتضی امور این
حدود برأی و صوابدید او انتظام پذیرفته بود و بسیار معمر شد و
از آثاری که از او در میان است حقیقت حال او معلوم می توان شد
و بشراکت و اخشیر خان احداث قریه نجف آباد نمود و آب از حوالی شهر
و اراضی جفاریک که شش هفت فرسخ میشود جاری ساخت و آن اراضی را
که موات و از بایرات قدیم بودند احیا نمود و بلطائف الحیل طوایف عرب
بهدیه و محامید و غیرهم که در آن اراضی صاحب ید بودند پی دست
و دست تطاول ایشان را کوتاه نمود و قلعه ها و بنوار ها مانند قلعه
پاپی و اوزون و فیلی بساخت و رعایا از اطراف جمع نمود و در آنجا سکنی
داد و بذر و حیوان و سایر ادوات زرع از خود بایشان بداد تا از خود
قدرت بهم رسانیدند و در رقم پادشاهی که در خصوص رخصت آن
صادر شده

صادر شده باسم فتح علی بیگ نوشته اند و باین سبب فتح علی خان باختصاص
دون سایر برادران متصرف گردید و ملا کاسبی تاریخ آن را باین توجه گفته

الله الله ایام شه عرش سریر ٭ شاه عباس سکندر تمکین
آن سلیمان دوم کش زیبد ٭ قاف تا قاف زیر نگین
معدن فیض و وفا و اخشیر ٭ کش بود لطف ازل یار و معین
با محمد تقی نیک نهاد ٭ شد شریک از جهت آب و زمین
ساختند این ده و نامش کردند ٭ نجف آباد ز مهر شه دین
کاسبی سال بنایش جستم ٭ از خرد فکرت ارباب یقین
کرد نظاره سراپایش و گفت ٭ نجف آباد به از خلد برین

و گویند دهنه نهر را ابتدای قنوات از بالای بندماهی بازان برداشته
بود و چون نهر را انبوه ملیشد و یک دفعه چندین نفر انسان و حیوان
زیر انبوه به تلف رسیدند و کلانتر در علاج آن متحیر بود و این معنی
شهرت کرد مولی خلف اعمی برادر سید مبارک خان سابق الذکر
بانی مشهد خلف آباد چون بشنید پیغام فرستاد که در ایام شباب
بحوالی بشکار آمده ام اگر دهنه نهر را از سر کشتی مقابل بقعه نوح بردارند
باراضی جفاریک آب بسهولت جاری میتواند شد و از تصدیع هر سال

تنقیه قنوات فراغ حاصل خواهد بود و چون این پیغام بکلانتر رسید
اهل خبره را در آنجا حاضر ساخت و بنظر دقت تراز و تعیین این
رای نمودند لاجرم دهنه جدیدی از آنجا احداث و کورها را دست
بر داشتند و آثار آنها هنوز موجود است **فصل شانزدهم ١٦** آخوند
ملا حسن علی شوشتری در ایام واخشتو خان بود نهایت اکثر اوقات
را در اصفهان میگذرانید و در مسجد شاه امام جمعه و جماعت بود و
او پسر آخوند ملا عبد الله حلوائی بود که شیخ بهاء الدین محمد و میر محمد باقر
داماد و مولانا احمد اردبیلی و سایر مشاهیر آن عصر فضیلت او را
مقبول و مسلم داشتند و نواب گیتی ستان شاه عباس مدرسه
ملا عبد الله را نزدیک قیصریه اصفهان باسم آن حضرت بساخت
و بدعوت آنجناب موقوفات چهارده معصوم را که تا آخر آن دولت
مستمر بود قرار داد و در آن وقت در باب تحقیق مذهب منازعه
و محاربه فیما بین پادشاه ایران و سلاطین روم و ازبک در کار بود
و پادشاه ازبک به نواب گیتی ستان ایلچی فرستاد که علماء ماوراء
النهر را از حقیقت مذهب شیعه اطلاعی وافی نیست چنانچه از
علمای آن مذهب احدی روانه این دیار شود که چگونگی را
حسب الواقع اعلان و مواقع اختلاف بین الفریقین محرز شود آنگاه
باستصواب

باستصواب یکدیگر تتبع دلائل از کتاب و سنت و نظر در تحقیق حق و ترجیح
راجح نمایند ممکن است که سبب رفع اشتباه و وضوح حق تواند بود و هرگی
فضلای عصر جهت این امر مهم آن حضرت را تصدیق و اختیار نمودند و باعزاز
و احترام تمامتر روانه دیار اوزبک گردید و چون ببلده بخارا که پایتخت
سلاطین ایشان بود رسید علما و امرا و اعیان مراسم استقبال و تعظیم
و تقدیم رسانیدند و به مجلس پادشاه در آوردند و در همان مجلس اول
چند کلمه با او مکالمه نمودند و قوت فضیلت او را معلوم کردند و دانستند
که مناظره با او بی صرفه و باعث خجلت و رسوائی ایشان خواهد بود
لاجرم طلبه جمعیت نموده دفعة در مجلس هجوم و بقلم تراش و مشت و لگد
آن حضرت را شهید نمودند و این واقعه در سال هزار و بیست و یک بود
و قبل از اشتهار حال مولانا افضل فضلای شوشتر آخوند ملا عبد الواحد
که در اواخر حال بمجتهد مقدس اتصال و میر نور الله ثانی شاگرد بواسطه
او بود و در زمان واخشتو خان سید رشید الدین دزفولی به شوشتر آمد
و خانه و املاک بساخت و او خوشنویس بود و فتح علی خان و فتح علی خان
و ملا محمد تقی غسال و ملا محمد طاهر خورده فروش و حاجی عبد الله باقلانی
و سایر خوشنویسان آن وقت همه شاگردان او بودند و سید خلف پسر او
داماد حاجی محمد تقی کلانتر بود و باین نسبت بعد از انقراض اولاد ذکور

حاجی محمد تقی منصب موروثی به سید محمد صادق بن سید خلف رسید و بعد از
او خلف او سید نعمت الله و اکنون با سید محمد حسین بن سید نعمة الله است
و از معارف ایام واخشتوخان حاجی شرف بیگ بود که کاروانسرای بازار
از آثار اوست و او بالاصل شاگرد جولائی بود که از کساد کار و کثرت
اضطرار بهندوستان رفت و در آنجا ترقی بسیار نمود و ثروت بی اندازه
بهم رسانید و از پادشاه و امرای هند قبول تمام یافت و در آنوقت ایلچی
از ایران بهند رفته بود و نقود بسیار همراه برده بود که از اولیای دولت
آنجا اقامت و انعام قبول نکند و چون این معنی بر طبع پادشاه و امرای
هند گران آمده مدتهای مدید در آنجا توقف فرمودند و بتقریب ضیافت
و غیره اخراجات زیاده از حد بر او لازم آوردند تا جمیع آنچه همراه داشت
بمصرف رسید و بی نهایت مضطرب گردید چون شرف بیگ مطلع
گردید تعصب نموده خود را باو رسانید و تمام آنچه داشت بلامضایقه
باو مبذول و کمر خدمت بر میان بسته انواع بندگی معمول داشت
تا آنکه باتفاق ایلچی معاودت نمود و این خدمت مستحسن طبع نواب
گیتی ستان افتاده انعامات و اکرامات فرمود و نقاره خانه باو
بخشید که در صبح و شام بدستور خزاین عظام نوبت دولت می
کوفت و وارث او یک صبیه بود که در حباله بادادهٔ حاجی بیگ بن
واخشتوخان

واخشتوخان بود دیگر پیر انجیری و او از ندمای مخصوص نواب گیتی ستان
و بسبب او خانه نزول از شوشتر رفع شد و رقم اقدس بقید لعنت بود
صدور یافت که عساکر منصوره که وارد شوشتر شوند در خارج شهر
منزل نمایند و ضعفا و علما را از زحمت آسوده داشته باشند و ماء شاه
را که در اصل از خالصجات بود باقطاع پیر انجیری بداد و هنوز در تصرف
اولاد اوست و از معارف ارباب خیر در آنوقت خواجه عزیز سابق الذکر
بود و قنوات حمام مسجد الی رودخانه داریان از آثار اوست و قبل از
آن آب از چاه میکشیدند و چون چندین سال است که آب از داریان
منقطع گردیده و بسبب کم آبی مردم زحمت میکشیدند حاجی علی بن
شیخ محمد بن حاجی علی بن حاجی محمود جزایری و حاجی محمد علی ابن حاجی رضا
بن حاجی عنایت الله گرگری باتفاق یکدیگر مبلغی کلی اخراجات و
چاه قدیم حمام را که بمرور ایام بایر شده بود تنقیه نمودند و به نیک
نامی این صدقه جاریه فایز گردیدند دیگر حاجی عبد الله بن حاجی
ولی که تکیه حاجی در صحرای گرگر از آثار اوست دیگر حاجی عنایت الله
مذکور و حاجی قطب الدین برادر او که از آن زمان الی الان شجره طیبه
الشان مثمر انواع محامد و مفاخر و ناصیه احوالشان نقش پذیر صدق و

کم توکت الاول للاخر است واز معارف قزلباش بعد از نوروز خان
بیگ سابق الذکر حاجی میرزا قلی بیگ بود وتا اواسط ایام فتح علی خان
معمر شد ومدت حکومت واخشتو خان سی وهفت سال بود ودر سال
هفتاد وهشت در محل کرت که از املاک ییلاق او بود وفات یافت
واکثر عمارات قدیمه قلعه بنای اوست وبولی گاه صحرای گرگر ایضا از آثار
اوست واو را پنج پسر بود فتح علی بیگ واسلمس بیگ که در اواخر حال
خطاب اصلانخان یافت وکلب علی بیگ وباداده بیگ وعباس خان بیگ
وغلامان بسیار داشت مثل طهماسب آقا وبهمن آقا وجمشید آقا و
بهرود آقا وگرگین آقا وهرمز آقا که هر یک در حد ذات خود امیر عظیم الشان
بودند واولاد واحفاد بعضی از ایشان هنوز در شوشترند

فصل هفدهم

بعد از وفات واخشتو خان حکومت شوشتر بفتح علی خان پسر بزرگ او رجوع
شد ودر همان سال حسین پاشا بن علی پاشا والی بصره از عساکر سلطان
محمد عثمان لو هراسان شده بگریخت وبهند رفت واهل جزایر که اعوان
او بودند متفرق شدند ویحیی بیگ وحاتم آقا که از مخصوصان واقارب
او بودند بشوشتر آمدند وعبد الغفور بیگ بن یحیی بیگ الحال در
هندوستان ومحمد سلطان حاکم بندر عباس پسر حاتم آقای مذکور بود
واو را در بصره ونواحی آن املاک بسیار بود که الحال در تصرف اغیارند

وسید

وسید نعمت الله جزایری نیز در این فتره بحویزه آمد وسید علی
خان بن مولی خلف والی حویزه با او روابطه بسیار داشت واو را باقامت
حویزه تکلیف نمود وحسب الاستخاره بنا را بانتقال بشوشتر گذاشت
ومیرزا عبد الله سابق الذکر کمال مکرمت ومراعات بشار الیه معمول
داشت وفتح علی خان مربی اهل کمال بود واسلمس بیگ برادر او که در آن
وقت نایب الایاله وکارگزار بود نهایت ارادت وحسن اعتقاد بآنجناب
بهم رسانید واسباب زندگی از هر جهت بنحوی که لایق ارباب مروت
بود سرانجام نمودند ومسکن در جوار مسجد جامع معین داشتند و
حاجی محمد تقی کلانتر کاروانسرائی در آن محله ساخته بود آنرا جهت مدرس
سید ومسکن تلامذه مقرر نمود وغالب اهالی اخذ ود حلقه ارادت
آن بزرگوار را بگوش وغاشیه متابعت او را بدوش کشیدند وسلاطین
وصدور وحکام جمیع مناصب شرعیه آن بلد وسایر بلاد قریبه را از
شیخ الاسلامی ونیابت الصداره وتدریس سرکار امام زاده عبد الله
وتولیت مسجد جامع وامامت جمعه وجماعت وامر بمعروف ونهی از
منکر بآنحضرت مسلم داشتند واز هر جهت مطاع ومقبول گردید و
مولد آنجناب در قریه صباغیه جزایر در سال هزار وپنجاه بود و

در دار العلم شیراز مدت نه سال بتحصیل علوم مشغول بود و از شاه ابو الولی
و میرزا ابراهیم بن ملا صدرا و شیخ جعفر بن کمال بحرینی و شیخ صالح بن عبد الکریم
و سید هاشم احسائی و شیخ عبد العلی حویزی و سایر فضلا که در ان عصر در شیراز
مجتمع بودند استفاده و اجازه حاصل نموده و بعد از آن در دار السلطنه اصفهان
مدت هشت سال از خدمت آقا حسین خونساری و مولانا محمد باقر خراسانی
و مولانا محمد محسن کاشانی و مولانا محمد باقر مجلسی و سید میرزای جزایری و سایر
مشاهیر بانواع فیوض بهره مند گردیده و آن حضرت بسیار کریم الاخلاق بودند
و به اقارب و ارحام همواره طریق مواصلت و مواسات می پیمودند و اکثر ایشان
در شوشتر بانجناب ملحق گردیدند و مواعظ و ارشادات او بغایت موثر
بود و بآن سبب محاسن شرع در شوشتر رونق یافت و مردم را به بنای
مساجد رغبت می افزود و آنجناب در هر محله یکی از اعاظم تلامذه را به
امامت جماعت معین نمود چون آخوند ملا محمد بن علی النجار و ملا محمد باقر بن
ملا محمد حسین سید محمد شاهی و خواجه حاجی عبد الحسین بن خواجه کلب
علی گرگری و قاضی نعمت الله بن قاضی معصوم و همه ایشان از برکات
و انفاس شریفه آنحضرت استفاده نموده بودند و از آن وقت الی
الان جمیع علمای این نواحی بواسطه یا بدون واسطه نسبت تلمذ بان
جناب میرسانند و نسب آنحضرت بدین وجه است سید نعمت الله ابن
السید

السید عبد الله ابن السید محمد ابن السید حسین ابن السید احمد ابن السید
محمود ابن السید غیاث الدین ابن السید مجد الدین ابن السید نور الدین ابن
السید سعد الدین ابن السید عیسی ابن السید موسی ابن السید عبد الله ابن
الامام ابی الحسن موسی الکاظم علیه السلام و علی آبائه السلام و این چنین نسب قلیل
الوسائط را علمای انساب عالی گویند و آنحضرت را مصنفات بسیار است
شرح کبیر تهذیب الاحکام مشتمل بر دوازده جلد و بعد از آن تصرفات و
بعض اختصارات نموده و شرح صغیر را که الحال معمول علمای حدیث است
در هشت جلد ترتیب داد و شرح استبصار سه جلد و شرح عوالی اللئالی
دو جلد و الانوار النعمانیه دو جلد و نوادر الاخبار دو جلد و ریاض الابرار
سه جلد و زهر الربیع دو جلد و قصص الانبیاء و شرح توحید صدوق
و شرح احتجاج و شرح عیون الاخبار و شرح روضه کافی و شرح صحیفه
کبیر و صغیر و حاشیه شرح جامی و شرح تهذیب النحو و شرح مغنی اللبیب
و رساله منتهی المطلب و هدیة المؤمنین و منبع الحیات و مسکن الشجون
و کتاب مقامات النجاة و حواشی قرآن که آخوند ملا محمد نجار در سه جلد
تدوین نموده و حواشی نهج البلاغه و بر اکثر کتب حدیث و عربیت و
اصول حواشی متفرقه نوشته و اکثر کتبی که در ایام اشتغال در تحصیل خوانده

متون وحواشی نهج البلاغه وبر اکثر کتب حدیث وعربیت واصول حواشی متفرقه نوشته واکثر کتبی که در ایام اشتغال درس خوانده متون وحواشی همه بخط شریف آن حضرت است ودر لیلة الجمعه ثالث وعشرین سال هزار وصد ودوازده در منزل جاید رفیقی بریاض رضوان شتافت وبارگاه او در آنجا معروف است وولد اکبر او سید نور الدین در جمیع مراتب مرقومه قایم مقام ونعم الخلف گردید بیت

زنده است کسی که در دیارش ⁕ ماند خلفی بیادگارش

وهمه انرشته‌ها را منتظم ومضبوط داشت ودر حلاوت تعبیر وفصاحت گفتار یگانه روزگار بود ودر شوشتر از والد ماجد ودر اصفهان از فضلای عصر استفاده نموده بود ودر سن طفولیت که بزیارت مشهد مقدس مشرف شده بود بخدمت شیخ محمد حر رحمه الله رسیده وآن عالی حضرت تفرس فهم وذکا وحسن عاقبت از ناصیه او نموده واجازه عامه بخط شریف خود جهت او نوشته واز مصنفات انجناب است شرح قسم طهارت باطن نخبه وترجمه آن اخلاق سلطانی که حسب الامر نواب مالک رقاب شاه سلطان حسین در سلک تحریر کشیده ورساله ظهوریه ایضا حسب الامر ورساله شکیات نماز وترجمه حدیث وصیت همام

وترجمه

وترجمه قصص الانبیاء ورساله فروق مشتمل بر فواید ونکات بسیار از علم لغت وبلاغت واو را سه برادر بود سید حبیب الله که در صغر سن وفات نمود وسید شفیع قاضی وعقب از او اناث است وسید جمال الدین ویک پسر از او مخلف شده سید مجد الدین که الحال در هندوستان است

وتولد سید نور الدین در سال هشتاد وهشت بود ودر ذی حجه یکصد و پنجاه وهشت در شوشتر بفردوس برین رسید وقاضی مجد الدین بکن وجه تاریخ گفته

رباعی

در فوت مقرب خداوند غفور
شیخ الاسلام فخر سادات وصدور
باغایت حزن سال تاریخ آمد
شد محکمه ومسجد ومدرس بی نور

وله ایضا

از واقعه سید فردوس مقام
بر اهل بقاع ارض شد ماتم عام
رو داد چه فوت بهر تاریخش شد
با آل عبا رفیق شیخ الاسلام

حالات مؤلف کتاب

وحسب الوصیت در جوار مسجد جامع مدفون گردید و بارگاه او در آنجا معروف
است و او را هشت پسر بود از آنجمله در حیات والد وفات نمودند سید فرج الله
در حویزه شهر ذیقعده جمل و شش و سید نعمت الله در پیشاور هند بنجاه و
یک هر دو بلا عقب و شش دیگر موجودند عبد الله مسعود این صفحات
و سید حسین الحال در نجف اشرف ساکن است و سید محمد و سید مرتضی
و سید طالب که در شوشتر اند و سید رضی الدین که در هندوستان است
و سید مرتضی امام جمعه و جماعت است و این ضایع الاوقات را الحال ده
پسر است سید ابو الحسن و سید جواد که در هندوستان اند و سید عبد الهادی
و سید بهاء الدین و سید عبد الرحیم و سید علی اکبر و سید عبد المهدی و
سید ابو تراب و سید محمد امین و سید عبد السلام و آنچه الی الآن بمدد توفیق
ربانی در سلک تالیف کشیده رساله مدینة النحو است و حاشیه
اربعین حدیث حسب الامر والد و رساله فارسی در تحقیق قبله شوشتر
حسب الاشاره مرحوم اسفندیار بیگ و رساله در تحقیق قبله حویزه
و بعض فوائد دیگر حسب الاشاره والی حویزه سید علی خان بن سید مطلب
و رساله التحفة النوریه باسم والد و آن ده مسئله است در ده علم
و شرح صحیفه اسطرلاب در ایام اشتغال شیخ ابراهیم بن عبد الله بن
ناصر که الحال در دار العلم حویزه مقتدی و امام جمعه است و شرح
مفاتیح

مفاتیح الشرایع موسوم بالذخر الرابع و آن کتابی جامع است یک مجلد از آن
ببیاض رسیده و مقبول فضلای عصر گردیده و اکثر ایشان در ظهر نسخه
اصل بخطوط شریفه خود تحسین نوشته اند و میر قوام الدین سیفی
قزوینی از منظومات خود این قطعه نوشته

قطعه

حسبک ذخر السید الموسوی • فی بیان مفاتیح الشرایع کافیا
ففیه تمام الکشف عن مشکلاته • بطرز انیق جاء للعی شافیا
واشرق نور الدین منه بنعمة • من الله ابدی کل ما کان خافیا

و جبلیه اولی و آن رساله ایست مشتمل بر جواب هفتاد مسئله از فنون
متفرقه و سائل سید علی نهاوندی است و جبلیه ثانیه مشتمل بر سی
مسئله از سید علی مذکور و رساله علویه مشتمل بر جواب مسائل
شیخ علی حویزی و رساله احمدیه مشتمل بر جواب مسائل مولی احمد بن
مطلب برادر سید علی خان مذکور و رساله در تحقیق قاعده استخراج
انحراف در جمیع بلاد و کتاب طلسم سلطانی مشتمل بر فوائد کثیره
از علم هیأت و نجوم و طلسمات حسب الاشاره ابو صالح سلطان ترشیزی
و کتاب التحفة السنیة فی شرح النخبة المحسنیة حسب الاشاره آخوند
مولانا علی ابن علی النجار برادر آخوند ملا محمد سابق الذکر و آن کتابی

دقیق است وسیاق آن مخالف سیاق شرح والد است وآن کتاب الحال
مطمح انظار مشتغلین این دیار است دیگر حاشیه مدون بر مقدمات
وافی وحواشی غیر مدونه بر مطول خصوصا بدیعیات ومدارک ومسالک
وبعض کتب حدیث ورجال ومغنی اللبیب وخلاصة الحساب وغیره

فصل هیجدهم ۱۸ فتح علی خان مردی صاحب عزم بود وانشای آثار عظیمه
نمود از آن جمله محل شاه آباد با آن عمارت پادشاهانه وباغات وبساتین
ومیدان وحمام ونقاره خانه وگویند این محل در روزگار قدیم شهر دقیوس
بوده ومقابل در کوه نزدیک هست موسوم بهفت تنان ومشهور است که
ایشان اصحاب کهف اند لیکن در کتب قصص مذکور است که مقام اصحاب
کهف در فلسطین مغرب است والله یعلم دیگر محل علی آباد متصل بآن باغ
بی نظیر ومحال دولت آباد وفتح آباد وعلاوه دیگر باغ خواجه که اصل آن طرح
خواجه نصیح غلام بود وفتح علی خان عمارات متعدده وشبستانها وحمام
بساخت وخیابانها نهاد بکمال تکلف از سرو نارنج ترتیب داد واشجار گرمسیری
وسردسیری از بلاد بعیده بآنجا آورد وثمار بسیار ممتاز خوشگوار
ترتیب نمود وحوضها وفواره ها ودار بستها جهت سیرگاه مردم که
در موسم بهار نارنج بباغ میرفتند قرار داد وآب آن بدولاب دومی
جاری

جاری میشد ودر هیچ بلد باغی بآن وسعت وزینت بنظر نرسیده وحکام
بعد بر عمارات وزینت آن بسیار افزوده بودند اکنون همه آنها خراب
وآن زمین غله کار است دیگر باغ خان علی قلی وطواحین ماهی بازان و
عمارت حسام آباد وحمام خان واکثر عمارات قلعه وپل تیمور که چنانچه
سبق ذکر یافت خراب شده بود تجدید نمود بتقریب آنکه شاهوردی
خان بن منوچهر خان فیلی ویوسف خان بن خلیل خان بختیاری با عساکر
بجهت تمشیت امور عربستان وارد گردیدند ودر حین عبور جمعی کثیر از
رؤسای فیلی در کشتی ازدحام نمودند وهر چند کشتیبان تضرع نمود که
که عبور این همه بیک دفعه واحد ممکن نیست مسموع نداشتند چون بوسط
رودخانه رسیدند کشتی غرق شد وهمگی بسیلاب فنا تلف رسیدند
وبا این سبب فتح علی خان همت بر تجدید پل گماشت وچون زیادتی آب
مانع بود امر نمود که در بند میزان رخنه بشکافند که زور آب بطرف
رود دودانگه منحرف شود تا اساس پل قدیم منکشف وبالای آن
کار توانند کرد در آن وقت جمعی از معمرین ومردمان هوشمند او را از
شکافتن منع نمودند وهم چنان بر عزیمت خود اصرار نمود ودر عرض
چهارده سال پل باتمام رسید وبعد از آن باندک زمانی اورا باردوی
معلی طلبیدند ودیگر بشوشتر مراجعت ننمود وفرصت مسدود نمودن

رخنه پل یافت وبمرور ایام وتمادی سنین واعوام متزاید گردید وحکام
بعد بسبب اختلال اوضاع روزگار وکثرت عزل ونصب از عهده انجام
آن بیرون نتوانستند آمد وچندین دفعه حال خرابی ولایت وشکستگی
بند را مقرب مالک رقاب عرض نمودند وحق رسید که مهندسان و
اهل خبرت از فارس بیامدند وملاحظه برآورد نمودند وبجائی نرسید
لیکن حکام آن سلسله همه ساله بقدر مقدور آب بندی می نمودند که
آب بالمره قطع نشد وقلیل حاصل صیفی بعمل میاوردند وفتح علیخان
اراده نموده بود که قنوات کلوگرد را تنقیه واراضی چونبند را آباد نماید
ومدتی اوقات مصروف آن داشت ونهر اکبر بمرور روزگار مطموس
شده بود حفر نمود وسرکاران گداعلی بیک یوزباشی بود وچون باتمام
رسید وآب را سر دادند آنچه در آنجا بهم رسید که آب بزمین فرو میرفت
وبجائی نمیرسید هرچند علاج آن متعذر بود نهایت خان التفات
نه نمود وبسعی گداعلی بیک تنها از پیش نمیرفت وهم چنان ناقص ماند
ودر ایام فتح علیخان درویشی بود غریب میر باقی نام وارد شوشتر
شد واورا با سید نعمت الله ارادتی بود وهمه روزه بخانه سید
حاضر میشد ونستعلیق را بسیار خوش مینوشت بد الان خانه سید
برابر در بکتابخانه به بسیار جلی لفظ یا کافی المهمات بدیوار بر روی

گچ

مقصود کتابخانه مسجد اعظم قم

گچ نوشته بود روزی خان بدیدن سید آمد چون آن خط را بدید تحسین
بسیار نمود واز کاتب آن استفسار نمود واو در مجلس سید نشسته بود
خان اورا نیکو پرسش نمود وچون از مکالمه او حسن تقریر ولطف ضمیر
معلوم کرد اورا تربیت کرد وآخر الامر ندیم مجلس خاص ومنشی سرکار
شد ودر شوشتر اقامت نمود ویک پسر ازو متخلف گردید میر سید
محمد که بقصد تحصیل باصفهان رفت وبعد از استکمال روانه هندوستان بلاد
ودر آنجا ترقی بسیار اورا روی داد ونصف محمد خان خطاب یافت
وشش سال قبل از این بایلچی گری بایران آمد وچون معاودت نمود
وفات یافت واولاد او در دزفولند ودر عصر فتح علیخان از اعاظم سادات
میرزا شاه میر ومیرزا مؤمن ابن میرزا عبد الله سابق الذکر بودند و
میرزا حسین ومیرزا محمد ابن میرزا حیدر ومیرزا سلطان حسن ومیرزا
جعفر ابن میرزا ابوطالب بن میرزا جعفر بن میر محمد باقر ومیرزا حبیب الله
بن میرزا هاشم ومیرزا شاه ولی بن میرزا کاظم ومیرزا حسن خان بن
میرزا شریف ومیر رشید الدین محمد واز معارف اهل فضل وکمال
آخوند ملا محمد علی ابن ملا جاگیر ابن حاجی خضر مرگهی واو از اهل زهد
وورع بود ودر شیراز واصفهان تحصیل فنون کمالات نموده بود

و در مبادی حال بهندوستان رفته بود و چون اوضاع آنجا مستحسن طبع
مشکل پسند آن حضرت نیفتاد بسرعت مراجعت نمود و مدفن او در جوار
مسجد جامع است و قاضی محمد الدین دزفولی تاریخ وفات او را بدین توجیه گفته

رباعی

دیگر ز قضیهٔ وفات آخوند * رونق بمقام تقوی و علم نماند
تاریخ چه جستم ز خرد گفت افتاد * تاج از سر اسلام ز فوت آخوند

دیگر آخوند مولانا فیض الله عصاره و او در فن طب و نجوم مسلم بود
و رساله طب الائمه را با ذهبیهٔ حضرت امام رضا علیه السلام حسب الاشاره
فتحعلی خان ترجمه نموده و مبلغ کمال مولانا از آن ترجمه معلوم میشود
دیگر آخوند مولانا فخر او در اصفهان بخدمت آخوند ملا محسن کاشی
تحصیل نموده بود و قاضی در آن عهد قاضی معصوم بن قاضی عبد الرضا
بود و او مردی خوش صحبت نیکو محاوره بود و در دقت طبع و قوت
ذهن و سرعت جواب و حسن بدیهه نظیر نداشت و اشعار او خصوصا
قطعات تاریخ مقبول شعرای عصر بود و این رباعی از اوست رباعی

با این همه ظلم نفس مظلومی تو * با یک دوزخ گنه معصومی تو
دین رفت و نگشت حاصلت دنیائی * قاضی چه عجیب بائس محرومی تو

وله

وله

از عیب کسان هر که نه پرهیز کند * خود را بهزار عیب ناچیز کند
ساز معیوب نیز کن صورت خویش * چون بر کجی تیر نظر تیز کنم

روز بود در آن وقت میرزا محسن بن حاجی سراج الدین بن آقا علی بود که
از اسخیای روزگار و بزرگان فرخنده آثار بود و از معارف قزلباش
حاجی بیجن آقا همشیره زاده و خلیفه حاجی میرزا علی بیگ مذکور و زال
بیگ بن گرگین بیگ میرشکارباشی و باغ زال بیگ بود کی از آثار
اوست و بعد از او رستم بیگ پسر او و از معارف کدخدایان حاجی زمان
و حاجی رضا ابن حاجی عنایت الله سابق الذکر و مسجد عبد الله بابونیه
از آثار ایشان است و خواجه حاجی عبد النبی ابن خواجه عزیز و حاجی صالح
عراقی و حاجی عبد الله تنباکچی و طاحونه وقفی ماهی بازان از آثار اوست •

فصل نوزدهم ۱۹ در ذی حجه صد و پنج شاه سلیمان وفات یافت و
در محرم صد و شش شاه سلطان حسین جلوس نمود و اصلان خان در
آنوقت قوللر آقاسی بود و او را اتفندها ر فرمودند و فتحعلی خان او را
از شوشتر طلب نموده بجای او منصوب ساختند و حکومت شوشتر
بکلب علی خان تفویض شد و بتاریخ دوازدهم شهر جمادی الثانی وارد

شوشتر گردید ودر این بین سید فرج الله خان والی حویزه مأمور بفتح بصره شد
ودر آن زمان بصره در تصرف شیخ مانع ابن مغامس منتفق بود که از اولیای
دولت رومیه گرفته بود وکلبعلی خان با سایر خوانین این حدود بموافقت
سید فرج الله خان مأمور بودند لهذا در شوشتر چندان توقفی ننمود ودر آن
سال آب سیل طغیان نمود ورخنه بند میزان زیاد شد وآب کم بود دودانگه
زور آور شد بند مقام خلل پذیرفت وآسیاها وچرخابها که در آنجا بود همه
بایر شد وباغ برجی پیار وسالم آباد وبلاگردان وگلابی وسایر باغچه‌ها که
از آنجا آب میخوردند همه برطرف شد وملخ عظیم در آن سال آمد که تمام
اشجار وثمار ومحصولات بتلف رسید واین مقدمات ابتدای خرابی
شوشتر بود وبعد از آن سید فرج الله یاغی شد وعم او مولا هیبة الله
خلف بحکومت حویزه آمد واو مردی عاجز کبیر السن ضعیف بود واز
عهده تمشیت عربستان بیرون نتوانست آمد وترکتاز الن اعراب بتمام
بلوکات رسید وخط پریشانی بر پیشانی اهالی آنجا کشید ودر تاریخ صد
یازده عیسی خان ابن ذو الفقار خان حاکم شد واو مردی ضابط متمکن
بود وبعمارت ولایت وترفیه حال ضعفا رغبت زیاد داشت لیکن آن
مهلت نیافت ودر صد وسیزده عبد الله خان بن اصلان خان حاکم شد
ومدت

ومدت یازده سال حکومت کرد واو مردی سخی الطبع عیاش بود واکثر
اوقات را بسیر وشکار ولهو ولعب مصروف میداشت ودر تاریخ صد
وچارده اصلان خان حاکم کوهکیلو شد وبشوشتر آمد ودر باغ خواجه
نزول نمود وچون بکوهکیلو رفت عبد الله خان با تمامی سادات واعزه
شوشتر بجای خالی برفتند وایشان را نوازشات نمود وبعد از کوهکیلو
حاکم استراباد شد وعبد الله خان نزد او باستراباد رفت وبعد از وفات
اصلان خان بچند روزی معاودت نمود ودر آن وقت محمد علی بیگ ابن
اصلان خان در شوشتر نایب بود واین در سال بیست ویک بود ودر
همان سال میرویس افغان قلیچی در قندهار یاغی شد وگرگین خان والی
بحار را کیثت وکیخسرو خان گرجی با سپاهی گران از کل ممالک محروسه
بدافعه او رخصت ادبرستند واز آن جمله پنجاه نفر از قشون شوشتر که دو گی
حاجی حسین بیگ بن حاجی یحیی آقا وقشونات شکست خورده کیخسرو خان
مقتول شد ودفعه دیگر قشون بقندهار فرمودند وعبد الله خان
از جمله مأمورین بود ودر رفتن تساهل نمود ودر سال بیست وچهار
صفی قلی بیگ نایب کوهکیلو دفعه وارد واو را در باغ خواجه گیر انید
وبقلعه آورد واموال او را اسونگ سرکار دیوان نمود ومعصوم آقا بن
بهبود آقای غلام را که نایب وناظر ووکیل بود با خواجه حسین مستوفی

ولقاهادی این خواجه عنایت الله ابن خواجه عبدالباقی که مستوفی خاصه
بود ایضا محبوس نمود و بعد از یک هفته که روانه شد ایشان را مرخص و عبدالله
خان را بقلعه گلاب فرستاد و محمد زمان بیگ ولی را که میرشکارباشی
کوهگیلو بود بنیابت شوشتر گذاشته با چند روزی که خبر حکومت بیژن
خان بن فضلعلی بیگ بن فتحعلی خان رسید او و حاجی شاه نظر بیگ بن حاجی
بیژن آقا را نایب نمود و جمیع امور دولت خود را با او مفوض داشت و در آن
سال عربستان بشورید و سید عبدالله خان بن سید فرج الله خان را
که والی باستقلال بود سادات مشعشع بنی اعمام وی باتفاق مشایخ عرب
گیرانیدند و فتنه‌ها برپا شد و عوض خان از اردو جهت تدبیر آن امر بحویزه
آمد و روز بروز غلیظ تر شد و در همان سال بختیاری هم برهم خورده بود و
حاکم خود محمد علی خان بن یوسف خان را گیرانیده بودند و علی مردان
خان بن حسین خان بن شاهوردی خان فیلی باتفاق بیژن خان مامور
بتمشیت این امور گردیدند و اجتماع ایشان در دزفول دست بداد
و کاری از پیش نرفت تا آنکه محمد علی خان معزول و حکومت بختیاری
بسعید خان بن حفیظ خان قرار گرفت و بسبب شدت حرارت هوا
در آن سال قشون فیلی ضعیف شدند و وبائی در ایشان افتاده هر روز
جمعی بتلف میرسیدند و باین سبب علی مردان خان بولایت خود مراجعت
نمود

نمود و در ماه رمضان بیست و شش بیژن خان معزول شد و حکومت
ثانیا به عبدالله خان انتقال یافت و آقا محمد علی میرآخور را نایب نمود
و در شهر ذی قعده خود وارد دزفول شد و رستم بیگ با اولاد و
معصوم آقا و سایر یاران که بمشهد مقدس رفته بودند در مراجعت
بموکب عالی ملحق شده برفاقت آمدند و عبدالله خان در خارج شهر
دزفول خیمه زده با انتظار علی مردان خان که باتفاق بتادیب و تنبیه اعراب
بپردازند و حاجی حسین بیگ و حاجی شاه نظر بیگ با رفقا که بحویزه
رفته بودند مراجعت بدزفول و در دوازدهم محرم بیست و هفت
وارد حضور نواب عالی شدند و چون حسب الامر الاعلی نواب خان
بگرایدن ایشان مامور بود خدمه را با امتثال امر اقدس امر نمود ایشان
سرکشی نمودند و از جاده انقیاد و اطاعت که شارع نجات است قدم
بیرون نهادند و جنگ درگرفته حاجی حسین در همانجا مقتول و حاجی شاه
نظر زخمهای منکر برداشته بعد از سه روز وفات نمود و چون علی مردان
خان بحوالی دزفول آمد عبدالله خان و سعید خان بختیاری باو پیوستند
و سید عبدالله خان از حویزه حرکت نموده در صحرای دوریق بایشان
پیوست و اعراب را که بسمت رود عماره رفته بودند تعاقب نمودند
تا آنکه در شهر جمادی الاول سنه مذکوره تلاقی فریقین شده اعراب

غالب آمدند و سید عبد الله را گرفته در خانهٔ عبد العالی بن عبد الخان
بن فرج شیخ السلطان محبوس نمودند و علی مردان خان و عبد الله خان و
سعید خان فرار نموده هر یک بولایت خود رفتند و در آن واقعه رستم بیگ
میر شکارباشی مقتول شد و اسفندیار بیگ ولد او خلیفهٔ او شد و در سال
ثلثین و مائه نواب مالک رقاب بیرون آب کرن بفرح آباد اصفهان تصمیم
عزم نمود و آقا کمال ناظر سرکاران امر بود و چون بر سر کار حاضر شد
یحیی خان بن یوسف خان حاکم سعد بختیاری او را خدمت نمود و باستدعای
او حکومت شوشتر به یحیی خان مفوض شد و در ماه رمضان سنه
فصل بیستم ٢٠ مذکوره میرزا محمد حسین بنیابت آمد و مدت او سه ماه بود
در شهر ذی قعده ثلثین و مائه مهر علی خان ابن کلب علی خان حاکم شد و
در صغر سنی وارد ولایت شد و حاجی محمد خان برادر او نایب بود و
چون او بیرون رفت میر عبد الصمد سوری نایب شد و در سال سی و دو ثالثا
عبد الله خان حاکم شد و بیاخلو حویزه مأمور بود و چون در آن بین
ولی محمد بیگ بن محمد زمان بیگ بیگ ولی از جانب لطف علی خان
سپهسالار به تنبیه اشرار شوشتر آمد و مردم هراسان شده فتنه نشست
یافت عبد الله از سید محمد خان والی حویزه چند روزی جهت تسکین
نائره

نائره فتنه مرخص شده و در ماه رمضان بشوشتر آمد و بعد از طی آن مقدمه
در ماه شوال روانه حویزه شد و در آنجا بود تا وفات نمود و مسیح خان
در چهار قلعه از آثار حکومت اول اوست و بعد از وفات او حکومت برادر
او محمد رضا خان مفوض شد و قبل از ورود شوشتر معزول شده چلچ
چرخان بن کلب علی خان حاکم شد و خبر نزول رسید که محمود بن میرویس
قشون باصفهان کشید و در ماه جمادی الاول ٣٤ سی و چهار در منزل
کلرن آباد جنگ سلطان واقع و قزلباش مغلوب گردیدند و محمود بفرح آباد
نزول و اصفهان را محاصره نمود و در ایام محاصره حکومت شوشتر بمهر علی
خان ایضا رجوع شد و محمد حسین بیگ پسر عم او بنیابت آمد و در
چهاردهم محرم سی و پنج محمود داخل اصفهان شد و طهماسب میرزا ابن شاه
سلطان حسین که در ایام محاصره از اصفهان بیرون رفته بود در غرهٔ صفر
در دار السلطنه قزوین جلوس نمود و محمد علی خان بن اصلان خان
مملکت دار بوده و در همان وقت رقم حکومت کهکیلو باسم یحیی خان
و حکومت شوشتر باسم پسر او ابو الفتح خان صدور یافت و ایشان هر دو
در دزفول بودند و حکومت ایشان دو سال کشید در این بین شخصی
مجهول الحال در بختیاری ظهور نمود که خود را به نبوت منسوب بنوا

می‌شمرد و صفی میرزا نام خود می‌گفت و محمد حسین خان بختیاری حقیقت حال
او را مصحوب چلو در این باردوی معلی که در آذربایجان بود عرض نمود و
قبول افتاد و جواب سرخیلان بختیاری باستصواب محمد حسین خان
مصلحت خود را در تمکین و اقتدار او دیدند و بساط فرمانفرمائی جهت
او چیدند و عمال و اعیان شوشتر را بآنجا طلبیدند و ابوالفتح خان نیز
بآنجا رفت و چند روزی بدین منوال بود که چلوداران از اردو مراجعت
و رقم اقدس مشتمل بر تکذیب آن شخص و عاری بودن از لباس نسبتی
که ادعای می‌نمود آوردند و رقم مجدد بحکومت باسم ابوالفتح خان نیز
همراه داشتند لاجرم صفی میرزا در بختیاری محبوس و ابوالفتح خان
بدولت معاودت نمود و تا بنا سرخیلان بختیاری را بر سر دلون صفی
میرزا رای قرار گرفت برفاقت خواجه اسمعیل بختیاری که در شهر
ذی حجه سی و هفت وارد محال کرانی شوشتر و ابوالفتح خان با سپاه
و سادات و اعیان باستقبال او رفتند و بکوکبه تمام وارد داخل شهر شدند
و در قلعه فرود آوردند و چند روزی باین قرار گذشت تا ابوالفتح خان
بمشورت یوزباشیان و بعضی سادات او را گیرانیده محبوس نمود
و قلیل اسبابیکه در آن چند روز از بابت پیشکشی‌های مردم در سرکار

او بهم رسید

او بهم رسیده بود بعرافقان تقسیم کرد و این معنی موافق رای سایر الناس
نبود ایشان غوغا نمودند و خان در قلعه محصور شد و در فزل هم باین سبب
برهم خورد و مردم شوریدند و مهرعلی بیگ نایب را بیرون کردند و وکالت
را بشیخ فارس بن مساعد بن ناصر بن خنیفر نامزد نمودند و روز بروز آن
فتنه غلیظ تر شد و اختیار بدست سفها و جهال افتاد و مشایخ عرب
جمعیت نمودند و ابوالفتح خان ضعیف شده بسر دادن صفی میرزا تن در داد
و چون او را از قلعه بیرون آوردند و هواخواهان بوجود او قوی حال شدند
ابوالفتح خان از شهر بیرون رفت و اختیار توقف در میان عرب نمود
و آخر از آنجا هراسان شده بجبال بختیاری متحصن شد و صفی میرزا
مقتدر گردید و جمعی از سرخیلان کوهگیلو در شوشتر بخدمت او رسیدند
و بسیار فتنه‌ها از وجود او برپا شد و مردمان بیگناه بقتل رسیدند
و اجامره و اوباش دست یافته میرزا محمد باقر ابن شاه میرزا میر و
حسینقلی بیگ ابن زال بیگ میرشکار در آن فتنه‌ها مقتول شدند تا
در شهر رمضان سی و هشت بسمت کوهگیلو حرکت نمود و مدت دو
سال در آنجا صاحب دولت بود و انواع فساد بظهور رسید و خاندانها
برانداخته شد تا بقتل رسید و مردم از شر او فارغ گردیدند و در ایام

صفی میرزا حکومت شوشتر با شیخ فارس بود و تمشیت بکفایت اسفندیار بیگ
منوط بود و او مردی دانشمند صاحب هوش خیرخواه نیک نفس بود و با عموم
خلق بوجه احسن سلوک میداشت و بآموری که متضمن ضرر عباد الله باشد
هرگز رضا نمیداد و فطرتی بسیار عالی داشت و همواره همت بر امور عظیمه
میگماشت و توفیق ربانی معاون و ممد او میشد و رأی او در حل و عقد امور
رزین و فکرش در ملاحظه عواقب متین بود و حدیثش صائب و سخاوت
در طبعش غالب و پیوسته افتادگان را دستگیری و یاری و محنت زدگان
را مواسات و غمخواری می نمودند و بحسن تدبیر او معاقد مشکلات منحل
و نظام احوال بلاد و عباد بهتر از هر گونه حاصل بود و حقتعالی سعادت
احوال او را بحسن عاقبت مختتم و نیک نامی دنیاوی او را بتوفیق تدارک
آخرت متفرع و منضم گردانید تا در اواخر حال از جمیع مهام دیوانی
استعفا و توبه نمود و بقدر مقدور خود را از حقوق الناس بری الذمه
٢١ ساخت و مسجد و مدرسه و موقوفات بنا نهاد فصل بیست و یکم
وقفنامه مدرسه و مسجد اسفندیار بیگ میرشکار باشی صورت ارقام
یافت بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی ابدع بقدرته عوالم الوجود ۰ و افاض علی ساکنیها صنوف
الخیرات

الخیرات بما سبل من ینابیع الجود ۰ و کرم منهم الانسان فحکمه علی کل موجود ۰
وجعله فی الارض خلیفة و امر الملائکة له بالسجود ۰ و انتخب نبینا المصطفی و
آدم بین الماء والطین ۰ و شد عضده بنجیبه الانزع البطین ۰ وجعلها کلمة
باقیة فی اعقابه الطاهرین ۰ و فضلهم علی سائر الثقلین من الاولین والاخرین
صلوات الله علیهم علی ما شمروا عن ساق الاجتهاد فی تحمل اعباء الرسالة
والامامة و ادبوا انفسهم فی ارشاد اهل سواد والصد عن مهاوز الجهالة
والوخامة ۰ ما دامت دلائل الهدی الی مشارع النجاة سابقه ۰ و بقیت
الاثار شاهده بکمال قدرها ناطقه ۰ بعبارت دیگر مقدمه کتاب که
موقوف علیه سائر فصول و ابواب است درود و سپاس و ستایش
بی قیاس صانعی است حکیم ۰ و قادری علیم ۰ که نسخه جامعه عالم امکان را
که مخزن اسرار ربانی ۰ و مظهر قدرت سبحانی است از فنون مختلفه کائنات
و امور عامه ممکنات ۰ که و اشکال اربعه عناصر و معقولات ۰ متنوعه اعراض
و جواهر مجرده منقش و مضبوط ۰ و اجزای آن را بنظم طبیعی مرتب و مربوط ۰
فرموده که هر یک بر اتقان حکومت الهی حجتی قاطع و دلیلی مسلم و در ربط
حق ضبط چون مرائی افکار و مطلعون مراتب انظار بر کمال فضل و ثبات
تدبیر و نفوذ از مماثلت مانند و نظیر استوار که از برهان سلم است

وفی کل شیئ له آیة • تدل علی انه واحد • قانون کلی نوع انسان را که مقصد
اول این کتاب • ومحل معرفت خطا وصواب است بمنطق معرف اسرار
وقول شارح نتایج افکار وجوهر نفس مدرکه معانی ومعقولات عشره حواس
ومشاعر انسانی که خاصه این ماده وفصل است آن از سایر اجناس وانواع
است اختصاص داده وبر دایه حوارات رسم مقر رحیات ابواب فتوحات
وفیوضات گشاده وابواب سعادات اماده واجزای استعدادات منتظم
نهاده تا بقوت استعداد نفس والا فطرت مصباح متهجد فکرت از روزنه
درملکوت غیب از تأمل آیات محکمات لاریب بمراد کلی ومقصد اصلی
واصل واز تتبع آثار معتبره رجال موثقین وتصرف افعال قلوب عبارات
اخری شک ویقین وملاحظه ترکیب جمل متناسبه متعاطفه وترتیب
افعال قلوب احوال متداخله ومترادفه وحقیقت افتقار فعل بفاعل و
اختلاف حرکات معمول بحسب اقتضای عامل وکیفیت تعلق مسند بمسند الیه
وارتباط صله وموصول وعاطف ومعطوف علیه ومعرفت نسبت مبتدا
وخبر واشتقاق امثله مختلفه از اصل واحد مصدر وسایر مقدمات
اختیار وفنون اعتبار باصل بنا وحقیقت معنی منتقل ودر مجامع ظهور و
مدارس شهور وحضور بقوت محاوره وتعبیر وامداد بیان وکلام و
حدیث

حدیث وتفسیر بمذاکره وتقریر آن مشتغل گردیده فاضل اوقات را
بمصارف شایسته حمیده واعمال صالحه پسندیده بنحوی که موافق شرط و
مقتضی جزای او مؤسس این اساس بوده باشد صرف نمایند وجهت اکمال
نعمت واتمام محبت صاحب کتاب • وشفیع روز حساب • وکشاف طریق
صواب • وجامع حکمت وفصل خطاب • هادی سبیل وعقل کل ختم رسل را
صلی الله علیه واله بر مسند صدارت وبرتری • ووساده سیادت و
سروری • متعبر بمقاصد حکمت وشرح هدایت وترجمان فنی مواقف
معرفت ودرایت وترتیب مبادی وصول [illegible] وتهذیب معالم الاصول
وتمهید قواعد شرع منیف واحیای صراط دین حنیف وتسهیل تکالیف
شرعیه وتلخیص زواید اصلیه وفرعیه وانقای وظایف موقته عبادات
وتلقین اعتقادات مبین ومخصوص واشرف اصحاب • وبرگزیده آن
عالیجناب • وجراحیه منبر ومحراب • ودانا دار اسرار الی من العلم الف من
باب ینفتح من کل باب الف باب • سرور عترت طاهره مخصوص بخطاب
انت اخی فی الدنیا والاخرة باب مدینه علم وهدی معلم قدسیان ملاء
اعلی حضرت مرتضی وسایر شایستگان این دودهٔ ستوده را بمرتبه
رفیعه امامت وخلافت • ومنزلت سنیه کرامت وشرافت • وتوضیح

شرایع الاسلام و تنقیح احکام حلال و حرام و امارت مسالک انهام و
تفصیل جمل علوم و تکمیل اداب و رسوم و اقامت حدود و سیاسات
و سایر فنون ریاسات نامزد و مخصوص فرموده که بمدلول انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا از عصمت و طهارت
~~و علو شان و بمدلول ان فینا اهل البیت و یطهرکم تطهیرا از عصمت و طهارت~~
و علو شان و بمدلول ان فینا اهل البیت فی کل خلف عدد لا امر بتیه
سیادت و امامت تا قیام قیامت حق مختص ایشانست صلی الله علیهم
و علی ارواحهم و اجسادهم و بارک و سلم ما تعاقبت الانوار و الظلم و اشتعل
نار علی علم و جری علی وجه القرطاس و القلم اما بعد بر سالکین گزینان
مدارس دانش و بینش و محققان معاقد مقاصد حکمت افرینش که از تصور معقولات
عرفان بتصدیق جنان و عمل ارکان نتیجه ایمان یافته و از مطالعه مصنفات
بدایع عالم الغیب و الشهاده بقوت اجتهاد نظر و استفاده روش مسائل
معضله حقایق دانی و اصول معالم مشکله دقایق معانی را الهم شکر الله
صورتی این معنی در مرات و مزج نمایان و صدق این دعوی در محضر
عقل و طبایع نکته دان ثابت و مسلم البرهان است که حضرت یزدان
جلت قدرته پیکر انسان را عصفور و بدا خلق الانسان من طین

از عنصر جماد و ماده سایر مرالید عالم کون و فساد ایجاد و تکوین فرموده
در اصل جسمیت و لوازم با باقی اجرام و اجسام مشارک و مساهم است و بعد
از افاضه نفس حیوانی که صفت حیات و امتیاز از بعض مرکبات مانند
جماد و نبات پیدا نموده منشا آثار ارادیه می تواند بود در اکل و شرب و
نوم و وقاع و سایر لوازم حیوانیت مساوی و مساوق سایر انواع است
و با نا ضمیر نفس مدرکه معقولات استعداد و استعلام مجهولات و انتقال
از ادله بمدلولات و از علل بمعلولات یافته ترتیب افکار و خیالات و
تصرف در وجوه دلالات و فنون کمالات و کیفیت انتقالات و استعمال
قوی و آلات میتواند نمود و در این مرتبه او را بر جمیع عالم مزیت ثابت
و مسلم و بنص محکم انی جاعل فی الارض خلیفة بر سایر عالمیان سرور
و محکم و معبود ای و لقد کرمنا بنی آدم شایسته تشریف و تکریم و مصداق
لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم است و بشهادت مقبوله فطرت
و تصدیق بصیرت و فکرت نفس ناطقه انسانی از قوتین نظریه و عملیه مزج
و ترکیب و این معجون کبیر بدست قدرت حکیم خبیر از این دو جزو
مناسب تخمیر و ترکیب یافته که بقوت نظریه ادراک علوم و معارف
عقلیه و سمعیه و بقوت عملیه امتثال تکالیف و اداب شرعیه نموده

بسعادت علم وعمل از سایر مکنونات علوی وسفلی ممتاز ویوم یأتی کل نفس
تجادل عن نفسها بدعوت یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی دستور یافته در حظایر قدس ومجامع
انس باشاره اولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین و
الشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا مشار الیه وبتشریف و
یلبسون ثیابا خضرا من سندس واستبرق سرافراز کردند بلکه اقوی
وجوه ظاهره • واوضح حکم باهره • در امتحان جان وتن وپیوند دادن جوهر
نورانی نفس به پیکر ظلمانی بدن همین حصول تمکن تام وتصرف عام وتدبیرات
براستعمال قوت عملیه واقامت طاعات وعبادات بدنیه وانتظام
مصالح شخصیه ومدنیه است که وظایف اعضا وارکان ووجود آلات
وجوارح موقوف علیه آنست وچون این استکمالات وحصول این کمالات
مشروط باهمال اجلی است که خروج آنها از قوه بفعل در آن تواند
ومدت حیات عبارت از آن است بالضروره در مدت مزبوره شارع
حکیم جهت بقای شخص ونوع ودفع الم شهوت وکسر سورت قوای
حیوانی بعضی لذات جسمانی را مانند اکل وشرب ونکاح بقانون
مقرر شرع انور مباح فرموده تا از تناول آنها چاشنی گرفته نمونه لذات
حقیقی

حقیقی عالم دیگر ونشانه فیها مالا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر
علی قلب بشر شناسند وهر یک که قوتین مزبورتین را باطل ومهمل و
استعداد اصلی را ضایع ومعطل کرده فطرت ذاتیه خود را مختل وهمگی
همت را مصروف شهوات حیوانی ودربست ساختن مشرب ومنکح و
مأکل داشته باشند مصداق اولئک کالانعام بل هم اضل وبعلت
دعوی انسانیت بحسب شکل وصورت ومحض حیوانیت در باطن وسیرت
داخل جمع ان المنافقین فی الدرک الاسفل خواهد بود وفی الحقیقه غرض
اصلی از بعثت انبیا وتنزیل کتب سماویه وتأسیس شرایع ونوامیس الهیه
وتقریر ادیان وملل همین استکمال نفس وانتظام سررشته علم وعمل است
تا ببرکت انبیاء هدایت گستر در استخراج مجهولات از خطائین هر دو سر
محفوظ وبدلالت اربعه متناسبه کتب الهی بجمع سعادات وحصول
مرادات بهره مند ومحظوظ باشند وبنصوص صریحه کتاب وسنت
در باب شرافت وایجاب تحصیل علم ومعرفت وقیام باعمال صالحه که مسبوق
ومربوط بآنست از اخبارات استفاضه وشهرت مستغنی از ایراد وبیان
است ومضمون وللارض من کأس الکرام نصیب مجالس ومجامعی را که
در این خصوص انعقاد وترتیب یافته باشند بر سایر اماکن وبقاع

مساکن ثابت وظاهر و بمقتضای شرف المکان بالمکین مزیت و
رجحان واضح و باهر است ولهذا در جمیع اعصار ارباب ثروت و اعتبار
که از جویبار توفیق حضرت کردگار سیراب و سرشار گردیده و از شربتخانهٔ
الطاف بی نهایت جناب احدیت شهد شناسائی و معرفت چشیده در
تهیهٔ مجالس افادت و استفادت و بنای مدارس و مساجد و مجامع عبادت
جهت رونق امر تعلم و تربیت و تعلیم و اجتهاد و گرمی هنگامه تقوی و
صلاح و سداد سعی بلیغ بر ذمت همت واجب و جد و اهتمام در ترویج و
انتظام آنها باقصی مراتب نموده اند که هم باعث انتشار صیت و بلندی
آوازه و هم موجب نیکنامی بی اندازه و هم از بقای اثر بمرور روزگار
ذکر ایشان زنده و برقرار و مصداق ان آثارنا تدل علینا ۰ فانظروا
بعدنا الی الآثار بوده از مشارکت در اجر و مثوبت حسنی باهر که در آنجا
تردد و سکنا نماید در این امر شایسته جزای فاما من اعطی و اتقی
و صدق بالحسنی فسنیسره للیسری و یوم لا ینفع مال و لا بنون من جمله
لا خوف علیهم و لا هم یحزنون باشند باین جهت از مآثر نیک بختان
که اشعهٔ انوار توفیقات یزدان بر ساحت احوال ایشان تافته در اکثر
بلاد مشهوره مدارس و مساجد متعدده معموره وجود یافته و در

دار المؤمنین

دار المؤمنین شوشتر صینت عن الآفات و الشرکه از مشاهیر بلاد قدیمهٔ
اسلام و نقد کامل عیار خالص اهالی آن منقش بسکهٔ ولایت شاه مردان
علیه و علی اولاده الصلوة و السلام است نیز مساجد عدیده و جوامع قدیمه
و جدیده ساخته و پرداخته گردیده و سکنهٔ آنجا باقامت جمعه و جماعت
و رسوم دین و ادامت تهجد و اعتکاف و ادب و آیین سرآمد و معروف
و در السنه و افواه بوصف رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله
مشغوف و موصوفند و درس و بحث و مذاکرهٔ علوم نیز بحمد الله بینهم شایع
و منتشر و دواعی و رغبات ایشان بتعلیم و تعلم متوفر و متکثر است نهایت
در آن دیار فیض آثار تا حال وجود مدرسه که بخصوص درس و اشتغال
بنا شده باشد اتفاق نیفتاده و واحدی از اکابر آنجا ترتیب حلقهٔ پایدار
که بمرور روزگار محیط دایرهٔ جمعیت طلبهٔ علم و معرفت باشد بنا ننهاده
هرچند در صدد و فیاض عقلی و امساکی بی نهایت ادراک این قسم سعادت
عظیمه جاودانی و دریافت لطف و توفیق یزدانی موقوف باستعداد
جوهر قابلیت نفسانی و مسبوق بسر نوشت روز اول و تقدیر ربانی است
تا بعد از تمادی روزگار ۰ و انقضای دهور و اعصار ۰ که بعنایت بی نهایت
اعلی حضرت بادی همگی اسباب و شروط این خیر جاری بر وجود فایض الجود

وافر السعود عالیجناب مبادی آداب سامی القاب نیابت و نجابت و اقبال
پناه محامد و مکارم و معالی دستگاه دقایق و معارف انتباه مشعله افروز
دودمان رفعت و عزت و نجدت و مناعت مسند آرای انجمن ارادت و
عظمت و مکرمت و شجاعت و الابّهة که ساحت پر سعادتش مقصد
طوایف امم از اقاصی بلاد و سرای دولت پیرایش محط رحال عرب و عجم
سواء العاکف فیه والباد کوی رفیعش مجمع امانی و سعادات عزتش عیدگاه
منی و بیت عتیقش وجهه اولیای ارادت و من دخله کان آمنا خدام
کرام مقام با احترامش از فضل بی دریغ با اقدام سعی بلیغ بدعوت حاجتمندان
پویان و در قیام بمراسم میزبانی با کمال گشاده جبینی و چرب زبانی از روی
ملاطفت و نوازش و نهایت شوق و خواهش ورد سلام علیکم طبتم
فادخلوها گویان از جنب جاری خوان احسانش مائده حوارتین رشک
برده و نعمت الوان فراوانش فیها ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین در
پیشگاه تمنای صادر و وارد غیر ممنون گسترده سلالة الاماجد
والاعاظم والاکابر نقاوة الاماثل والصنادید کابراً عن کابر شجاعاً
للعز والرفعة والامارة والاقبال مزینا للمآثر والمفاخر والمعالی والاجلال
اسفندیار بیگا احسن الله احواله واصلح باله و حقق فی الدارین آماله

صدق

صدق عالی قدر رفیع مقدار گرامی تبار مرحمت و غفران پناه رضوان جایگاه
المبرور المشکور المنتقل الی رحمة الله رستم بیگا تغمده الله بغفرانه و
اسکنه اعلی جنانه که همواره انتظام مصالح این دیار بسر انگشت کارگذاری
آن توفیق آثار برقرار و حل معاقد امور عموم سکنه این مرز و بوم بدستور
آباء و اسلاف بزرگوار بعقده گشای رای رزین و ذهن متین آن سعادت یار
عالی مقدار است حاضر و حاصل و توفیق ادراک این فوز عظیم مجامع احوال
منظم الیه را شامل گردیده این طلسم قدیم را که باسم سامی آن شهریار
گرامی انعقاد یافته بود بقوت بازوی تایید منحل گردانید و لسان حال آن
ارجمند باواز بلند صدای کم ترک الاول للآخر بمسامع ارواح سابقین
رسانید و بقدر اهتمام و جد تمام در زمانی قلیل سبیل این مقصد جلیل را
با وصف کثرت اشتغال بالانفراد والاستقلال پیمود و این بنای
مبارک را مشتمل بر هفت حجره بر مشتغلین علوم دینیه و طلب
معارف یقینیه وقف نمود و مسبل نمود حجره وسطین مکان مدرس
و ایوان پیش آن مجمع تدریس و شش حجره دیگر از یسار و یمین با ایوان
محقر پیش هر یک از آن سایر مشتغلین است مدرسی که دانشمندان
رموز لوح و قلم از جهات سته عالم غیب و شهادت بقصد استفاضه

واستفاده بانجا شتابند ومدرسه که خضر والیاس بتوار وسکون مدت الحیات باطراف ربع مسکون سیر نمایند مانند آن منابند بنائی چون وثاق کهمان محکم اساس وفضائی چون وادی ایمن تجلی گاه انوار قدس بی اندازه وقیاس صفه صفائش کوی از کوی ابو تراب فیض برده واز رشک روان بخش جدول سلسال ولطافت زلالش که هذا عذب فرات آب حیات روی بظلمات نهفته نسیم روح افزای دلربایش هوای وطن را از سر دور برده وهوای عطرسای کربت زدایش افسانهٔ شمال نجد ونسیم الصبا را از الواح دلها ستوده فرش گستر دهاش از اجنحهٔ مثنی وثلاث ورباع فرشتگان سدره آشیان درهم بافته ورواشن پرنورش را کوئی از سنای بقعهٔ مبارکه پرتوی تافته کروبیان کرام از انجام این بنای جنت فرجام لشوق تواضع وخدمتگاری سکنهٔ آن مقام منبسط ودلشاد وحفظهٔ اعمال عباد شکر کنان که نعم الزاد لیوم المعاد ونیکنامی گزینان این مکان برکت نهاد بانشاد هنیئا لارباب النعیم نعیمهم در تهنیت و مبارکباد جواهر گرانبهای معانی چون قطرات سحایب نیسانی از تقریر دلپذیر ایشان می بارد ویدی طولای تحریر بی نظیر ایشان است که صور علوم ومعارف بر الواح اذهان مستعدین می نگارد حافظ این بزم در مقام اسکیه

آهنگ

آهنگ مباهات نماید اگر این نوا سراید گنجایش دارد — شعر

حدیث مجلس ما محو شک وریب کند
دعای ماست که روح الامین بغیب کند
زعطر حور بهشت آن زمان برآرد بوی
که خاک مدرسهٔ ما عبیر جیب کند

وچون اطراف قریبه مسجد مدرسه وآن حوالی از مسجدی که مجمع صلوات ومقام دعوات اهل محله باشد خالی بود جهت تسهیل بر همسایگان وتناول ثواب رایگان ونظر بکمال ارتباط علم وعمل در ضلع مدرسه مسجدی مصداق لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم ومشارک آن در فضا و مدخل مشتمل بر ده گنبد بنا نمود کریمهٔ تلک عشرة کاملة کوئی اشاره بآن است وبالحق اتممناها بالعشر همانا مرحبش همانا است اساطینش بتعظیم شعایر دین مبین مانند عدد دل مؤمنین راست وبا قامت شهادتین رستگاری نشانش ناجع ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا موافق بی کم وکاست محرابش باستقبال جماعت رحمت گشاده آغوش ایستاده ومنبرش معراج الیه یصعد الکلم الطیب استوار نهاده خشت خام وپخته طاق مرصعش رایت نگینداری بگنبد مینائی افراخته زینت رواق نغفر

چینی را چون سفال شکسته از طاق دلها انداخته سنگ خطائی آب و رنگش
در نظر صاحب جبرت مشتری افزون بهار از سنگ ریزه اسکندری و قندیل
بعید بلعش کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها
کوکب دری نقش ساده فرش افتاده اش نگار قلمکار را پامال و از
تموج نباتی رنگ ملمعش بوقلمون رنگ برنگ از انفعال صلای بلند آوای
گلبانگ والانش چون آوازه دین محمدی صلعم بآفاق عالم رفته و باعلای کلمه
علیای ولذکر الله اکبر در اوقات خمس لیل و نهار نوبت لمن الملک الیوم
لله الواحد القهار کوفته بر همیولش مونه چاه زمزم و رشته مدار پایدارش
بر تاب تر از منطقه فلک اعظم برج آبیش ماء معین از اعماق زمین بجذبه صفای
مشرب کشیده و رشحات کشیده چرخ دولابش گوئی استادگان چرخ
دولابی چکیده هر جرعه از حوض لبریزش چون سوره مؤمن شفائی بی قرین
و هر قطره تازه تر کن ابروی شاهدان ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین
صفای ظهور چون سیمای پاکان افزون و نمایان و کیفیت وضع آن و در یک
میان مناسب تنزیل مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان است
در دفع احداث صغار و کبار و تنزیه ارجاس و وسواس خناس نابکار
متقین و استوار و اطرافش چون حوالی حوض کوثر مجمع متقین و ابرار هذه

چون

چون ولدان جنان باکواب و اباریق و کاس من معین ایستاده و نشسته و هر یک
علیحده با اشتغال امر و طهر بیتی للقائمین والعاکفین والرکع السجود میان
بسته حریمی با لبیت الحرام یک جهت و مخصوص و جماعتی فی سبیله کانهم
بنیان مرصوص از فضای پیش بعلاوه صفه طولانی پیش حجره ها تا بحد
محاذی ستون مشرقی مسجد پر سیمانی متعلق بمدرسه است که مکنون
ضمیر منیر و ذخیره خاطر خطیر واقف معز الیه آنست که در آنجا بعض
اشجار مثمر بباشد فاکهه و نخل و رمان که ممدوح بنص قرآن و احادیث
و آثار مستفیضه در استحباب غرس و ترتیب آن متواتر و بیکران است
غرس نمایند تا آن مکان ملائک آشیان فیض صوری و معنوی را
مجموعه و بمشابه ریاحین جنان جامع و فاکهة کثیرة لا مقطوعة و
لا ممنوعة گردیده سکنه آن نزهت سرا از تناول برکات مباحه
بیچون و چرا شیرین مذاق و دایم الانبساط و از تعیش در آن ظل ظلیل
عشرت انگیز و سماع هزاران خوش الحان سحر خیز همواره در وجد و نشاط
باشند و از محاذی ستونهای طرفین مسجد پر سیمانی بمسجد متعلق است
و تتمه که بمغربی واقع است با چاه و حوض و ممر و مدخل و فضای خلف
بالاو خانه ها که در آنجا ست از مشترکات است و چون مدرسه و

مسجد را مصالح ضروریه بسیار از مرمت و فرش و روشنائی و خادم
وغیره در کار و سکنه مدرسه را نیز مرسومی که وجه معیشت ایشان
داشته باشد لابد و ناچار است و بدون این ممکن بود که در سهل وقتی
بایر و منهدم بلکه بالمره از حیز انتفاع افتاده رسم آنها را بالکلیه برطرف
و منعدم گردید و خاطر عاطر معظم الیه باستدامت این آثار و استمرار آنها
بمرور روزگار متعلق بود بنابراین جهت صرف مصالح مزبوره از املاک
و مستقلات معموره خود که بانحای شرعیه و وجوه صحیحه مرعیه در تحت
تملک مشارالیه داخل و بدون منازع و مزاحم بروجه استحقاق در آنها
متصرف و مستقل ~~بوده معموره خود که بانحای شرعیه و وجوه صحیحه~~
~~مرعیه در تحت تملک مشارالیه~~ بوده وقف مؤبد و حبس مخلد نمود
تمامی و همگی و جملگی یک باب دکان بقالی متصل بحجره و هفتمین که بانضمام
قطعه زمین بیاض محل این هر دو بنا از مالکان شرعی از اولاد و احفاد
حاجی فخر الدین بود بموجب قبالجه علیحده بمشارالیه انتقال یافته و
تمامی و همگی و جملگی یک باب دکان دیگر متصل بآن که در این ولا
بمال و جال خود بنا و احداث نمود و تمامی و همگی و جملگی حصه مشاع
خود را از دو حجر طاحونه یکی دایر و دیگری بایر واقعتین در قریه

دوبندار من توابع بلده طیبه دزفول و تمامی و همگی و جملگی حصه مشاعه خود را
که نصف است از دو حجر طاحونه واقعتین در زیر بند ماهی بازان یکی معروف
بحسن بگی و دیگری احمد بگی که حاصل و مداخل موقوفات مزبوره بعد از
وضع مصالح الاملاک هر یک بعلاوه مبلغ یک تومان و پنج هزار دینار از
حاصل نقد و جنس حصه معزی الیه از قریه نجف آباد و توابع که در تحت
نهر کلانتری واقع است سال بسال بمصارف لازمه مدرسه و مسجد
صرف شود باین قرار که اولا اخراجات ضروریه اصل را از اندود
پشت بامها و با بست دیوارها و اصلاح ناودانها و مرمت مبالها و
چاه و حوض و آلات و ادوات آب کشیدن و سرانجام روشنائی مسجد
و تجدید فرش مسجد و مدرس و مرسوم خادم بقدر احتیاج و نحو ذلک
مقدم داشته آنچه اضافه بماند یک ربع آن بعنوان حق ~~الکتابه~~ التدریس
مخصوص مدرس و سه ربع آن فیمابین سایر مشتغلین بالمساوات تقسیم شود
و تولیت موقوفات مزبوره بعالیجناب واقف مذکور و اصلح اولاد ذکور
بطنا بعد بطن و اکمل علمای بلد مرتبا الی ان یرث الله الارض و من
علیها موکول و مرجوع است و عزل و نصب و اخراج و ابقای ملایان
و تعیین حجره ها منوط برای و اختیار مدرس و تعیین امام مسجد منوط

برای متولی و خواهش اهل محله و تصدیق مدرس است که بحسب قابلیت و
اهلیت اختیار نماید مقرر آنکه مدرسین و ائمه و متولیان و متصرفان و
متصدیان و سایر مباشرین اوقاف عامه که از جانب صدور تعیین
میشوند مدرسه و مسجد و موقوفات مزبور را از محل تصرف خود
خارج و مستثنی دانسته بهیچ وجه من الوجوه در آنجا مدخل ننمایند و
از همه جهت قدم و قلم کوتاه و کشیده داشته بمتولی شرعی مزاحمت
نرسانند و هر یک دینار و یک حبه که بعنوان رسوم و غیره از آنجا
توقع و تصرف نمایند مانند سگ و خون خنزیر بر ایشان حرام و باز
خواست آن در روز قیامت در مجمع خاص و عام و محضر سید الانام
علیه و علی اولاده الصلوة والسلام خواهد بود و صیغه وقف شرعی
بر نهج صحیح مرعی بشرح و قانون مذکور بلفظ ماثور وقوع یافته شرایط
صحت و سداد و لوازم تسجیل و اشهاد معمول و مرتب گردید و چون
این بنای برکت انتما در ایام سعادت نظام ایالت بندگان ثریا
مکان والاشأن رفیع البنیان فائض الامتنان منبع الاحسان
نواب مستطاب معلی القاب فلک جناب سامی قباب قطب
فلک حکومت و امارت و جلالت مهر سپهر عظمت و شهامت و
نبالت

نبالت کوکب درخشان اوج حشمت و نجدت و ایالت اختر تابان برج
مناعت و شجاعت و اصالت خورشید کشور هنرمندی و دانشوری
نیر اعظم عالم ضعیف نوازی و ذره پروری تایید مداری که همواره رکاب
عزم جازمش در دفع یأجوج فساد سریع السیر و وجهه همت والا نهمتش
تربیت ارباب استعداد و تهیه اسباب امور خیر است معدلت
شعاری که در عهد امانش گرگ و میش در کوههای تنگ سر بگوش
یکدیگر میگذارند و غزالان شوخ چشم رفتار عشوه کار در موسم بهار
و جوش ریاحین و ازهار تا از روی کمال اطمینان و فراغ بعنوان تفنن
و ترطیب دماغ بمرغزار و باغ خرامند اطفال شیرخواره خود را بپستان
شیر بسپارند مظهر آیات رحمت و مروت ناصب رایات ملک و فتوحات
عالیجاه عدیم الاشباه ایالت و امارت و اقبال پناه مآثر و مفاخر
و سعادت دستگاه معالی و مناقب اکتناه زینة الجلالة و العظمة و
الشوکة و المهابة و العدل و الاحسان ابوالفتح خان ضاعف الله اجلاله
و ادام اقباله که همواره همای میمنت انتمای سعادتش ابا عن جد که
عتبه بفرقدان ابدی الظهور بر مفارق سکنه این دیار پرتو انداز و
نهال احوال اهالی این الکا بپشت گرمی خورشید عنایت و هواداری

لطف بی نهایت و دست پروری تربیت و رعایت این سلسلهٔ علیه والا
در ترقی و اهتزاز است و فی الحقیقت مقیاس قاطبهٔ این ولاة از اقتباس مشعله
فروزان دولت این دودمان مناعت توأمان افروختگی گرفته و وقوع
پذیرفته نواب مستطاب معزی الیه بتحریک داعیهٔ مساهمت در این
مثوبت حسنی و امتثال فرمان وتعاونوا علی البر والتقوی قربة الی الله
وطلبا لمرضاته مقرر فرمود که مال یک باب دکان بقالی مذبور که
بسرکار دیوان متعلق میباشد بدستور سایر موقوفات مسطوره
در وجه مصارف مذکوره مسجد و مدرسه مقرر بوده عمال وصیا شهین
امور دیوانی از محل عمل خود موضوع و خارج شناسند و بهیچ وجه
متعرض نگردیده بمتولی شرعی واگذارند و هر یک از حکام و وزراء
و مستوفیان و صاحب جمعان و سررشته داران مالیات دیوانی از
مضمون مسطور انحراف ورزیده در انجا مدخل نمایند در روز فزع
اکبر در محضر شفیع محشر و سید بشر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
شرمسار و خجل و از روی ساقی کوثر حضرت امیر المؤمنین حیدر و سایر
ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر سر افکنده و منفعل باد
فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه وقد وقع الاشهاد
بذالک

بذالک فی شهر ربیع الثانی من السنة الثالثة والاربعین بعد المأة والالف
(۱۱۴۳) والشمس فی اول العقرب والحمد لله اولا واخرا وظاهرا وباطنا •

فصل بیست و دویم ۲۲ بعد از قتل صفی میرزا اسفندیار بیگ مذکور
جهت حفظ نظام و حصول اطمینان و آرام با شیخ فارس مدارا و سازش
نمود که آسیبی برعایا و ضعفا نرسید و طرق و شوارع فی الجمله مأمون و
مسلوک بود و در آن ایام شاه طهماسب بخراسان بود و نادر قلی بیگ
افشار ابیوردی باو پیوست و خدمات نمایان بتقدیم رسانید و مورد
الطاف خسروانه گردیده خطاب طهماسب قلی خان یافت و سجع نگین او
این بود بیت

شاید بفلک سایه از اقبال رکابم • طهماسب قلی خان شده از شاه خطابم

واشرف شاه افغان که بعد از محمود شاه خلیفه شده بود قصد خراسان
نموده و ایشان بمدافعهٔ او نهضت نمودند و تمام اختیار را از هر جهت با
طهماسب قلی خان بود اولا در مهمندوست خوار محاربه بین الفریقین شده افغان
مغلوب گردیدند و روی بفرار آوردند و ایشان را تعاقب نمودند تا مورچه
خوار ما بین اصفهان و کاشان و در آنجا جنگ دیگر واقع شد و شکست ایضا
بر افغان روی داد تا آنکه خود را باصفهان رسانیدند و بلا توقف کوچ و بنه

خود را برداشته بسمت فارس فرار نمودند و اصفهان از اوغام خالی شد و پادشا
و طهماسب قلی خان و عساکر داخل اصفهان شدند و پادشاه در آنجا توقف
و طهماسب قلی خان با عساکر بتعاقب اوغام روانه فارس شدند و چون
کلب علی بیک ولد مهر علی خان در شوشتر و کوهکیلو بلیچ قورچی صفا میرزا بود
و در جانکی قتل او داخل بود و بوز باشیان کوهکیلو این خدمت را
از او بپایه سریر اعلی در خراسان معروض داشته بودند و در آن ایام
رقم حکومت شوشتر باسم او رسیده بود در نهایت چون طایفه لوراب صاحب
بیوه مالک تمام آن صفحه بودند این رقم ابراز نشد و جز معدودی بر مضمون
آن اطلاع حاصل نموده بودند و بعد از آنکه خبر شکست افغان در رشمه خوار
رسید مردم فی الجمله مطمئن گردیدند و ارقام متعدده باسم کلب علی خان
متعاقب آمد و اعراب ضعیف شدند مضمون ارقام معمول گردید و
کلب علی خان در دزفول مقتدر شد و اعیان شوشتر را با نجا طلبید و
بقایای محاصل را که در محل مانده بود بازیافت و خود و قشون را
مستعد نموده روانه اردوی معلی گردید و قبل از او ابوالفتح خان روانه
شده بود و چون در اصفهان بشرف بساط بوسی ولی نعمت رسید
او را بخدمت سردار مأمور نمود و در حدود شیراز بطهماسب قلی خان

ملحق

ملحق شد و محمد علی خان بن اصلان خان همراه سردار و حاکم کوهکیلو بود و بوساطت
او حکومت شوشتر بابوالفتح خان تفویض شد و کلب علی خان حوالی بروجرد
بود که بعزل خود مطلع شد قشون را مرخص نمود و خود مخفف روانه خدمت
سردار شد و چون سردار از شیراز بکوهکیلو آمد ابوالفتح خان را باستمالت
علی مردان خان بفیلی فرستاد و کلب علی خان را بتحصیل هزار تومان پیشکش
ورود بشوشتر فرستاد و ایشان هر دو در اواسط ماه رمضان چهل و دو
وارد شوشتر گردیدند و خود با محمد علی خان و عساکر منصوره در سلخ
ماه رمضان داخل شدند و طهماسب قلی خان در خانه معصوم آقا و محمد علی
خان در خانه میرشکار فرود آمدند و سیورسات قشون را سر روزه اسفندیار
بیگ تدارک نموده بودند و در آن مدت روزه ده روز دیگر حواله شد و
بسهولت از مردم بازیافت شد که خلق چندان ستمی نکشیدند و شیخ
ناصر بن حمیدان را با چند نفر دیگر که از مشایخ عرب بخدمت آمده بودند
در شوشتر محبوس و همراه بردند و چون معدودی سد میزان و خرابی ولایت
را محمد علی خان بسردار اظهار نموده بود مقرر داشتند که اهل خبرت و
مستوفیان اخراجات تعمیر آن را برآورد نمایند و مبلغ هزار و چهار صد و
هفتاد تومان که استیفا نموده بودند بمال و جهات کاشان حواله و اسفندیار

بیگ را بسرکاری آن مهم مأمور و حاجی محمد بن حاجی زمان و حاجی محمد علی بن حاجی
عبدالحسین مولا و حاجی محسن بن خواجه میرزا علی و حاجی معصوم بن حاجی
تقی قلاس را که کدخدایان بلد بوده و معارف کل آن سرحد بودند تحویل
داری وجه مزبور معیّن نمود و بعد از نهضت نواب مشارالیه بسمت فیلی
حاجی محمد علی و حاجی معصوم بکاشان رفته وجه را باز یافت و مراجعت
نمودند و اسفندیار بیگ اهتمام تمام معمول داشته بمشورت و استصواب
حاجی محمد مذکور که بفنون معرفت معروف و بجمیع محامد ذاتی موصوف
بود در سال بعد کار مزبور باتمام رسید و چنان شد که خلایق الله از بالای
بند بصحرای گرگر تردد می نمودند و کثرت محصولات و ارتفاعات صیفی
در آن سال بحدّی رسید که مردم ادای شکر نعمت نتوانستند نمود
و مقارن این حال اسفندیار بیگ از این سرای عاریت بدار آخرت
انتقال نمود و آب سیل در آن سال طغیان زیاد نمود و قدری از کارها
کهنه و نو خلل پذیرفت و احدی در مقام ستدن در نیامد و جرأت عرض
مطالب بنواب سابق الذکر ننمودند و روز بروز خرابی آن زیاد و باغات
و بساتین را از لهب تشنگی آتش در نهاد افتاد اشجار ترنج و نارنج خشک
از اجزای شطرنج درختان آبی و توت از بی آبی زرد و دار بست تاک

کم عونهٔ

که عونهٔ ظل عاطفت کیهان بود اوهن من البیوت لبیت العنکبوت بسبب
بسبب قحط آب در آسیب نار از تأثیر اسم خود سوخته و چنار آتش در درون
افروخته انواع لیمو معدوم و از ذکر انجیر جز در سورهٔ والتین چیزی معلوم نه
دلها افسرده و گلها پژمرده انهار سراب و دهکده ها خراب صحرای میاناب
که عونهٔ جنات تجری من تحتها الانهار بود نمونهٔ دشت کربلا و بازرگانان
آن بلوک که همواره طریق مکرمت مسلوک میداشتند در طلب یک جرعه آب
متحمل هزار گونه بیکار و بلا

دم ماهی شده در قعر گرداب ❁ غبار انگیز چون جاروب بی آب
خضر را از دم آبی نشان نیست ❁ ز مرگ خود خبر هست و از آن نیست

اکنون چند سال است که محصولات صیفی از بقول و حبوب از بلاد قریبه
باینجا میآرند و محصولات شتوی را باُمید باران می کارند و چون دو سه
سال متوالی قبل از این کم بارشی شد پارسال که مردم بصحرای عسکر باستسقا
رفته بودند خاص و عام در آنجا مجتمع شده اراده بستن بند و آبادی
ولایت نمودند و روز دیگر جهت تأکید امر همگی بمسجد جامع حاضر و
هر یک بقدر وسع و استطاعت چیزی قبول نمودند که از خالصه خود
بآن مصرف برسانند چون آنجا این مدعی در کارخانهٔ تقدیر رب العالمین

صورت وقوع نیافته بود در عقده تعویق افتاد و هم خان موقوف بماند
لعل الله یحدث بعد ذلک امرا * فصل بیست و سوم چون
طهماسب قلیخان از شوشتر حرکت نمود و بلاد فیلی و گیلان و آذربایجان
را که بتصرف اولیای دولت روم در آمده بود و مسیر بود متخلص ساخت بخراسان
مراجعت نمود و محمد علی خان والی فارس هم شد و ابوالفتح خان در شوشتر مقرر
گردید تا سال چهل و چهارم که طهماسب قلیخان باصفهان آمد و جمیع حکام و عمال
ولایات را باینجا طلبید شاه طهماسب را از سلطنت خلع نمود بکجاوه سوار
کرده بخراسان فرستاد و سکه و خطبه باسم ولد رضیع او عباس میرزا
معمول داشت و محمد بیگ گنجلو خراسانی را بشوشتر فرستاده بود و میرزا
زکی ابن میرزا محسن وزیر و خواجه عبدالله ابن خواجه عبدالباقی مستوفی
و معصوم آقا ابن بهبود آقای نایب و از کدخدایان حاجی محمد و حاجی محسن
و جمع دیگر را باسمه باصفهان طلبید و مؤمن بیگ قوللر آقاسی مرورا
نایب الایاله و عباس قلی بیگ بن مرتضی بیگ بن عباس قلی بیگ بن المیم را
بیگ سابق الذکر را وکیل مالیات نمود و علی رضا بیگ افشار خراسانی
با فوجی از سپاه باین حدود فرستاد و خود در اصفهان بود که مردم بختیاری
احمد خان بن قاسم خان حاکم خود را مقتول نمودند لاجرم به بختیاری آمد
و در منزل

و در منزل سوار جمعی را مقتول و بقیه را بکوچ خراسان مأمور نمود و در کمال
استعجال بدزفول آمده بمحاصره بغداد برفت و علی رضا بیگ و مؤمن
بیگ را باینجا طلبیده تمام اختیار شوشتر و دزفول بالاستقلال بعباس
قلیخان بیگ مسلم شد و ابوالفتح خان در شوشتر خانه نشین بود تا آنکه
محاصره بغداد بطول کشیده و از برای ساختن کشتی جهت جسر قیر ضرور شد
فرمان بعهده ابوالفتح خان صادر شد که از منبع قیر که در حوالی شوشتر است
هر قدر که تواند شد قیر تحصیل و به بغداد حمل و نقل نماید و ابوالفتح خان بعد از
تقدیم آن خدمت برفاقت اسمعیل بیگ بن محمد علیخان در آنجا توقف نمود و
محمد علی خان در آنوقت بایلچی گری بهندوستان رفته بود تا در شهر صفر
چهل و ششی که عثمان پاشای توپال از جانب سلطان روم با سپاه
بیکران بامداد احمد پاشای بغدادی و مدافعه قزلباش نزدیک شد و
طهماسب قلیخان باستقبال ایشان رفته جنگ عظیم واقع شد و شکست
بر قزلباش افتاد و خلق کثیر از ایشان مقتول و اضعاف مضاعف از بی آبی
بهلاکت رسیدند و سردار با بقیة السیف قشون فرار نموده خود را
بهمدان رسانیدند و رسول نزد توپال فرستاده مهلت دو ماه طلبید که
خود را ثانیا مستعد و هر چه مصلحت حال باشد از جنگ و صلح معمول دارند

وبقیه قشون شکسته را بولایت خود مرخص نمود که تدارک احوال خود نمایند
وچاپاران باطراف فرستاد وایلچی ورمه واسباب سفر وقشون جدید و
هرچه بهر جا بود همه را نزد خود طلبید و محمدخان بلوچ را که حاکم کوهکیلو
بود اختیار کامل در تمامی آن حدود بداد وبموعد دوماه مرخص وبکوهکیلو
فرستاد و محمدخان در ذهاب وایاب هر دو بشوشتر مرور نموده ابوالفتح
خان همراه او بود در مراجعت خیال عصیان نمودند وشهرت دادند که ثانیا
طهماسب قلیخان شکست فاحش خورده مفقود شده است و مراجعت نمودند
وجلودار از برای افشای این خبر شکست پیش فرستادند وان جلودار شخص
دزفولی بود وچون بدزفول آمد راست آنرا نگفت و مردم دزفول
جمعیت نموده دروازه را بر روی ایشان ببستند وایشان از آب عبور
نموده روانه شوشتر شدند و مردم شوشتر چون از حقیقت حال
بی خبر وخبر شکست بذهن ایشان رسوخ یافته بود ایشان از استقبال
وخدمت نمودند و عباسقلی بیگ نهضت نموده بدزفول رفت و
روز دیگر محمدخان وابوالفتح خان اجلاس عام نمودند و مردم را از حقیقت
اراده خود مطلع ساختند وطوعا وکرها مردم با ایشان اظهار موافقت
نمودند وشیخ فارس وبعضی دیگر از مشایخ در آن مجمع حاضر وبا ایشان

همزبان بود

همزبان بود ودر همان شب رسول جهت استمالت عباسقلی بیگ
بدزفول فرستادند وبعد از دو سه روز محمدخان روانه کوهکیلو شد
وابوالفتح خان در شوشتر فرمانفرما بود وعباسقلی بیگ صورت ماجری را
بطهماسب قلیخان عرض ونوشتجات محمدخان وابوالفتح خان را بجنسه
انفاذ نمود ودر آن بین طهماسب قلیخان با عساکر رومیه محاربه نموده
غالب آمد وتوپال با اکثر پاشایان وسرکردگان سپاه رومی مقتول شدند
وطهماسب قلیخان با احمد پاشا صلح نموده بدفع محمدخان متوجه این
حدود شد وقشون را از راه بادرا وبیات روانه نموده خود با معدودی
بحویزه رفت ونجف سلطان کرد قراچورلو را بحکومت شوشتر نامزد
واسلمس بیگ را باستمالت مردم شوشتر فرستاد وابوالفتح خان اسباب
حصار آماده واکثر خلق را با خود متفق ساخته بود وچون اسلمس بیگ
بحوالی شهر رسید ورسالتها بهمدیگر نمودند آخر الامر آن عزیمت مختل
ورأی باطاعت قرار داد واسلمس بیگ داخل ولایت شد وکسی
بطلب نجف سلطان که در محل جلکان بود فرستاد واوهم با قشونیکه
داشت بیامد ودر خانه حاجی محمدقلی فرود آمدند وبعد از دو
سه روز طهماسب قلیخان نیز از حویزه بیامد وشب داخل شده

بخانه معصوم آقا نزول نمود علی الصباح عباس قلی بیگ وکدخدایان دزفول
راکه بخدمت آمده بودند بنواخت وچگونگی مقدمه شوشتر را از عباس
قلی بیگ ومیرزا مرتضی پیرزاده که بمیزی مداخل مدتی در آنجا بود بتفصیل
استفسار نمود وایشان حقیقت را معروض داشتند روز دیگر جمعی کثیر از
سادات واعیان را بحضور طلبید وبا ایشان قدری گفتگو نمود چند نفری
راکه بی تقصیری ایشان در آن مقدمه براو معلوم شد رعایت نمود و
مستحفظ خانه های ایشان فرستاد وبقیه را با ابوالفتح خان محبوس وعلی
بیگ چند ولی ببیر دو قشون را بنهب واسر ولایت مرخص نمود نهایت
در منع از قتل مبالغهٔ بسیار کرد در ساعت طوفان بلائی برپا شد که
طوفان نوح بگرد آن نرسید ومخدرات حجب عصمت را کار برسوائی کشید
خرابی را بکار در کوچه وبازار چون اسرای یهود ونصاری ببیع وشری
دست بدست افتاد وخروش این مصیبت آوازه فتنه چنگیز را بر طاق
نسیان نهاد واین واقعه هائله در یوم الاربعا سادس شهر شعبان بود
وصبح یوم الجمعه هشتم طهماسب قلیخان بسمت کوهگیلو روانه ومحبوسین را
همراه برده ودر رام هرمز بعضی از ایشان را مرخص وابوالفتح خان وخواجه
حسین بن حاجی قاسم بن خواجه میرزا علی تپانچی را مقتول ومابقی را تا

اصفهان

اصفهان محبوس داشت واسلمس بیگ را بشوشتر گذاشته بود که میرزا عبدالله
ومیرزا اسمعیل علی بن میرزا اسحاق بن میرزا شاهمیر را با کوچ ابوالفتح خان از
راه فیلی بمحال کرت کوچانید آخر الامر بالتماس اسلمس همگی را مرخص نمود و
نجف سلطان در شوشتر بحکومت ماند تا اواخر شهر شوال که از اصفهان
زمان رسید که پانصد خانوار از رعایای بلده شوشتر بخراسان بکوچانند
ونجف سلطان خانه کوچ را برداشته روانه شد وعباس قلی بیگ در امر
خود مستقل گردید وبعد از دو ماه رقم حکومت وخطاب خانی باسم
او صدور یافت ومدت دو سال در کمال استقلال گذرانید ودر آن
وقت نهری از کیور در ره ابتدا نمود که بالادست پل منتهی برد خانه
شود بسیار عریض وعمیق که بقدر احتیاج آب بردارد وازبند میزان
دفع احتیاج تواند شد وباتمام نرسید

فصل بیست وچهارم ۲۴

در سال چهل وهشت طهماسب قلیخان در صحرای موقان من بلاد
آذربایجان تمامی اعیان ومعارف بلاد وبلوکات ایران را جمع ساخت
وازآن جمله از شوشتر ودزفول پنجاه وسه نفر بود ودر دوم ماه
رجب از راه کوهکیلو روانه شدند ودر اوایل ماه شوال باردو رسیدند
وبنای این جمعیت بر تصدیق سلطنت او بود ومردم همگی تصدیق نمودند

ومحضری در آن باب مشتمل بر خط و مهر خلایق نقیب و شروطی که خواست
تمام نمود و سواد آن را بمصاحبت گنجعلی پاشا ایلچی روم که در آن مجمع حاضر بود
بسلطان روم فرستاد و سکه باسم نادرشاه بتاریخ الخیر فیما وقع معمول گردید
وجهت مصلحت وقت و استمالت سایر سلاطین و رفع اختلاف مذاهب
مقرر شد که سب و لعن بعض مشایخ سلف که در دولت صفویه استمرار
یافته بود موقوف و همچنین گفتن بعض اوراد و اذکار که از خواص مذهب
اثنی عشری بود متروک کرده و مامورین مدت یکماه در آنجا توقف
نمودند و عباس قلی خان از راه همدان روانه اردو شده بود و بسبب
شدت برف و انقطاع طرق تا وقت رخصت مامورین باردو نرسید
و همه روزه در وقت سلام نواب اقدس استفسار احوال او
میفرمود آخر الامر خواجه خان بن حاجی شاهوردی خان کیوانلو
قوچانی را بحکومت شوشتر تعیین و باتفاق مامورین روانه نمود و
خواجه خان در شهر محرم چهل و نه وارد شوشتر گردید و مدت چهار
سال در آنجا حاکم بود و نادرشاه در این مدت باصفهان آمده در
جبال بختیاری شخصی علیمرادی نام ظهور نمود و جمعیت کثیر بسیار
بر او مجتمع گردیدند و قطع طرق می نمودند و نواب اقدس به بختیاری آمده در

اورا

او را بدست آورده مقتول نمود و معاودت باصفهان و از آنجا روانه قندهار
شد و چون قندهار را مفتوح نمود بهندوستان رفت و محمد شاه پادشاه
هند با سپاه بی پایان استقبال و جنگ سلطانی بین العسکرین واقع شد
آفتاب فتح و ظفر از مشرق دولت نادری طلوع تا آنکه بوساطت بعض
امرای دولتین صلح وقوع یافت و نادرشاه باتفاق محمد شاه داخل شاه
جهان آباد گردید و در آن واقعه کلبعلی خان بن مهرعلیخان که باتفاق محمد علی
خان ایلچی بهند رفته و بعد از فوت محمد علیخان در آنجا توقف نموده بود
بقتل رسید و در ایام خواجه خان حاکم حویزه عمو حاجی سیف الدین خان
بیات نیشابوری بود و از آن وقت مقرر شد که حاکم شوشتر قول بیگی
بیگلربیگی حاکم حویزه باشد و بعد از آن قول بیگی بیگلربیگی کوهگیلو بود و
حاجی سیف الدین خان مردی ضابط هوشمند بود و جهت تمشیت امور
مکرر بشوشتر رفت و آمد می نمود و نهر عباس قلی خان را باتمام رسانید
و آب جاری ساخت نهایت سیلاب آن را خراب نمود و حکام بعد
متوجه آن نگردیدند و نادرشاه از هندوستان متوجه بلاد اوزبک
و اورگنج گردید و خواجه خان را مامور بسفر بلخ نمود و بعد از رفتن او
بقلیل مدتی تا سمخان قاجار استرابادی حاکم شده دو سال و کسری حاکم بود

و وکیل مالیات محمد بیگ برادر عباس قلی خان و عباس قلی خان خود وکیل مالیات
حویزه بود و وکیل رعایا حاجی معصوم و مستوفی حاجی ابوالحسن بن خواجه عطاءالله
مقدمی و او از ایام حکومت عباس قلی خان مستوفی شده بود بعد از وفات
عم او آقا عبدالله ابن خواجه عبدالباقی و وزیر آقا جواد ابن آقا کلبعلی بن آقا
ابوالفتح نبیره حاجی محمد شریف سابق الذکر و از آمدن پادشاه به نزد علی
مرادی بختیاری وزیر شده بود و وزیر سابق میرزا علی اکبر ابن میرزا زکی بحویزه
مأمور بود و در سال پنجاه و نه طیب خان افشار دومی بحکومت آمد و وکیل
مالیات خان احمد بیگ مکره شد و در سال بعد خواجه خان سابق الذکر برادر
بهوار دشوشتر شد و چند روزی توقف نموده روانه حویزه شد و طیب
خان مذکور و بهرام خان حاکم حویزه شد و فرج الله خان حاکم دورق با قشون
و مشایخ عرب بمتابعت او مأمور بودند و نواب اقدس بکرمانشاه وحده
ولایت روم بود و علما و قضاة ممالک محروسه را جهت مناظره مذهب
بحضور طلبیده بود و از حویزه شیخ محمد شیخ الاسلام و از شوشتر آقا شریف
قاضی بسفر رفتند و خواجه خان با خوانین و اتباع بتاریخ شهر رجب از حویزه
حرکت و روانه بصره گردیدند و ولایت را محاصره و تا شهر شوال توقف
نمودند در این بین تقی خان ابن میرزا محمد علی میراب شیرازی قدم بجاده

خلاف

خلاف نهاد و پادشاه از استماع این خبر بسیار برنجید و عنان عزیمت
بمراجعت بلاد ایران معطوف گردانید و قلعه کرکوک را که از بلاد روم مفتوح
نموده بود باولیای دولت رومیه رد و با احمد پاشا بنای مصالحه را مستحکم
و مؤکد نمود و ارقام متعدده به سردار بصره فرستاد که دست از محاصره باز
داشته قشون را رخصت و خوانین را بحضور طلبید و ایشان در ماه ذیقعده
روانه اردو گردیدند و طیب خان و بهرام خان هر دو معزول شده صالح خان
بیات خراسانی حاکم شوشتر شد و خواجه خان بیگلربیگی حاکم حویزه شد
و در محرم پنجاه و هفت داخل شوشتر گردیدند و در آن وقت ابو صالح
سلطان ترشیزی وکیل مالیات همه این ولایات بود و در اواخر این سال
خواجه خان وفات نمود و حاتم خان که در عربستان آمد و چند روزی
توقف نمود در قم اقدس با حضار کل عمال و اعیان و قضات و سرهنگان رسید
و در شهر محرم پنجاه و همگی پنجاه و هشت همگی باتفاق حاتم خان روانه
اردو گردیدند و صالح خان مذکور روانه اردو گردیدند و صالح خان
مذکور نایب عربستان و محمد رضا بیگ ابن اسفندیار بیگ نایب شوشتر
بردند و بسهل فاصله صالح خان حاکم بالاصاله و بهرام خان سابق
الذکر حاکم شوشتر و بعد از دو سه ماه قبل از رسیدن شوشتر

معزول و حکومت بمحمد رضا خان افشار قراخلو ابیوردی برادر علیرضا بیگ
سردار سابق الذکر تفویض یافت و در دوازدهم ذی قعده داخل شد و
در اوایل ذیحجه قشون اوزبک داخل شوشتر گردیدند و انواع زحمت و
بلا و قحط و غلا بروقوع پیوست و در شهر شعبان پنجاه و نه محمد خان ولد
سرور سلطان قراجورلو بحکومت حویزه و عباسقلی خان بوکالت مالیات
آنجا آمدند و در شهر ربیع الاول سال شصت مقارن رحلت مرتضی در
عقرب مولی مطلب خان بن سید محمد خان بن سید فرج الله خان حاکم
دورق بموافقت مشایخ عرب و عباسقلی خان طبل طغیان کوفته محمد
خان را محبوس نمود و ابراهیم خان ابن باباخان حاکم فیلی چون مطلع گردید
بدون انتظار فرمایش پادشاه تمام ایلجاری فیلی و قشون اوزبکرا که
در آنجا ساخلو بودند برگرفته روانه عربستان شد و محمد رضا خان
با سپاه و چریک و اعیان شوشتر در دزفول باو پیوست مولی مطلب
خان نیز با جمعیت و استعداد باستقبال ایشان آمده بود در ثامن
شهر جمادی الاول در حوالی دزفول تلاقی فریقین شده قشون عجم
مغلوب و منکوب گردیدند و ابراهیم خان فرار نموده روانه ولایت
خود شد و محمد رضا خان بلا توقف روانه شوشتر گردید و غنایم و

اسباب

اسباب بسیار بدست سپاه عرب افتاده قوی حال گردیدند و بعد از
سه روز عباسقلی خان بمحاصره شوشتر آمد و در روز هفدهم سید مطلب
خان نیز وارد و در اطراف شوشتر نزول نمودند و مردم شوشتر پای
اصرار استوار و بجهه تهیه اسباب حصار نموده بمحافظت بروج و ثغور
قیام ورزیدند و عرایض محمد رضا خان را که باردو فرستاده بود انتظار جواب
میکشیدند و چون خبر اردو مقطوع و اخبار برهم خوردگی و اختلال از
جمیع اطراف بعنوان تواتر مسموع میشد جهت مصلحت وقت بنوعی از
مصالحه بنا گذاشتند و رفت و آمد فی الجمله در بیست و سوم شهر رجب
دست داد و محمد رضا خان بمعسکر مولی مطلب رفت و در آنجا گرفتار
شد و چند روز قبل از آن چون مولی مطلب بعباسقلی خان بدمظنه شده
بود او را نیز محبوس نموده بود و در بیست و پنجم شهر مذکور فیما بین سرخیلان
طوایف لالوی و سنجی که من جنود سید مطلب خان بودند شقاقی
بهم رسید و مجادله و محاربه انجامید و اعراب که با او بودند خیانت
نمودند و کار بجائی کشید که تمام سند و بارگاه و کارخانجات گذاشته
بسمت حویزه فرار نمود و قورخانه آتش کشیده جمعی کثیر از معارف
شوشتر که در آن حوالی بودند با آتش بلا سوختند مثل سید محمد تقی

مستوفی و سید نور الدین نیر او و میرزا رضا ابن میرزا یعقوب و میرزا حسین
بن میرزا فتحعلی و محمد علی آقا ابن فضل علی آقای قولو خواجه محمد ابن خواجه
رفیع الدین جر و خواجه محمد علی بقال و ابو القاسم آقا رفوگر و محمد علی مصور
و قایید حبیب علی مهدی آبادی و استاد حسین دهنه ساز و غیرهم و چون
مولی بحویزه رفت و محمد رضا خان و عباس قلی خان را همراه برد امور ولایت
از هر جهت به محمد رضا بیگ سابق الذکر مسلم شد و در آن بین خبر قتل
نادر شاه بصحت پیوست و مردم از تشویش صولت و سطوت او آسوده
خاطر گردیدند **فصل بیست و پنجم ۲۵** چون علی قلی خان ابن ابراهیم
خان که برادر زاده نادر شاه بود بر سریر سلطنت جلوس و خود را
بعادلشاه موسوم نمود رقم ایالت حویزه باسم مولی مطلب خان و حکومت
شوشتر باسم عباس قلی خان فرستاد و سید مطلب خان عباس قلی خان را
مرخص و بخلع عزده بدزفول فرستاد و محمد رضا بیگ روانه حویزه شد
و محمد بیگ برادر عباس قلی خان در محرم سنه ستین و یک بنیابت شوشتر
آمد دو سه ماه بدین منوال گذشت و در ماه جمادی الثانی سید مطلب
خان بقصد تنبیه شیخ سعد بن شیخ فارس و سایر مشایخ آل کثیر از
حویزه حرکت و ایشان بسمت شوشتر تکبیر نمودند و محمد بیگ نایب

و سایر

و سایر معارف ایشان را تقویت و امداد و در محل شرخگان محاربه واقع شده
مولی مطلب مغلوب و عنان عزیمت بسمت حویزه مقلوب گردانید و محمد
رضا بیگ که با او بود برامهرمز رفت و مقارن این حال عباس قلی خان از دزفول
بشوشتر آمد و سپاه لالوی و غنی را که با مولا مطلب بودند و در جنگ گاه
بجامه عرب افتاده بودند مستمال نموده نزد خود آورد و در کمال اقتدار
در شوشتر بفرمانفرمائی نشست و محمد بیگ برادر خود را با جمعیتی
تمام برامهرمز فرستاد که محمد رضا بیگ را از رامهرمز آورده نزد خود در قلعه
نگاهداشت و از آثار عباس قلی خان در این حکومت آخر منارهای امام زاده
عبدالله و مسجد قریب بحمام خان است و در آن بین ابراهیم خان برادر
عادلشاه با برادر خود مخالفت و لجاج نمود و عادلشاه مغلوب گردیده
ابراهیم شاه بر چاربالش سلطنت تربیع نشست و رقم حکومت دورق
برای محمد بیگ فرستاد و چون مردم دورق اعتنائی ننمودند معمول نشد
و محمد خان بنیابت شوشتر برقرار ماند تا نیابت مفسدان عباس
قلی خان با ولیدگان بدزفول نزد خود طلبید و حاجی ابوالحسن بن شمخال
بیگ را که همشیره زاده او بود بنیابت فرستاد و او مردی سختگیر
بود و در تقدیم مهمات دیوانی مسامحه و مهلت روا نمیداشت نادر

اوایل ماه رمضان ولایت بهواو شوریده مردم غوغا نمودند واو در قلعه
بمحاصره افتاد وبعض سادات وآقایان گندزلو اسماعیل بیگ بن مهرعلی خان
را که در شوشتر بود بر خود حاکم نمودند وعباس قلی خان محمد خان را
با جمعیتی از یکجهتان بامداد حاجی ابوالحسن فرستاد وایشان از راه رودخانه
خود را بقلعه رسانیدند ومردم شهر خود را بمشایخ عرب رسانیده وچون بنای
موافقت با ایشان بعهد ومیثاق استوار نمودند ودر دزفول نیز شورش
سانح شد واهل دزفول بقلعه ریختند ومحمد رضا بیگ را از حبس بیرون
آوردند وچون عباس قلی خان این اوضاع بدید خود با مخصوصان بسمت
فیلی برفت ومحمد خان از استماع این خبر ضعیف شده از قلعه شوشتر
بیرون آمده در چهارم شهر شوال در میان بازار بغوغای عام مقتول
گردید ومحمد رضا بیگ از دزفول بمشایخ آل کثیر پیوست وایشان نیابت
شوشتر باو مفوض داشتند ودر شهر ذی قعده داخل شوشتر شده
اسماعیل بیگ بی دخل گردید ودر آن ایام مکاتیب از محمد رضا بیگ
فیلی بل تنگی که در خراسان بود رسید متضمن اینکه حکومت شوشتر
باو رجوع گردیده ونوشته نیابت باسم محمد رضا بیگ میرشکار فرستاد
وقبل از آنکه خبر حکومت او اشتهار یابد مکاتیب متعدده مشتمل بر حکومت

شاهزاد

شاهزاد بیگ بن قرا بیگ بن بولی آقای گندزلو که منجمله افشار مامورین
بخراسان بود رسید وشاهزادخان بافوجی از سپاه رکابی واسماعیل خان
نسایی حاکم بروجرد تا حدود قلعه بیدروبه رسیده ودر آنجا مابین بعضی
از ملازمان ایشان وطایفه الوار فیلی که در آن سرحد بودند منازعه
واقع شد وچند روزی در آنجا محصور گردیدند واعراب آل کثیر این معنی را
فرصت دانسته بسرعت تمامتر خود را بآنجا رسانیدند وشاهزادخان را
گرفته اموال واسباب او را با قشونی که همراه داشت صاحب شدند
وهمگی را همراه آورده نزد خود نگاهداشتند واسماعیل خان را فی الجمله
مراعات می نمودند وشاهزادخان در خیمه شیخ سعد مقید ومحبوس تا
آنکه نیم شبی فرصت نموده بگریخت وسپیده دم خفیه داخل شهر شد.
بخانه نوروزخان بیگ برادر خود در محله گرگر قرار گرفت واهل آن محله
تعصب نموده جمعیت کردند واسباب حکومت او ترتیب دادند وشیخ
سعد با اعراب آل کثیر واهل محله دستو الاتفاق ورزیده بدفع او
کوشیدند وچون این مقدمه بطول کشید شاهزادخان از شهر
بیرون رفته در عقیلی جنگی عظیم بین الفریقین واقع شد وشاهزادخان
شکست خورده خود را بکوه کشید ومجادله ومحاربه منقطع گردید و

محمدرضا بیگ در امر خود مستقل و اعراب عبسا کن خود معاودت نمودند و چون
دولت ابراهیم شاه نیز سپری شد و شاهرخ میرزا ابن رضاقلی میرزا ابن نادرشاه
در خراسان جلوس نمود و صالح خان بیات سابق الذکر در بلاد فارس حکومت
داشت و چاپاران او بار دور رفت و آمد می نمودند رقم ایالت شوشتر
بتاریخ ربیع الاول شصت و سه باسم محمد رضا بیگ رسید که فرستادگان
او از اردو آورده بودند و آن عالی جناب اجلاس عام نموده رقم مطاع
خوانده شد و تمامی اهل ولایت باین خبر مشعوف و همت باطاعت او
مصروف داشتند و این معنی ملایم طبع شیخ سعد خان ~~[illegible] پادشاه~~
~~که در اصفهان جلوس نموده~~ و قبیله نبود باین سبب در مقام انکار قطع
شوارع و جمعیت باتفاق محله گرگ عجاجره محله دستوا پرداختند و اعراب
تا حوالی باغ حسن بیگ و مستوفی آمدند و در این بین رقم ایالت بنام
شیخ سعد خان از پادشاه جدیدی که در اصفهان جلوس نموده
اسماعیل شاه بن میرزا مرتضی بن میر سید علی خلیفه سلطانی رسید
و چون اهل ولایت با محمد رضا خان صادق الکلمه بودند و راسخ
العزم بودند بالاخره کار بمصالحه کشید انجامید و شیخ سعد خان
تفویض امور حکومت بمعزی الیه نمود و او را در هر باب صاحب اختیار

وبحالت

و بحالت سابق برقرار گذاشته مراجعت کرد و حال تحریر که یوم الاحد
ثانی عشر شهر رجب المرجب هزار و شصت و چهار است بدین منوال است
تا من بعد در کارخانه تقدیر رب العالمین چه نقش صورت پذیرد

۲۶
فصل بیست و ششم در اوایل جلوس نادرشاه چند سال متوالی
باران بسیار بارید و مردم بکشت و زرع بسیار کوشیدند و دست
تعدی اعراب و الوار از همه جهت کوتاه بود و بسبب امنیت طرق و شوارع
ارباب ثروت و مایه داران بتجارت و مسافرت مشغول بودند و باحتکار
و خرید و فروش اطعمه التفات نمی نمودند و اجناسی را که عمال دیوان بصیغه
مال الوجهات از زراعات بازیافت می نمودند در آخر سال بتسعیرات نازله
بمواجب غازیان و غیره بتنخواه میدادند و اضافه آنرا باصناف رعایا بطرح
میفروختند و باین اسباب و اسباب خفیه دیگر که در علم مسبب
الاسباب قرار گرفته بود محصولات وفور بسیار بهم رسانید و تسعیرات
زیاده از حد معتاد تنزل نمود و چنان شد که احدی را بداد و ستد
غلات بهیچ وجه رغبت باقی نماند و چون که در این ولایت نرخ جمیع اطعمه
در بازارها پانزده من شاه بیکصد دینار میفروختند و این ارزانی
اطعمه بسایر اجناس سرایت نمود حتی اجناسی که از بلاد بعیده جلب می شود

از قبیل شکر و فلفل و قهوه و عقاقیر و غیر ذالک و با البسه و امتعهٔ قطنی و
حریر و کتان و صوف و بحیوانات و دواب نیز سرایت نموده بحدی از جهه
جهت نعمت فراوان شد که معمرین در ازمنهٔ سالفه ندیده و نشنیده بودند
و اهل مکاسب ضعیفه که همیشه اوقات در مضیق فقر و شکنجهٔ بینوائی
گرفتار و هرگز دخل یومی بخرج یومی ایشان وفا نمی نمود با وصف کثرت اصراف
و تانقی که در آن سنوات التزام نموده بودند همگی مایه دار و صاحب
ثروت و اعتبار گردیدند و در اوضاع عموم خلق زیاده از حد لایق
ساختگی بهم رسید و چون این احوال مدتی بطول کشید بمؤدای ان
الانسان لیطغی ان راه استغنی بی حوصلهگان پا از گلیم شکر و تعظیم بیرون
کشیدند و از وخامت عاقبت کفران بهیچ وجه نیندیشیدند و بی تحاشی
استخفاف نعمت نمودند و بمقولهٔ غفلت و جهالت پیمودند چون بمدلول
لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید شکر گذاری موجب
مزید نعمت و کفران نعمت موجب عذاب شدید است حکمت بالغهٔ الهی
جهت تأدیب خلایق مقتضی شد که آن اسباب ظاهره و خفیه بالمره مقطوع
که فکفرت بانعم الله فاذاقها الله لباس الخوف و الجوع لاجرم خلل باحوج
فساد استیلا یافت و شاهد کامرانی و شادمانی روی بر تافت و ابواب

مکاره

مکاره از شش جهت گشاد و زمانه دگرگونه آئین نهاد و دست تطاول اشرار
دراز گردید و مسند عزت اشراف درهم پیچید و سال اول در وقت موسم
قطره از آسمان بزمین نیامد و قلیلی محصول که در بعضی فاریابات قریه
بعمل میآمد همه ساله بترتیب نسنه که در وقت حصار بر پا میشد پایمال ستم
ستوران سپاه کین و صاحب آن کم نصیب تر از مور و خوشه چین لاجرم
تسعیرات بالا گرفته بهای یکمن جو یکهزار و پانصد دینار رسید و سایر
اجناس نیز سرایت نموده بهمین نسبت بهای هر جنسی مضاعف گردید

شعر

زبس کردند مردم روسیاهی ❀ مبدل شد با غضب لطف الهی
بهم مستوفیان آسمانی ❀ نشستند و ز روی کاردانی
برزق هر کسی دفتر گشادند ❀ برات از نامهٔ اعمال دادند

زراعتکار بسنت سنیهٔ بابا آدم بهشت برین را بدو دانهٔ گندم فروخته
و باغبان از تاب این غم چون خوشه تاک عقدها در دل پرحزن
اندوخته . خانه دهقان در بسته تر از میخانه در شب آدینه و در خانه
آسیابان دم موشی آردی نه علاف آرد بیخته و آرد بیز آویخته متاع
دکان خبازی منحصر در نان خبازی چون قطره کودکان . و جنس بقالی
در استخوان خرما و پوست بادام و گر دکان حلوائی چون سرکه فروشان

روی ترش بر تافته و بهوس یک انگشت عسل هزار نیش خورده و نیافته.
قناد از جان شیرین دست شسته زلف عروسانش چون رشتهٔ خطائی
ژولیده و گسسته. ریشش گرد آلود تر از حلوای پشمک و دلش از جوش غم
چون نان مشوش نازک و مشبک. قصاب چون بسمل زمین گیر و طباخ
را آب بلو برو. کبابی را دل کباب. و جگر بریز در خوردن خوناب. جولا
تار و پود کار بریده و متاع زندگی نوردیده. از غایت اضطراب در پیچ
تپیدن و دلش چون خانهٔ حلاج در طپیدن. حلاج را چله کمان گسسته
و گرد ملال بر رخسار احوال او نشسته. چهره رنگرز از سیلی هیچ چون
ته خم نیلی. و رنگ چیت ساز مانند پر طاوس گاهی پسته و گلی بنفشه
و آسمانگونی و نیلی. بزاز را بکفن فروشی مدار و زبان حال مترنم
باین بیت آبدار.

بیت

راحتی نیست نه در مرگ نه در هستی ما
کفن و جامه همه از سر یک کرباسند

عطار اگر چه از کافور گرم بازار. اما از هزار جهت دیگر در آزار. خیاط را
از حسرت بیخوردی و بی خوابی سوزن بچشم. و غم مال بروزگار خود
گرفتار تر از تیل در پشم. چرم سازان را ابتره پوست اناری دحفتی
و بنفش. و چرم دوزان را از دهشت مشت بید رفتن. بر روی مسک
نشان

نشان الفقر سواد الوجه کرده. و آهنگر بگبد از دم کوره اشتها را آتش کرده.
بیطار از کساد کار داغ در دل. و مکاری از بیکاری فرو مانده تر از خر
در گل. پالان دوز را کار بهیری. و قاتمه تاب چون موی از لاغری
بتار دست بجاک بک. و ادای ناله بکهکشان فلک. خشتمال با قالب
تهی خسته. و سنگتراش مانند فرهاد بکندن جان شیرین کمر بسته.
نجار چون کمان دوال همین پوست و استخوان. و صندوق تراش در لیسه
کشیدن تخته خوان. خراط سرگشته تر از گوی چوگان نوسواران.
و شانه تراش پریشان تر از زلف گلعذاران. و دو لابی از همه اعضا گریان
وزاران. و همگی از حیرت سر افکنده تر از تیشه. و منته غم در کاویدن
رگ و ریشه. آب بند چنان افسرده که بندار رخ جهانرا آب برده. کلکچی
چون ماهی بخاک طپیده. گوئی فرشته بر مغزش کوبیده. قلاش را
چون شباک دریده بند از بند بریده. عصاد را این تنگنا در فشار
و باز خواست کنجه افشار. سیاز را کار بجان و کارد باستخوان. پشت
کمانگیر خمیده. و روده زهال بریده. و صورت تیرگر دیده.
چشم زرهگر تنگ تر از حلقهٔ زره. و گلوی تفنگساز چون میل تفنگ
پر گره. چلسمه از خجلت اسم بی مسمی شرمانده. و خورده زوشارا آهم

در بساط نمانده • دلال از کساد کار دست بر دست نهاده • و صراف چون
ذره مالیده از سکه افتاده • جواهری دانه زمرد سیراب را بدانه گندم سبز
داده و طبق لولوی لالا را بهلوی طبقیره نان گشاده • و زرگر چون سیماب
از بیخودی و حکاک را اشک یاقوتی و رنگ زمردی • علاقه بند چون
ابریشم مقراض بریده • و چکین دوز تا جیاف فلک را بجوی نخریده
گاز را گوئی تیر از ابر بلا پرده • و سمور دوز سوزن به پهلو خورده •
رفوگر را پرده عنکبوتی پاره • و سار و تحی را کار خرابتر از قفس قفسه
مناره • سوزنگر از درد ضعیفی در خار خار • و شماع را روز روشن
شب تار • نی ساز را پوست بر استخوان کشیده • و دود در دل
پیچیده • جبلانگر را رنگ زرد و میان چون میانه قلیان پر از
درد • شیشه گر در کوره غم چنان گداخته که گوئی بمینای فلک
سنگ انداخته • کوزه گر بیوجود تر از خم بی باده • و کاشی ساز چون
سفال شکسته از قالب افتاده • کاتب را چون لیقه دوات امعا بهم
چسبیده • و مغز استخوان مانند قلم خشکیده • مذهب را دل
چون خامه تحریر خراشیده • و صحافرا شیرازه اوضاع از هم پاشیده •
مصور مانند قالب تصویر خشک • و حیران و مهندس چون زبانه پرگار در
سرگردان

سرگردان • منجم در طالع غیر مسئله چیزی ندیده • و کف الخضیب را بیک
کف نان نخریده • طبیب را امعای سته منحصر در معمای صایم • و درمن جوع
لازمتر از تب دایم • رمال هر چند نقطه رانده • جز بحانه باد نرسانده •
ارباب کمال در کمال بی اعتباری • و فرهنگ دانان چون تقویم پاری •
لعبت باز بصورت قراکوز قالبی بیجان • و مارگیر مانند مارگزیده بر خود
پیچان • هنگامه معرکه گیر سردتر از بزم کوکناریان • و دهن قصه خوان
خشکتر از دهنه مافاریان • قهوه چی را انجبت سیاه دیگ سینه در جوش
و پروش دل پر خراشتر از دود مار قلیان فروش • شب باز را
روزگار تیره • و آتشباز چون موشک آسیا خیره • پهلوان چون کمان
کباده و کشتی گیر بخاک افتاده • مسخره گان را دیده پر آب • و قلندران را
بغداد خراب • نرادان را ششدر مراد بسته • و شاه اندازان مات
نشسته • باده نوشان را از کباب دل مزه • و لطنازان زاهدار بوست
خیار و خربزه • نوجوانان را بیاض خط رخشانتر از صبح صادق و زبان
حال باین مضمون حقیقت مشحون ناطق • بیت

شد از فشار گردون موی سفید و سر زد
شیری که خورده بودیم در روزگار طفلی

ماه طلعتان در این شکنجه متألم تر از قمر در قوس. و والا فطرتان از غایت اضطرار
بر سماحت تر از عباس دوس. گل طبعان را که از پالوده مثلث چنجره ماری بود
زندگی بخار زرد و نازک مزاجان مشکل پسند را آب گرم و نان سرد. توانگران را
مایه تنگتر از ظرف دنی زادگان و کدخدایان را خانه پاک رفته تر از دل
آزادگان. بزم حریفان از بی برگی پر آشوب تر از آشیان زنبور. دماغ
مطرب خشکتر از کاسه طنبور. شاهدان از قحط رجال سری کتان و مویه
کنان و عشقبازان را معشوقه ماه و عبارت از قرص نان. رخسار
گلعذاران گاهی تر از ظلمت ماه. و خرمن حسن گندم گون هم بر یک برگ کاه.
شقه نان دلربا تر از سیمای ماه پاره. و بوی سفره چون شمیم پیراهن
یوسف روشنی بخش نظاره. سروقدان خشک ایستاده. و نرگس
چشمان دیده حیرت گشاده. سیه زلفان از پریشانی سودائی و مشکین
نافان وحشی تر ز آهوی خطائی. شیرین دهنان تلخکام. و آئینه
لبنان زنگفام. لاله عذاران داغدار. و گلچهرگان را چون دل مدار
گل اندامان چون آشفته گل. و دل آرامان بی آرام تر از بلبل. پریرویان
سبکتر از ظرف خالی. و سنبل مویان پامال تر از نقش قالی. شمع
فروغان با چشم گریان آتش در گریبان افروخته. و پروانه وادخرمن

هستی

هستی خود سوخته. سیم ذقنان چون نقره قلب در ناروائی. و یاقوت
لبان چون نگین دولابی در رسوائی. مخدرات تتق احتجاب را سر از عصمت
سرنگون. و غمازان با شاعه فاحشه در سخنان گوناگون. نوعروسان را
حجله کامرانی زاویه بیت الاحزان. و تازه نگاران چون رنگ حنا از
دست رفته بهارستان خزان. در هر کمین گاهی هزار کبک دری بیکار
شکار. و در هر گوشه هزار زهره مشتری پای تنگار. و مشاطه را
نقش پریشانی از پیشانی خوانا. و حنابندان را با صد نکبت پنجه ناز پنجه
حنا. قوال با دف دریده چون جلاجل در کف بکف سودن و آهنگ
شیون سرودن. پیر خرابات که مراد دهنده جوانان بود چون پیران
بی بجز خراب. و دیر مغان از بی اضطراب برهم خورده تر از آخر
مجلس شراب. حمامی از سوخت گران کاهیده. و دلش از کار رویا
چاهیده. دلاک را چنان روزگار رنجیده که گوئی موی سرش را باد
برده. سقایان نوا مدار بدو بندگی. و آب ناشتا زندگی. گدایان
در اطراف مساجد چون صفوف جماعت در حال قنوت. و ملایان
از قطع وظائف مدارس متفرق در طلب قوت لا یموت. مسیدیان
بی عوامل بر سر خرمنها بصورت ابن عصفور. و متوسطان چون

این حوالیقی بفکر مسئله حاصل و محصول • و توسعه ظرف جار و مجرور
و متهمان چون میر باقر تلبو در سر غلات تجربه مسئله احتکار و تنقیح
نصاب غلات • خدمهٔ بقاع مدتها آش خیر نخورده • و عمله موت از
حسرت نان و حلوا مرده • مهمانان از آمدن و رفتن چون آزار ضیق النفس
و طفیلیان طبع آزار زننده تر از خرمگس • گرسنگان در سر گذرها از
حرکت افتاده مگر بهوس لقمه نان دهن گشایند که فتحه اخف حرکات
است یا بامید پارچه نان از جا بجنبند که الساکن اذا حرک حرک بالکسر
مقربان بامید یکدانه هزار تسبیح هزار دانه گردانده • و بر سر یک لقمه
تا شش هزار و یک قل هو الله احد خوانده • متهجدان را نافلهٔ اشبه منحصر
در صلوهٔ استطعام • و ذکر خیر عبارت از سوره مائده و ختم انعام • سحر
خیزان را آواز خراشیده و گوش شیطان در گوشتشان شاشیده • درون
صاف ضمیر دائما در این اندیشه که از کدام جهت فتحی رخ نماید • بالا از کدام
مطبخ بوی عشقی آید که بقدم صدق و زاد تقوی بآن شتابند • و
مقامات خمسه اهل حال اعنی شوق و انس و انبساط و قرب و اتصال
بذوق آن دریابند • صوفیان چون کبوتر یا هو بهوای یک حبه دست
پویان • و حاجیان احرام بادیه حجاز بسته بصلای یکدانه خرما چون
بلبل بانگی لبیک گویان • محتسب در بازار باستباحت میته مضطر الندا

دستوری داد و باسقاط عقوبت از سرقهٔ طعام بالش نرم در زیر سر نهاد •
مال‌الوجهات دیوانی همه منکسر و موقوف بمحال • و اهل دفتر بعبر گردانیدن
ارباب حوالات مانند بوقلمون از انفعال • انبار دار بصورت تازی
لاغر میان و عنکبوت‌وار هوائی را باد در میان • طایفه قزلباش قدیم کر
ترکانه دعوی تملکی می نمودند سر بر روی دست نهاده بکنج نامرادی
غنودند • و از زحمت کفش و جا بخود آسودند • گفتگوهای محکمه قضات
منحصر در دعوی انفاق و شقاق و طلاق و قطع ارحام و نفی اولاد خشیة
الاملاق • در دیوان بندگان عالی همه همین عرایض شکوه روزگار خواندنی
و در سرای دولت پیرامون مهمان عزیز آمدنی و ماندنی • بیوتات بجمع
ذخایر در کار و فنون معامله منحصر در ذمیمه احتکار • گوشت چون کبریت
احمر روی نهفته • و مرغ وجود عنقا گرفته • بزغاله در بازارها عزیز از
ذبیح اسمعیل • و ماده گاو هم بهای بقرهٔ بنی اسرائیل • ماهی از چشمهای
سفره دام صیادان نهنگی جسته • و در قعر طبقهٔ هفتم بماهی زمین
پناه جسته • کلنگ از های و هوی زهال دست اندازان کلانگیر خود را
بفلک رسانیده • و از هول جان بزیر بال نسر طایر کشانیده • آهو
از بیم سگ شکاری در پشت کوه قاف قلت متواری و گرگان روباه
باز شیر شکار در کمال خجلت و خواری • چون بهله بدست تهی معاودت

وطعمه قوت را از قصابخانه مصاعدت • اسبان تازی از بیلیقی بصورت
اسب شطرنج نزار و خران نگران بهای مصری و لحسائی از زار گرسنگی
در زار زار • و چند سال حال بدین منوال بگذشت و قساوت بر قلوب
مردم غالب شد و رحم و مروت بالمره زایل گردید • و مهر مادر از فرزند
برخاست و ضعفا با طعمه غیر معتاده میل نمودند و انواع امراض غریبه
پدید آمد و موت شیوع بهم رسانید و چنان شد که اکثر خلق از اهل بلاد و اهل
بلد و ملوکات خصوصا ملوک میانات بتلف رسیدند و بقیة السیف در کمال
پریشانی و ناتوانی با انتظار اجل موعود باقی مانده لیکن در اوایل این
سال آثار ذی الجلال فی الجمله بظهور رسیده و محصولات بهتر از
سنوات سابقه بعمل آمده و تسعیرات مقداری معتدبه تنزل نموده
و اگر این فتنه که بالفعل در عربستان برپا شده است زود فرو نشیند
و اشرار مدفوع شده امنیتی در طرق و شوارع پدید آید امید هست
که حال مستقبل بهتر از ماضی باشد • شعر

گیرم که فلک همدم و همراز آید • ناسازی بخت بر سر ساز آید
یاران عزیز از کجا جمع شوند • این عمر گذشته از کجا باز آید

فصل بیست و هفتم ۲۷ در این سنوات قحط بسیاری از خانه‌های
قدیم برافتاد و مردمان عزیز از ابر و بیرون رفتند و ذخایر و نفایس که
روزگارهای

روزگارهای دراز در زوایای مخازن و محارز مضبوط بود در معرض بیع
دست بدست افتاد و باین تقریب نوشتجات کهنه بسیار که بعلت
بعد عهد احدی از اهل عصر بر مضامین اینها مطلع نبود بیرون افتاده
مردم مضمون آنها اطلاع حاصل نمودند از آن جمله وقفنامه مشتمل بسجلات
بسیار از اعیان علما و سایر معارف مورخ بتاریخ خمس و ستین و سبعمائه
که اکنون چهارصد سال تمام است باین مضمون که محمد بن اسماعیل بن
عبد اللطیف بن اسمعیل ابن غیاث الدین محمد بن شیخ الوری کهف الدین
اسمعیل العقری در محله جهینه شوشتر بقعه مشتمل بر مسجد و مدرسه
و خانقاه بنا و املاک بسیار ارثی و احداثی و ابتیاعی و اقطاعی بموجب
ارقام موجوده ملوک عصر جهت مصارف ابنیه مذکوره بشروط و قیودی
که بتفصیل تمامتر در نهایت دقت و احتیاط مرعی و منظور داشته است
وقف نموده و وقفنامه بخط واقف مذکور است و از شروحی که از
جهت حزم و تاکید امور مزبور و کوتاه کردن ایدی متغلبین تحریر نموده
نهایت رزانت رأی و متانت خیال او معلوم میشود و املاک بسیار
در آن نوشته نام برده شده اکثر آنها الحال مجهول و متغیر الاسم و
الرسم از آن جمله مصریه بزرگ و کوچک و آسیای صواب واقع در بند

توازو وآسیای واقع بر پایه پل برونان و اراضی لشر آباد وطاشانان از شد ماهی بازان تا متصل به لشر آباد و اراضی برونان ولستان طاش علیا واقع در برونان ودولابها وشیب وشادروان واراضی سعد آباد ومزارع وغیر شکرستان وبستان طکدار وقریه کنغار وبیشه میقان و انهار بهاءالدین شریف وازاین مقوله موقوفات بسیار ذکر یافته که اکنون حقیقت هیچیک معلوم نیست وچیزیکه اسم آن برجا مانده همین طاش علیاست نهایت رسم وقفیت ازآن مسلوب ودر عداد املاک خالصه معدود ومحسوب است ودر اصل پل دو موضع بقعه معروف بشیخ اسمعیل میباشد یکی حوالی رود دودانگه در محله مالمیروان الحال خراب است دیگری مابین محله خراطان وعلافان و آن نیز مشرف بخرابیست ومحتمل است که یکی ازاین دو همان شیخ اسمعیل قصری باشد واین عمارت موجوده الآن بنای شخصی از ارباب خیر است حاجی جلال نام معاصر ملا کاسبی سابق الذکر وتاریخ آن در دیوان کاسبی باین وجه مذکور است ـ لشعر

شیخ اسمعیل قصری آنکه بود ◦ بحر تقوی زبدهٔ خیل کرام
در طریقت قدوهٔ اهل سلوک ◦ در شریعت بیر و خیر الانام
در دل حاجی جلال الدین فکند ◦ تا کند تعمیر این عالی مقام

کرد

کرد آن مؤمن زفرط اعتقاد ◦ جهد تا این کار یابد انتظام
عبدی بناد گر ازروی صدق ◦ کرد در این باب سعی واهتمام
کاسبی تاریخ آن حسب از خرد ◦ گفت کو سنگو مقامی شد تمام

وباین وقفنامه دو طغرای رقم بیرون آمده طوماری بسیار طولانی مشتمل بر وصلات بسیار وهمه جا بر سر وصل ازرو باسمه بسیار بزرگ سرخی زده اند مشتمل بر کلمه تهلیل واسماء حضرت رسالت پناه وچهار یار ودر یکی از آن دو اسم صاحب رقم الاوثق بالمعبود محمد بن محمود مورخ بتاریخ اربع واربعین وسبعمائه مضمون امضای اقطاع مزرعه رغا از دستواو مضافات بهک ولبانک وغیر ذالک ودویست جریب از مزارع حویزه واز عسکر مکرم وداهرمز وسایر بلوکات خوزستان واوراهزار وصد دینار نقد همه ساله بنحویکه از ایام خلفای بنی عباس مقرر ومستمر بوده با اقطاعات دیگر که الحال اسم هیچیک معلوم نیست الاکشتی سرخکان وآنچه از طاشات کوشکک بسبب احیاء موات شرعی اختصاص یافته وتاکید ومبالغه بسیار در رعایت وتقویت جانب مزارعان وبرزگران وکارکنان شیخ زاده معظم ومعاف ومطلق داشتن بساتین ونخیلات ومزارع برنج وجوزق وسایر حبوب صیفی وشتوی که در بلاد خوزستان داشته باشد از کل تکالیف دیوانی هوائی ومستمری وبکا

وتحمیل وسخره ووجوه تمغا وغیر ذالک بهر اسم ورسم کائناً ما کان ودیگری مورخ
بتاریخ سبع وخمسین وسبعمائه بدزفول مضمون تحسین بنای مدرسه وخانقاه شوشتر
وانکه چون عالیجناب مشار الیه بقبول ادرار جهت مصارف این دو بنای خیر دا
شود قریه رغامن اعمال دستوار با رعایا وزارعین آن محل بصیغه اقطاع تملیکی
بجنابعالی واولاد او نسلاً بعد نسل الی ان یرث الله الارض ومن علیها ارزانی
داشت ارزانی داشتیم فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه
واز مطالعه این پروانجات مفهوم میشود که سلاطین سلف را بعمارت بقاع
الخیر وابواب البر عنایت عظیم بود واین معنی را سبب نیکنامی وروسفیدی
دنیا وآخرت خود میدانستند وباین سبب هر لاحق بر سابق میافزود
وعلما واشراف روز بروز کار بالا میگرفت وترقی در احوال بهم میرسید
ومردم را باین سلسله رغبت وحسن اعتقاد زیاد میشد وچون این شیوه
بنهایت رسید بمضمون اذا تم امر نقصه ترجّ زوالا اذا قیل تم باصابه عین
الکمال قصر جلال این طایفه خلل پذیرفته وکوکب رفعت این گروه از اوج
شرف وقبول بحضیض هبوط واقول منزل گرفته وآنقدر که اسلاف این سلسله
بفراغت روزگار گذرانیده بودند کار اخلاف بمشقت وپریشانی افتاد
وناخن فکرت بهیچ جه عقده از رشته‌های ایشان نتوانست گشاد

انی

انی الزمان بنوه فی شبیبته * خبرهم واتینا علی الهرم

فصل بیست وهشتم ٢٨

در شهر صفر هذه السنة عباس قلی خان
سابق الذکر که در محال پشتکوه فیلی مقیم بود بدزفول معاودت نمود واهل بلد
با او یک جهت گردیدند ومهر علیخان که تا آن وقت حاکم بود از شهر بیرون آمده
بقلعه سند بار که خود در یک فرسخی بنا نموده بود قرار گرفت ومنسوبان واتباع
در آنجا باو پیوستند وعباس قلی خان در دزفول مستقل گردید وشیخ عبدال
کریم بن حنیفه که با مهر علیخان نسبت مصاهرت داشت تعقیب نموده شیخ سعد
خان را با سایر مشایخ آل کثیر بمحاصره دزفول کشانید وحاجی طالب بن چلبی
صوفی بن پرویز آقای گرجی دزفولی را که منجمله مخصوصان وندیم عباس قلی خان
وجهت انتظام مهام او وارد حضور مشایخ شده بود مواخذه ومصادره نمودند
ودر این مولی مطلب باتفاق ثامر بن القادر بن عبد الخالق بن فریح وشیخ مذکور
بن عبد السید بن بلاسم وسایر مشایخ آل سلطان آهنگ تاخت وتنبیه جماعت
آل کثیر نمودند وقبل از حرکت از حویزه این معنی را ببعض اعیان این ولایت
اعلام وایشان را از حقیقت اراده خود مطلع ساختند ومشایخ آل کثیر بعد
از استماع این خبر از محاصره دزفول برخواسته باستعداد مدافعه دشمن
پرداختند وشیخ عبد الاله بن عرمان بن حنیفه بخصوص استمداد از اهل
این ولایت عموماً واز نواب محمد رضا خان خصوصاً وارد شهر گردید

و سید فرج الله خان بن سید محمد صادق کلانتر که با نواب عالی نسبت مصاهرت
داشت برفاقت مشار الیه نهضت نموده از هواخواهان و منسوبان جمعی کثیر
متابعت نمودند و آل کثیر باین جمعیت قوی حال گردیده در کنار رود کرخه
منزل ساختند و مولی مطلب با عساکر خود در مقابل ایشان در آنطرف شط
نزول نمود و چون موسم بهار و آب سیل در طغیان و عبور از شط متعذر بود
طرفین مدتی مدید از تناول یکدیگر ممنوع بودند تا بعد از فرو نشستن آب
و پیوستن عباس قلی خان بمولی مطلب باین طرف عبور نمودند و بنای محاربه
و مجادله و قتال اشتعال ورزیده مدت چهار ماه بدین منوال گذشت
و هر روزه جمعی از طرفین مقتول و جمعی مجروح میگردیدند و باین تقریب بسیاری
از زروع بتلف رسیده خسارتهای کلی و ضررهای بی پایان بعباد الله
رسید و ضعفا و درماندگان بنهایت متضرر گردیدند و در اکثر معارک
سید فرج الله لوازم فرزانگی معمول و اعراب بوداو مستظهر بودند تا اوایل
ماه مبارک رمضان آن مقدمه بجزئی از اینجا صورت نوعی پذیرفته
هر یک بمنزل خود مراجعت نمودند و در خلال این احوال نواب اسمعیل شاه
باتفاق جمیع امرا و امنا و ارکان دولت و عساکر رکاب از دار السلطنه اصفهان
بقصد تادیب و تنبیه سرکشان فارس حرکت نمود و اختیار امور دولت

وحل

وحل و عقد کلیات و جزئیات احوال سلطنت از هر جهت با علی مرادخان
بن علی حیدر آقای ناظر بختیاری چارلنگ بود و در حین معاودت از شیراز
فیما بین امرا اختلاف و نزاع طاری شده نواب اقدس باتفاق کریم خان زند
و علی صالح خان هفت لنگ بختیاری و سایر خوانین روانه اصفهان و علی
مرادخان با اتباع خود را بکوهستانات گرمسیر بختیاری کشیده و چون
سلسله سرخیلان بختیاری از قدیم الایام با ابا و اجداد کرام سید فرج الله
مذکور رسم پیری و مریدی در میان بود بوساطت سید فرج الله فیما بین
علی مردان خان و شیخ سعد خان سابق الذکر و سایر مشایخ عرب آل کثیر
طریق مواصلت و مواخات مسلوک گردید و ابواب رفت و آمد از طرفین
مفتوح و عهود صداقت و یکجهتی را با یمان و مواثیق مغلظه استوار نمودند
و شیخ علوان بن شیخ سعد خان با فوجی از ملازمان در منزل بنوار
بختیاری بمعسکر علیمردان خان پیوسته تا اکنون در آنجا متوقف میباشد
و از معارف دزفول نیز جمعی کثیر ملحق و رسم خدمتکاری بتقدیم رسانیدند
و معظم الیه باقتضای سخاوت ذاتی و فتوت فطری نسبت بهر یک علیحده
انواع مکرمت و مروت معمول و انعام جوایز و صلات لایقه مبذول داشته
همگی را مشمول ورزش و احسان فراوان نمود و با وصف آنکه اکثر ذخایر

ونقود ان سرکار بسبب فتوری که رخ نموده بود از دست رفته بد لول
مصدوقه ما بالذات لم یتغیر در همت ذاتی و فطرت جبلی بهیچ وجه نقصی
و قصوری راه نیافته و باشاعه صنوف مواهب صیت کرم باقصی بلاد
عالم رسانیده و در کائب عزم باستفتاح مقاصد جسیمه عظیمه متوجه
گردانیده و نرد زبردستی با فلک حقه باز باخته مضمون بیت حافظ
شیرازی مترنم ساخته ـ بیت

کمند صید بهرامی بیفکن جام جم بردار
که من پیمودم این وادی نه بهرام است و نه گورش

فصل بیست و نهم ۲۹

نواب مالک رقاب شاه سلطان حسین بن شاه
سلیمان بن شاه عباس بن شاه صفی بن صفی میرزا بن شاه عباس بن
شاه محمد خان بنده بن شاه طهماسب بن شاه اسمعیل صفوی پادشاه
هشتمین این سلسله بود و ایشان همگی امامی مذهب بودند و در ترویج
این مذهب و نسخ سایر مذاهب مساعی بالغه مبذول می داشتند و از
این سلسله کسیکه مذهب خود را تغیر داد همین اسمعیل میرزا ابن شاه
طهماسب بود که در ایامیکه پدر بزرگوارد در یکی از قلاع خراسان او را
محبوس داشت بسبب هم صحبتی یکی از علمای مخالف که هم آنجا نیز محبوس
بود

بود مذهب تسنن اختیار نموده بود و چون پدر او وفات یافت و نوبت
دولت باو رسید متظاهر بانحراف از طریقه اسلاف گردید و او خود
منجمی بی نظیر بود که از معاشرت همان عالم استفاده نموده بود و چون ~~پدر~~
~~او وفات یافت و نوبت دولت باو رسید~~ جلوس در مجلس پادشاهی و سکه
و خطبه و جیقه و سایر خصایص سلطنت را موقوف داشت بساعتی مسعود
که خود اختیار نموده بود و قبل از رسیدن آن وقت اجل او رسیده چون
بسبب غلو در تسنن قلوب از او منحرف بودند او را مسموم نمودند و برادر او
شاه محمد خدابنده منصوب گردید و سلسله صفویه سادات و علما و
اشراف را بغایت تکریم و تعظیم می نمودند و مساجد و مدارس و بقاع الخیر
بسیار بنا نهادند و وظایف و ادرارات و سیورغالات و اوقاف و
رواتب فراوان مقرر داشتند و طلبه علوم را نیکو تربیت نمودند و در
مالوجهات و ماخوذات دیوانی تخفیفات و مساعات بسیار از
ایشان واقع میشد و رعایا برفاه حال و فراغ بال زندگانی می نمودند
لیکن شاه سلطان حسین مردی عاجز ضعیف الرای بود و از عهده نظم
مهام سلطنت بیرون نتوانست آمد و در امور عظیمه عزیمتی که ملوک را
می باید نداشت و در ضبط قواعد ملک فروگذاشت بسیاری نمود

وچون این احوال بطول کشید قوانین مقرره اسلاف خلل پذیرفت ونفوس
شریره آغاز خلاف وعصیان نمودند ودر هر طرفی صاحب خروجی
پدید آمد وفتنه‌ها برپا شد وصحوردها بخرابی کشید ودر مالیات
دیوان کسر فاحشی بهم رسید ووظایف وسیورغالات مقطوع گردید
وسپاه از استعداد افتادند ورفته رفته باینجا منتهی شد که محمود از
قندهار قصد دار السلطنه اصفهان نمود وچون استیلا یافت پادشاه
زاده یکی از عمارات مخصوص محبوس وبرادران واولاد او را که در اصفهان
بودند همگی را مقتول نموده وجمیع خزاین وذخایر سلاطین سلف را
از نقود واسلحه ودواب وغیر ذالک متصرف گردید وقشون باطراف
فرستاده اکثر بلاد فارس وعراق براو مسلم شد وسکه او در همه جا
جاری گردید وچون اورا خبط دماغی عارض شد که بعض سخنان و
حرکات بیهوده از او بظهور میرسید اشرف سلطان بن حاجی اکره
که عمزاده او بود او را مقتول وخود بجای او جلوس نمود وچون
اشرف شاه از اصفهان فرار نمود در عرض راه که بقندهار میرفت
او هم مقتول گردید ودر خلال این احوال شاه سلطان حسین بدست
یعقوب خان افغان مقتول گردید وصفی میرزا که در خوزستان

صاحب

صاحب طبل وعلم بود در کوه کیلویه ایضا مقتول وشخص دیگر در محال
دنیاوران ظهور نموده خود را عباس میرزا نام وبسلسله صفویه منسوب
می نمود واراده شوشتر نموده در حوالی شهر جمعی از طایفه افشار گندزلو
او را استقبال ودر همانجا مقتول نمودند وسید احمد خان بن میرزا
ابوالقاسم بن میرزا داود متولی روضه رضویه که از جانب مادر
نسب بصفویه میرسانید در بلاد فارس مدتی نوبت دولت کوفته
بالاخره مغلوب افغان ومقتول گردید واسماعیل میرزا نامی در بلده
ماسوله طبرستان ایضا بادعای نسبت صفویه ظهور نموده آخر الامر
مقتول وملک محمود سیستانی را از نسل ملوک کیان قدیم در مشهد
مقدس صاحب سکه وخطبه وجیقه شده بالاخره او هم مقتول و
شیخ احمد مدنی در بلاد بنادر وسواحل فارس رایت ریاست افراخته
وبخدایع ولطایف الحیل خلقی کثیر از عوام الناس را مرید خود ساخته
مدتی مدید در امر خود مستقل بود وعاقبت مقتول وشاه طهماسب
بن شاه سلطان حسین در ایامیکه نادر شاه بهندوستان بود حسب الامر
رضاقلی میرزا ولد اکبر وولیعهد او در سبزوار مقتول وبعد از آن
نادر شاه نیز مقتول وجمیع اولاد وبرادر زادگان او در عرض مدتی

قلیل همگی بتهمت سلطنت مقتول و احدی از ایشان باقی نماند بیت

سربلندی مکن اندیشه که همچون ناخن
هرکه در بند ترقی است سرش در خطر است

فصل سی ام مولانا محمود حلمی شوشتری شاعری تیززبان و فصیحی نکته‌دان
بود و او را در مدح علی سلطان و طهماسب سلطان و شبلی سلطان [illegible]
الذکر قصاید متعدده است که در دیوان او مذکور است و در مدایح
میر محمد باقر و میر صدرالدین ابن میر سید علی صدر و وراثی ایشان مقطعات
بسیار است دارد مشتمل بر انواع صنایع شعری از ترجیع و ترکیب و توشیح
و غیر ذالک که از آنجا کمال قدرت او در فن سخنوری مفهوم میشود و
او را با ابوطالب کلیم معارضات و تعریضات بسیار است که ناظران از
سیاق سخن او استنباط می نمایند و آنچه از دیوان او موجود است قریب
بشانزده هزار بیت می شود سوای آنچه اسقاط نموده انداز هزلیات و
اهاجی رکیکه و او را در مدح استاد ملا حامدی غلو و مبالغه بی پایان است
و قصیده در مدح حضرت صاحب الزمان علیه السلام بتکلیف استاد
حامدی در دیوان او مسطور است و چند بیتی از آن جهت انموذج
مثبت میشود بیت

شراب اهل محبت بود می منصور

شهید

شهید عشق ننوشد بجز شراب طهور
در ابوادی عشاق و ذره‌ای بنگر • صفای وادی ایمن سنای آتش طور
چراغ بزم محبت بود نه خورشید است • که هر صباح حبابی از آن شود پر نور
صفای ظاهر و باطن مجو که ممکن نیست • مگر دمی که زنی آستین بشمع شعور
ز دل برون نکنی تا حدیث چون و چرا • رموز نشنوی از ساکنان بزم سرور
دلا ز مردم دنیای دون صغیر و کبیر • وفا مجو که از ایشان نیاید این دستور
گهی بسجدهٔ انصاف سر فرود آرند • که شهسوار امامت کند ز غیب ظهور

وله فی الغزل

سر بجای دلم چند دهی تو ناز را • گرم کند نگاه تو زمزمهٔ نیاز را
شمع حقیقتم مگر نور هدایتی دهد • ورنه چه روشنی دهد مجمرهٔ مجاز را
از پی بردن دلم چند بشیوهٔ زنی • بر سر تکیه مگر زنی سلسلهٔ دراز را

و ملا حلمی در صنعت تاریخ دستی دراز و دهنی نکته پرداز داشت
و اکثر وقایع کلیه و جزئیه را تواریخ مناسبه گفته و قطعات موزونه
نظم نموده مانند وفات ملا علیشی و ملا عبائی و ملا حامدی و ملا سلیمان
ورشید او عیشی و غیرهم و ضمن قطعه تاریخ هر یک مبالغهٔ بسیار در
مدح او نموده و اکنون احفاد عیشی و عبائی و عیشی معروفند نهایت

از دیگران احدی معروف نیست و از ملا حلمی خود نیز بهیچ وجه اثری و نشانی
و بغیر یک نسخهٔ سقیم از دیوان او چیزی بنظر نرسیده و این ضعیف در
ایام طفولیت از خواجه عبدالمجید زاهر که مسلم شعرای عصر و جملهٔ معمرین بود
و ظاهرا در اوایل حال خود ادراک اواخر حال عهد ملا حلمی نموده باشد
استماع نموده که هرگاه ندما از مولانا تاریخی سؤال می نمودند بدیهة
سبب
ماده آن بزبان او جاری میشد و بعد از آن قطعه موزون می نمود و ملا کا
سابق الذکر شاگرد ملا حلمی است و در دیوان ملا حلمی در مدح علی پاشا
والی بصره قصیده مسطور است از بحر رمل و در دیوان ملا کاسبی ایضا
بتتبع آن مطلع ملا کاسبی است مطلع

عید قربان شد که چشم یار قربانی کند
هر که را بیند به تیغ غمزه قربانی کند

میشود
و این ضعیف در مدح حضرت امیر المؤمنین تتبع نموده چند بیتی ثبت

مطلع
نو بهار آمد که نرخ عشرت ارزانی کند ◦ می فروش از گرم بازاری گرانجانی کند
محتسب از کف دهد بیرون عنان اختیار ◦ توبه کار از کرده اظهار پشیمانی کند
زاهد دیندار ترسم روزه نگشاید همی ◦ کیش ترسائی در آئین مسلمانی کند
آنکه از شب زنده داری میدارد بر جبین ◦ چون برهمن بت پرستی نقش پیشانی کند

شیخ

صاحب
شیخ صنعان معرفت صنعان صفت پیرانه سر
کاو خود را سبحت بیند سست ایمانی کند
کم کند از بیخودی صوفی شمار اربعین
دست در جیب هوای نفس شیطانی کند
سر کشد مستانه از خم فلاطونی حکیم
آنچه دارد جمله صرف جسم روحانی کند
پارسا بیرون شتابد از حریم اعتکاف
در خرابات مغان کاری که میدانی کند
پیر مکتبخانهٔ علم و ادب چون ابلهان
از هوس بیهوده بازیهای طفلانی کند
حاجی از راه حرم نیت کند احرام باغ
عشق را لبیک گوید جان بقربانی کند
خواجه جان سخت از همیانچه بگشاید گره
رایگان ریزش چه کشتیبان طولانی کند
دل بصحرای جنون هر دم گشاید بال شوق
خندهٔ کبک دری بر عقل یونانی کند

نسخهٔ دستور استاد در صد بند خیال
چون خط تقویم پاری کهنه بطلانی کند

دست استاد ازل بهر رموز معرفت
نقشها بر گل بشکل خط سریانی کند

قفل از مخزن گشاید ابر و بر دریا و کان
چون کف ارباب همت گوهر افشانی کند

روح بخشاید بعالم جنبش رگهای ابر
همچنان کاندر بدن رگهای شریانی کند

بر فراز کوه و روی دشت از فیض سحاب
سبزهٔ نوخیز خیز موی زندانی کند

آنچه داد از عرض سال آماده ساز د چرخ پیر
گستراند جمله چون مفلس که مهمانی کند

جوش گل هر سو در اطراف خیابان جشنها
چون چراغان شب نوروز سلطانی کند

تازه گردد در چمن هر گونه طرح بزم و عیش
بلبل شوریده آهنگ غزل خوانی کند

هر طرف باد صبا دامن کشان دوران زنان

وزطاب

وز طرب گل در گلستان رقص شروانی کند

نسترن چادر بسر پوشیده از نامحرمان
با حریفان در لباس آلوده دامانی کند

بوی گل چون نگهت پیراهن یوسف ز مصر
نور بینائی بچشم پیر کنعانی کند

دم بدم از مهد سبز طفل غنچه را
دایهٔ باد صبا گهواره جنبانی کند

شاخ گل سنبل زدم باد صبا چون زلف یار
گاه جمعیت کند گاهی پریشانی کند

حسن گل هر روز صبح افروزد عذار آتشین
خون حسرت در دل لعل بدخشانی کند

سر بطنازی کشد چون غنچه از شاخ انار
رنگ خجلت در دل یاقوت رمانی کند

گسترانَد لاله در صحرا بساط مخملی
خار در پیراهن گلهای بستانی کند

دانهٔ لالای شبنم صبحدم در دخت گل
خنده بازیچه بالولوی عمانی کند

گر دراه شوخ چشمان در فضای کوچه باغ
سرمه در آوازه کحل صفاهانی کند

عقدها چون تاک دارم در دل پرخون فقر
حل مشکلها مگر ساقی بآسانی کند

ساقی کوثر جوانمردی که هر انگشت او
صد ید بیضا بکار پیر عمرانی کند

سر در ارباب همت آنکه بر روی پلاس
حکمرانی بر سر تخت سلیمانی کند

از ازل همداستان گر دیده تا در درگهش
خضر سقائی کلیم الله دربانی کند

آن شهنشاهی که هرجا گستراند مائده
صد مسیحا بر سر خوانش مگس رانی کند

از دم پر فیض او جبریل با لوح و قلم
معرفت ادراک چون طفل دبستانی کند

مختصر باید سخن در مدح آن عالی جناب
بی ادب باشد گدا چون قصه طولانی کند

یا امیر المؤمنین از فیض عامت همتی
کشتیم در چار موج غم نگهبانی کند

نامه ام

مخفی بکتا بنا به مسجد اعظم

نامه ام یکباره سازد از خط باطل سفید
فارغ البالم ز قید وهم ظلمانی کند

دوستانت شادکام و دشمنانت ناکام
تا جبین صبح از فروغ مهر نورانی کند

۳۱

فصل سی ویکم چون حضرت سید نعمت الله رحمة الله ورضوانه علیه در دار المؤمنین شوشتر اختیار توطن نمود و مردم را باکتساب علوم و معارف رغبت افزود همه مشتغلون و مستفیدون بمدارس آن عالی جناب شتافتند و در ظلال تربیت آن بزرگوار نشو و نما یافتند واسامی جمعی از ایشان بترتیب حروف بنهجیکه در ذکر رجال معروف است در این تذکره ثبت میشود حاجی ابو الحسن بن حاجی زمان بن حاجی عنایت الله سابق الذکر دانشمندی آگاه و در صفای ذهن و حسن فهم و سرعت انتباه آیه بود از آیات الله و در مروت و فتوت و حسن سیرت و علو فطرت و سایر مکارم اخلاق و محاسن خصال عقد کامل بود و در شهر صفر چهل و سه وفات نمود و این ضعیف چند بیتی در مرثیه او گفته

در مرثیه

اطار عن الجفن الکری طارق سری • واوقدنی اضلاعنا لاهب الاذی

واغبرّت المجد غاضت عيونه * ونجم المعالى غاب عن افق الثرى
وهدّ من الاسلام العليا واسمى بروجه * واوتد اركان السماحة والقرى
وعون المزايا قد اصيبت ببعلها * فمن هلوعات نوادب حسّرا
يبحن بحيزات بكرب واته * الا اين من يغشى المكارم فى الورى
واين الذى يرجى لكل كريهة * ويلقى الوفود المستفيضين بالقرى
واين الذى يبدى الايادى مسّيا * على منعم ضاقت يداه فافقرا
ومن للايامى الفاقدات عشائرا * واين الذى يكسى اليتامى عن العرى
وعروة من امسى واصبح نائيا * وراحة رحو الملين عن الغرى
وكم بائس وافاه صفرا كفه * فعاد نعيم البال طلقان بالثرى
~~وكم معدم مستأمل~~
وكم معدم مستعصم بذيوله * فساق اليه المكرمات والكثرى
طلول المعالى اوحشت بعد فقده * وربع المزايا والمآثر اقفرا
جزعنا وكان الصبر منا سجية * لرزئك لا نستطيع ان نتصبرا
ولكنما للعبد ليس وسيله * الى صرف ما امضى الاله وقدرا
تبوأت من روض الجنان مبوّءا * فعيما وريحانا وروحا وانهرا

میر ابو القاسم بن میر محمد بن میر عیسی شیخ الاسلام از احفاد میر نور الله

سابق

سابق الذکر و در اجازاتیکه سید بخط شریف خود جهت او در ظهر بعض
کتب حدیث نوشته ظرّا مبالغهٔ بسیار در وصف او نموده و در عنفوان
شباب وفات نمود ملا احمد بن ملا کاظم کبابی مردی خلیق شیرین
گفتار بود و بمهم قضا چند وقتی قیام نمود و چون مردم از طرز سلوک
او ناراضی بودند تغییر یافت و در چهل و شش وفات نمود حاجی
عبد الحسین بن حاجی کلبعلی گرگری مردی عالم عامل پارسا بود
و مدتها در اصفهان و خراسان اقامت و از فضلا و علمای آن بلاد استفاده
نموده بود و همواره بالطبع مایل بانزوا و خمول و از صحبت اهل دنیا
متنفر و ملول بود و در علوم عقلیه ید طولی داشت در سال چهل و یک
رخت از این سرای عاریت برداشت ملا عبد الغفار بن خواجه
تقی بن خواجه طالب بن خواجه اسمعیل ابن خواجه افضل سابق الذکر
مردی خوش صحبت بود و از امرا و حکام حظ تمام داشت و باین سبب
اکثر اوقات هنگامه درس او معطل و سررشته اشتغال او
مختل بود و در چهل و هفت وفات یافت خواجه علی بن خواجه
اسمعیل بن خواجه افضل صراف و او بقوت شعور و مزید ذکا و حسن
ادراک از اکثر اقران ممتاز بود و با وصف کثرت احتیاج و شدت

فقر بتعفف و استغنا مدار می گذرانید و اکثر اوقات نیز بمصاحبت و بی تعطیل
و در فن منطق مسلم بود و در سال بیست و هشت وفات نمود حاجی
عنایت الله برادر حاجی ابوالحسن مذکور و او تا آخر اوقات عمر دست از
اشتغال باز نداشت و در فنون کمالات خصوصا علم طب بی نظیر بود و
در معالجات او کمتر خطا اتفاق می افتاد و حدس او بحدی صایب بود
که بمجرد ملاحظهٔ قاروره یا نبض مریض با اطلاع بر مجمل احوال او اخبار
بغذای سابق و مبدء مرض و سبب آن و سایر خصوصیات می نمود
و آنچه از حذاق اطبای یونان و غیرهم بعنوان ندرت و غرابت در کتب
متقدمین منقول است از مشارالیه مکرر بظهور میرسید و وفات او
در سال چهل و هفت بود قاضی عنایت الله بن قاضی معصوم بن
قاضی رضای سابق الذکر مردی حلیم نیکو سیرت خوش محاوره بود
و از حکام و اهل دنیا قبول تمام داشت و مدت العمر بقضای این
بلد مشغول بود و در حکومت اول عبدالله خان وفات نمود
ملا عبدی محمد قاری بن ملا صالح بن درویش شمس و ایشان
از قدیم الایام متولیان مسجد جامع بودند مردی وقیع خوش صحبت
بود و از علم لغت و نحو و تجوید و ادبیات و شرعیات خصوصا فقه مراتب

بهره

بهرهٔ تمام داشت و مدت الحیات محرر محکمه بود و در سال سی و هشت
وفات نمود و ولد او ملا محمد تقی خلیفهٔ او شده و او طبعی موزون داشت
و کتاب نهج البلاغة الحق علامه حلی را رحمة الله علیه ترجمهٔ لطیف نموده
که مبلغ کمال او از آنجا معلوم میشود و در سال پنجاه و هفت وفات نمود
فتح علی آقا ابن آقا محمد ابن آقا اسدالله و او بالاصل از طایفهٔ قزلباش
جغتا بود و فطرتی بلند و طبعی ارجمند داشت و بوساطت سید دست
از خدمت دیوان کشیده و بتحصیل علوم اشتغال ورزیده و همیشه
سالار قوافل بود که بمشاهد مشرفه بزیارت میرفتند و در سال
سی و پنج وفات یافت ملا فتح الله بن ملا محمد حسین سید محمد شاهی
طبعی دقیق و فکری عمیق داشت و بجودت شعور و اشتغال ذهن از اکثر
اقران ممتاز بود و تمام اوقات را مشغول اشتغال داشت که لمحه ببطالت
مصروف نمی نمود و این فقیر اکثر الهیات را بخدمت او خوانده و از انفاس
شریفهٔ او فیض برده رحمة الله و رضوانه علیه و در سال بیست و هشت
وفات یافت مولانا محمد بن علی النجار عالمی عالی مقدار و مرشدی کامل
عیار و فاضلی فرخنده آثار بود و در امور دین بغایت راسخ و متصلب
و در امر معروف و نهی منکر مساهله و مداهنه روا نمیداشت و در علوم

شرعیه خصوصا تجوید وتفسیر بی نظیر بود واز آثار اوست کتابی کبیر موسوم
بمجمع التفاسیر وکتابی فارسی در سیرت ملوک وتدوین حواشی قرآن
وجمع مابین شرح ومتن تهذیب واستبصار ووفات او در سال
چهل ویک بود رحمة الله علیه ملا محمد باقر بن ملا رضای شانه تراش
بغایت ورع موصوف بود وترجمه باب حادی عشر از مصنفات اوست
ملا محمد باقر سبط محمد شاهی برادر ملا فرج الله مذکور بغایت فضل
وسداد ودر علوم عربیه وشرعیه استاد بوده واکثر مستعدان
نزد او تلمذ نموده واز برکات فایضه او بهره یافتند ودر اکثر کتب
عربیه وتفسیر وحدیث حواشی نوشته که مبلغ اطلاع او از آنجا
مفهوم میشود وفقیر کتاب شرح لمعه را نزد او خوانده ودر سال
سی وپنج وفات نمود سید محمد شاه بن میر محمد حسین از احفاد
میر نور الله سابق الذکر بود مردی ظریف لطیف شیرین مقال بود
وطباع ابصحبت او میلی تمام ورغبتی مالا کلام بود ودر سال
سی وپنج وفات نمود ملا محمد طاهر بن ملا کمال الدین لواف مردی
خوش خمیره محبوب القلوب بود وحسن خطی داشت که باجرت کتابت
قناعت می نمود واز تلاش هدایا وصلات اهل دنیا مجتنب بود

ودر سال

ودر سال بیست وهفت وفات یافت میر محمد هادی برادر میر ابوالقاسم
سابق الذکر مستجمع صفات رضیه ومکارم اخلاق بهیه بود وخطی بغایت نیکو داشت
که ارباب سلیقه از بلاد بعیده طالب بودند ودر سال سی وهفت وفات نمود
وچهار پسر از او مخلف شده میر محمد علی ومیر محمد مجید که در عنفوان شباب
وفات یافتند ومیر محمد شریف که الحال قاضی این بلد است ومیر محمد کریم که
بالفعل در اصفهان است مولانا نظر علی ابن خواجه محمد امین زجاجی
حاوی صنوف کمالات ومفاخر ومستجمع صفای باطن وظاهر بود وطبعی بغایت
لطیف ونفسی عفیف داشت وفقیر کتاب مفاتیح را نزد او خوانده ودر سال
چهل وشش وفات نمود رحمة الله علیه ویک پسر از او عقب مانده ملا
عبد الکریم که الحال در نهاوند است قاضی نعمت الله برادر قاضی عنایت الله
سابق الذکر عالمی عامل ودانشمندی کامل بود ودر سال صد ودوازده
وفات یافت شیخ یعقوب بن ابراهیم در علوم عربیت از نحو وصرف
ولغت ومعانی وقرائت نظیر نداشت ودر فقه وحدیث واصول نیز
مسلم ومرجوع الیه بود ومصنفات بسیار مبسوطه ومختصره وحواشی
بر اکثر کتبی که از نظر گذرانیده بود نوشته نهایت چون در امر فتوی
قدری تعجیل وبروایات شاذه واقاویل مجهوله متروکه بسیار تعویل

می‌نمود مصنفات فقهیه او مهجور و فواید و تحقیقات او غیر مشهور
مانده و او از جملهٔ معمّرین بود و در سال چهل و هفت در حوزه وفات
نمود فصل سی و دوم ۳۲ طبقهٔ ثانیه که بعد از این طبقه نشو و نما یافتند
همگی شاگردان سید نور الدین بودند خواجه افضل ولد خواجه علی
سابق الذکر و او در مبادی حال بعد از تحصیل مقدمات به اصفهان رفته
و در مدرسه شاه حجره گرفته هشت سال در آنجا مقیم بوده و در علم موسیقی
و تألیف نغمات نظیر نداشت و اهل این فن در مشکلات خود
با او رجوع می‌نمودند و در ایام ماه رمضان که در مسجد جامع تلاوت
قرآن می‌نمود خاص و عام جهت استماع صوت او مجتمع میگردیدند و
در سال پنجاه و چهار وفات نمود حاجی خضر بن ملا محمد حسین بن
ملا جاکیر ابن حاجی خضر موکهی سلمه الله در سلامتی ذات و محامد
صفات و حسن سیرت و صفای سریرت و سایر اخلاق فاضله و
ملکات عادله یگانه زمان است و برادر او ملا علی نقی رحمة الله از
مبدا حال با این فقیر رفیق جانی و برادر رضاعی و ایمانی بود و در
حسن فهم و ذکا و جودت ذهن و سرعت انتقال از مبادی بقایا
و از مقدمات بنتایج نظیر نداشت و قبل از این که کمالات او تمام از

قوه

قوه بفعل بیاید و ابواب مراد بر وجنات احوال آن رضی الخصال گشاید در
عنفوان شباب شربت کل نفس ذائقة الموت چشید و مستوفی
اجل صحیفه وجود آن برگزیده زن فرزند کامل را خط بطلان کشید و این شکسته
بال بر فقدان آن مجموعه کمال اشک حسرت از دیدگان می‌بارید و مضمون
ابیات ابن ابی السرایا را مطابق حال خود می‌دید بیت

حکم المنیة فی البریة جاری	ما هذه الدنیا بدار قرار
جبلت علی کدر و انت تریدها	صفوا من الاقذار و الاکدار
و مکلف الایام ضد طباعها	متطلب فی الماء جذوة نار
یا کوکبا ما کان اقصر عمره	وکذا تکون کواکب الاسحار
جاورت اعدائی و جاور ربه	شتان بین جواره و جواری

و وفات او در سال چهل و هفت بود رحمة الله علیه سید عبد الرشید
بن سید مقیم الحسینی در غایت علم زهد و صلاح و ورع و تقوی و فلاح
بود و در سال چهل و سه وفات نمود ملا عبد الرشید بن ملا
نظر علی در اوایل حال بتجارت مشغول بود و بعد از آن همت بتحصیل علوم
مصروف نمود و در اصفهان با فاضل هندی نهایت ارتباط و اختصاص
داشت و این سلسله همگی ایشان موصوف بصفات حمیده و اخلاق پسندیده اند

وحسن سیرت ایشان مثل زند السنه وافواه وزبان بدگویان از تناول اعراض
ایشان اعراض ایشان کوتاه است واز این سلسله است حاجی نعمت الله
بن ملا محمد زمان طبیب سلمه الله که فی الحقیقت ملکی است بصورت انسان
وآیه ایست از آیات رحمت حضرت رحمن نفس مبارکش بمنزله انفاس مسیح و
حدس صایبش را بر حدس بقراط وجالینوس هزار ترجیح و میرزا محمد طاهر
ولد او باحداثت سن وصفات مذکوره کامل وتوفیقات الهی مجامع احوال
او را شامل است واز همه جهت مقبول ومسلم ومن یشابه ابه فما ظلم
وسایر طبیبان عصر که الحال مدار معالجات مرضی بر ایشان است همگی
شاگردان بلا واسطه آنحضرت وخوشه چینان خرمن پر برکت اند
ملا عبد اللطیف برادر ملا عبد الغفار سابق الذکر واو در مبادی
حال باصفهان رفته تا آخر مدت حیات در آنجا متوقف بود واز آثار
او کمال ذکا وفراست مستفاد مولانا علی النجار سلمه الله برادر
مولانا محمد سابق الذکر شمع انجمن هدایت وارشاد ومرکز دایره
حکومت وسداد مجموعه انواع مفاخر شیرازه اجزای مناقب ومآثر
نور حدقه بصیرت نور حدیقه حسن سیرت وسریرت افتراوج
یقین بزم افروز حلقه متقین دانشمندی که بنیان بیانش معاقد مشکلات
حل

حل پذیر ولمعات افاداتش اذهان مستفیدون از ظلمات جهل مستنیر
رشحات فیضش قلوب مستعدون را از مراحم دیار آبی نشانه وزواجر
وغلطش در تنبیه اهل غفلت بمنزله تازیانه وبالجمله اطناب در وصف
آنجناب از مقوله مساحت ساحت غبرا نمودن وبحر محیط را بمکیال
پیمودن است وچندی قبل از این جمعی از تلامذه در خدمت مولانا
بمباحثه نخبه محسنیه اشتغال داشتند وچون در عبارات آن کتاب
صنعت ایجاز واختصار زیاده از حد لایق بکار رفته ودر اکثر مواضع
شاهد مدعا در تتق اختفا از ناظران دوی نهفته وجهت استیضاح
مقصود رجوع بکتب مبسوطه ناگزیر بود وبعض اوقات بسبب
فقدان کتب یا موانع دیگر ملتبس میشد لاجرم اشاره از آن عالی
جناب بشرح آن کتاب صدور یافت وبمعونت وتوفیق الهی وهمت
آن فضایل پناهی بر وفق مرام باتمام رسید وتا حالت تحریر مباحثه
هر روزه آنجناب وسایر اصحاب قریب نصف آن تصحیح وتنقیح یافته
واگر در اجل موعود مهلتی باشد عنقریب باتمام خواهد رسید ان شاء الله
تعالی ملا علیرضا وملا علی نقی ابنی ملا محمد باقر سید محمد شاهی و
ایشان در علوم عربیت فایق بودند نهایت ملا علیرضا در اواخر حال

مرض مالیخولیا عارض شده از حیز انتفاع افتاد و از عقب ایشان الحال کسی
باقی نیست ملا فرج الله بن درویش خداداد گرگری ذهنی وقاد
و فکری نقاد و طبعی سلیم و سلیقهٔ بسیار مستقیم داشت و علوم عقلیه را
از حاجی عبد الحسین سابق الذکر استفاده نموده بود و در اواخر سال
چهل و شش وفات نموده میرزا افضل الله ابن میر ابو القاسم مذکور
در کمال صلاح و تقوی و قناعت بود و در چهل و شش ایضا وفات نمود
ملا کاظم ابن استاد قاسم ابن نجبشی گرگری مردی صالح دیندار بود
سید محمد بن سید طاهر ابن سید عبد الله بن سید غیاث جمیع اوقات
را مشغول مصروف اشتغال داشت و در اواخر حال ببعض ملوکات
بختیاری انتقال و در آنجا وفات نمود آقا محمد بن فتحعلی آقایی مذکور
عالمی نحریر و فاضلی بی نظیر بود سالک طریق رشاد و ناهج مناهج اجتهاد
و ذهنی دقیق و فکری بغایت عمیق و دستی در فنون منقول و معقول
در آن و سلیقه مستقیم نکته پرداز داشت و بعض فنون ریاضی مانند
هیئت و اسطرلاب و حساب از افادات او در این بلد منتشر کرد و
سه سال قبل از این وفات نمود ملا محمد بن خواجه معز الدین
گرگری عالمی خجسته نهاد و صالحی موصوف بغایت سداد بود و او را
با ملا فرج الله و ملا کاظم مذکورین مدت الحیات عهد موافقت استوار

وعقد

وعقد مرافقت برقرار بود و در هیچ وقت جدائی از یکدیگر روا نمیداشتند
و همواره در اکتساب آداب مستحسنه و اجتناب احوال مستهجنه طریق
همراهی می نمودند آقا محمد بن قاضی نعمت الله مذکور اوقات خود را صرف
اشتغال و در حداثت سن تهذیب اخلاق بر وجه کمال نموده بود نهایت
آن مهلت نیافت و در عهد جوانی روی از این جهان فانی برتافت میر محمد
حسین بن سید محمد شاه مذکور ذهنی ثاقب و فکری صایب و شعوری
بلند و فطرتی ارجمند داشت و در اواسط حال باصفهان انتقال و
مدتی مدید در مدرسه شاه ساکن و بعد از آن بمحل جعفر آباد
اختیار سکنا و در آنجا وفات نمود ملا محمد صالح بن درویش جلال
در غایت معرفت و شناسائی و اعلی مراتب ورع و پارسائی اسمی
بامسمی و لفظی پر معنی بود و در پنجاه و پنج وفات نمود ملا محمد علی
ابن ملا محمد زمان بن ملا محمد رضا بن حاجی فتح الدین صحاف در کمال
تقوی و تعفف و پرهیزگاری و بغایت ورع و زهد و دین داری است
سلمه الله تعالی شیخ محمود بن شیخ محمد بن حاجی علی بن امیر محمود ورع
شعاری که جمیع صفات حمیده در او موجود و صفات ذمیمه مسلوب
و مفقود و فی الحقیقه از اولیاء الله معدود بود و در سلامتی

نفس و پاکی طینت و نصیحت و خیرخواهی و حفظ الغیب اصدقا و احباب و صدق
قول و وفای عهد و قضای حوائج مؤمنین و سایر مکارم اخلاق نظیر نداشت
و در مراعات حقوق ایمان اصلا دقیقه فروگذاشت نمی نمود و دو سال
قبل از این وفات نمود رحمة الله علیه مولانا مقصود بن علی النجار
برادر مولانا محمد و مولانا علی مذکورین و عمودای ذریة بعضها من بعض
برازنده محراب سداد و فرازنده منبر وعظ و ارشاد بود و در سال
سی و شش وفات نمود میرزا مهدی ابن میرزا حبیب الله بن میرزا هاشم
سابق الذکر در غایت ذکا و شعور و علو ادراک بود بهایت در اواخر
حال ترک اشتغال نمود و سه سال قبل وفات یافت فصل سی و سوم ۳۳
اخوان الصفا که این فقیر بملازمت ایشان دایم الاستفاده و از برکت
معاشرت ایشان ابواب فیض بر وجنات احوال گشاده فروزندگان
شمع تحقیق و سیرابان رحیق تحقیق اند و واقفان رموز طریقت عارفان
اسرار حقیقت دانشمندان نکات تنقیح و تهذیب آگاهان دقایق
اداب و ترتیب مستجمعان مکارم اخلاق متدبران آیات انفس و
آفاق عالمان معالم اصول و فروع ناظمان معاقد معقول و مشروع
مستنبطان احکام تنزیل مستکشفان استار تفسیر و تاویل

سرشاران

سرشاران شراب طهور متفهمان علوم بطون و ظهور متعرضان نفحات
رحمت متیقظان اوقات غنیمت ملتزمان راه خدا سالکان مسالک
هدی قافله پایان وادی طلب و تحصیل سرگرمان مقاصد علیه تفصیل
ثابت قدمان مواقف وفا روشن جبینان مقام صدق و صفا حاویان
محاسن خصال سابقان مضامیر کمال رهروان طریق موافقت و مسالمت
حافظان حدود مخالفت و مخالطت همنشینان مجلس شهود هم طوافان
کعبهٔ مقصود حلقه چون سیمای پاکان پرنور و مجمعی چشم روزگار از
آن کور بیت

این رفیقان همه گلچین گلستان همند
هم نوایان هم و بلبل دستان همند
نیک بختان همه در مصر مواخات عزیز
همه دلدار هم و یوسف کنعان همند
جمع گردیده بیکجا همه چون رشته شمع
همه دلسوز هم و سر بگریبان همند
همه همنوش ز خمخانه یک میکده اند
همه هم جوش ز یک باده و مستان همند

میکند عکس یکی جلوه درین آئینه‌ها
چشم بگشوده بروی هم و حیران همند
یکسر مو نگذ بینند جدائی از هم
همه چون زلف بتان سلسله جنبان همند

و هرچند درین جزو زمان بسبب غلبهٔ اهل فساد متاع معرفت کساد
و بهر اهل علم منحصر در اذیت اعادی و حساد است ارباب فضایل
چون اشجار خریف پژمرده و اهل کمال چون بلبلان دی افسرده‌اند
و آن معتقد ارکه این سلسله علیه در اعصار سابقه معزز و مکرم و
از رواتب احسان خیرمندان مرفه و منعم و از همه جهت مقبول و مسلم
بودند اکنون با صنوف مضاعفه بی وجود و پایمال و لکدکوب اوباش
و رنودند با وصف آن طباع ایشان را ملالی یا اذهان ایشان
اختلالی متصور نیست سید احمد بن سید محمد برادرزاده این
ضعیف ذهنش در غایت اشتعال و جمیع اوقاتش مصروف اشتغال
است ملا رفیع الدین بن حاجی محمد بن ملا کاظم ابن خواجه
افضل شمع شعورش کفلقة الاصباح و ضمیر منیرش کمشکوة فیها
مصباح و والد او از معارف اعیان عصر که از همه جهت مشمول عنایت الهی

ودر اصلاح

و در اصلاح امور مسلمین مسالک طریقه نصیحت و خیرخواهی است سید
زین الدین بن سید اسمعیل ابن سید صالح ابن سید عطاء الله ابن
سید محمد ابن سید حسین صیاد مرغان اولی اجنحه معانی و صدرنشین
انجمن شناسائی و نکته دانی اکثر کتب مشهوره از نظرش گذشته و در طی
مباحثات بر مغنی اللبیب و مطول و استبصار و شرح لمعه و شرح
نخبه حواشی متفرقه نوشته و سید صالح خان سید نور الدین و عم
بلا واسطهٔ سید نعمت الله حاجی عبد الرزاق بن حاجی خضر سابق
الذکر خجسته سیرتی حمید الخصال محمود الاقوال والافعال است ملا
عبد الله بن ملا محمد النجار امام جماعت و پیشوای اهل تقوی و قناعت است
حاجی علی بن ملا فرج الله بن درویش خداداد مذکور پارسائی
مقبول السیرة و دانشمندی کامل البصیرة است حاجی علی بن
حاجی میرعلی صراف نقاد صنوف معارف و علوم و جواهری عوالی اللئالی
منطوق و مفهوم است طبعش موزون و کمالاتش از حد افزون است
در اوایل شرح نخبه حاشیه مدون نوشته که مبلغ علم و استقامت
سلیقه او از آنجا معلوم میشود و روزی در بعض مجالس منادمت
این رباعی را در رقعه نوشته بدست فقیر بداد رباعی

ای مهر منیر روشنی بخش جهان ❁ من ذره بی قدر و تو خورشید زمان

خواهم ز عنایت که تابد بر من ❁ نوری که تخلص عیان باشد از آن

و فقیر در ظهر رقعه این رباعی نوشته رباعی

ای صیرفی نقود افکار و خیال گنجینهٔ دل ز دانشت مالامال

رایج بتو شد کمال چون سکه بزد اکسیری و حاجتت نباشد بسؤال

ملا علی اکبر بن ملا محمد بن خواجه معز الدین مذکور در اعلی مراتب ذکا

و شعور و در جمیع ~~اخلاق پسندیده~~ صفات حمیده و اخلاق پسندیده

مشابه والد مسطور است آقا علی رضا ابن آقا سمیعا ابن خواجه

عنایت الله بن خواجه عبد الباقی مقدمی در جودت طبع و سلامت

ذات یگانه و در فن نجوم کامل و فرزانه است و الحال مدار تقاویم

این بلاد بر استخراج آن معرفت نهاد است ملا علی نقی ابن حاجی

عبد الحسین سابق الذکر مرآت خاطرش نقش پذیر صور کمال و جام

ضمیرش اشراب معرفت مالامال است و در زهد و تقوی

و سایر محامد اطوار مقتدی بسنت والد بزرگوار است ملا علی نقی

بصیر ابن ملا محمد تقی ابن ملا عبدی محمد قاری مذکور مصباح حقیقت

در فانوس خیال افروخته و در عوض قوت باصره نور بصیرت

در دل

در دل اندوخته حاجی محسن ابن خواجه حیدر علی بهبهانی قافله سالار

ارباب یقین و سرخیل زمره سابقین و در مبادی حال در بلده طیبه

بهبهان سالها ملازم صحبت شیخ عبد الله بن صالح بحرینی رحمة الله

و رضوانه علیه که از مشاهیر علمای روزگار و فضلای عالیمقدار بود

بوده و بعد از آن در مشاهد مشرفه و سایر بلاد از فیض سایر علمای

عصر انواع استفاضه نموده و در فقه احکام دین بر طریقه متوسطه

ما بین اخباریین و مجتهدین که صراط المستقیم ~~است~~ ارباب احتیاط

و یقین است قدم ثبات استوار ساخته و اکنون سالهاست که رحل

اقامت در این مرز و بوم انداخته و رایت افادت و افاضت افراخته است

و مولانا را بصحبت شعر و سایر بطالات چندان رغبتی نیست اتفاقا

روزی در بعض مجالس منادمت این شعر بر زبان او جاری شد شعر

بهر کاری که همت میگماری نصرت از حق جو

که بر گنجشک دام افکندم و صید هما کردم

و فقیر چند بیتی باین سیاق تتبع نموده غزل

ز غم رستم دل از قید تعلق تا رها کردم

طراز خانه چون مسجد ز نقش بوریا کردم

زند صد بوسه بر اندام من خورشید تا خود را
خلاص از زیر بار منت بال هما کردم
گره چون غصه در دل داشتم در فکر خود سازی
شکفتم این زمان چون گل که پیراهن قبا کردم
نفس روح الامین در سینه میدزدید از خجلت
هزار آمین ملک میگفت چون او را دعا کردم

ملا محمد بن حاجی عبد الحسین سابق الذکر جامع فضیلتین علم و عمل و مبرا از هر گونه منقصت و خلل و در امامت مسجد گرگ قائم مقام والد ستوده سیر است حاجی محمد بن خواجه محمد علی عالی محقق نحریر و فاضلی صاحب تصنیف و تحریر در اثنای مباحثات شرحی بر استبصار و حاشیه مدونه بر شرح نخبه نوشته و رساله در تحقیق عصیر در غایت بسط و تنقیح ملا محمد بن حاجی میرعلی صراف گنجینه نفایس علوم و معارف و مخزن اسرار فضایل و لطایف در نهایت صفای ذهن و دقت طبع و وسعت فکر و در جمیع کمالات مشارک برادر بهتر سابق الذکر است ملا محمد تقی ابن استاد عبد الله سیمای تقوی از ناصیه اش ظاهر و انوار توفیق از مجامع احوالش ظاهر

ظاهر طبعش سلیم و ذهنش مستقیم است ملا محمد تقی بن نظر علی چیت ساز در نهایت حدت فهم و جودت ذهن و حسن ادراک و دامان ایمانش از آلایش مناقص پاک است ملا محمد حسین بن حاجی خضر سابق الذکر جامع کمالات صوری و معنوی و در فن طب و تنجیم دست تصرفش قوی است آقا محمد رضا بن حاجی نصیر بن حاجی رضا بن حاجی عنایت الله با حداثت سن کاملی حقیقت نهاد موفور الاستعداد است و از این سلسله است آقا طالب بن حاجی محمد بن حاجی زمان بن حاجی عنایت الله که در جودت ذهن و استقامت سلیقه و حسن فهم و حدت شعور و ادراک یگانه زمان است و در مبادی حال تمامی اوقات را مصروف اشتغال داشت و با مغنی اللبیب و مفاتیح و خلاصة حساب و مقال ثالث زیج که متعلق باستخراج است و شرح اقسرائی طب در کمال دقت از نظر گذرانید و در آن بین والد ماجدش از این سرای عاریت ارتحال و بسبب تراکم موانع و اشغال در سر رشته اشتغال آن ستوده خصال اختلال بهم رسید لیکن استعداد اصلی و صفای ذاتی و کمال فطری او بهیچ وجه خلل پذیر نیست و باندک التفاتی و ادنی نظری بقوت شعور ادراک مغامض امور می تواند نمود و الحال نظام این بلاد و صلاح اندیشی امور عباد

منوط برأی رزین و فکر متین اوست و ابن عم او ملا عبدالله بن حاجی
عنایت الله بن حاجی زمان در جمیع احوال با او شریک و انباز و در فن
طب دستش در ان است و ذهنش نکته پرداز است ملا محمد زمان
بن ملا محمد علی صحاف در مضمار کمالات سابق و در فن طب و تنجیم ماهر
و حاذق است و ملا نعمت الله برادر او و آقا علی رضای مذکور و حاجی
محمد امین بن حاجی فرج الله خیاط که از معارف ابرار و دانشمندان
فرخنده آثار است همگی از او استفاده علوم نجوم نموده اند و مبدای
انتشار این علم در اعصار لاحقه در این بلد از آخوند مولانا احمد خاتون
آبادی اصفهانی بود که در سال سی و شش ورود این بلد گردیده و این فقیر
برفاقت ملا علی نقی سابق الذکر خدمتگاری او را بر میان جان بسته
و آن حضرت با والد فقیر در مبادی حال در اصفهان شریک درس
و رفیق و با فقیر باقصی الغایه مهربان و شفیق بود رحمة الله و رضوانه علیه
ملا نادعلی بن استاد نقی شالباف در جمیع مکارم با یاران سابق
الذکر مشارک و مساهم است خواجه عبدالمجید زهرا فصیح صاحب
کمال و شاعری شیرین مقال بود و بالاصل شاگرد ملا کاسبی سابق
الذکر است و در مدایح واخشتو خان و حسین پاشای بصری و سایر
معارف آن عصر قصاید و مقطعات بسیار داشت که اکنون اکثر آنها

از میان

از میان رفته و غزلیات و منظومات بسیار از او در مجموعه ها موجود است
که از نسخه دیوان او که بنظر رسیده افتاده است و همواره با مشاهیر
شعرا مانند میرزا طاهر وحید و شفیعای اثر و میر نجات و نجیبای
کاشی و میرزا هادی شرر شیرازی و مخلصان و غیرهم هم طرح و هم
داستان بود و تا عهد حکومت بیژن خان معمر شد و در سال سبع و
شش وفات نمود و این غزل در دیوان او مذکور است غزل

دلا بگوشه عزلت نشین که جا اینجاست
مقام راحت و امنیت و رضا اینجاست

زکینه خلوت دل را مکن غبار آلود
که جای همنفس و یار و آشنا اینجاست

میان کعبه و دل امتیاز اگر خواهی
همین بس است که آن خانه و خدا اینجاست

لباس کعبه فیض است ظلمت شبها
مراد اگر طلبی قبله دعا اینجاست

در آ بحلقه افتادگان و فیض بخواه
که همچو خاک نجف خاک اولیا اینجاست

بود ز مرگ غم اهل حق زمانه وصل
چه شمع داغم از این زندگی بلا اینجاست
نمی نهیم چه خم پا برون ز میخانه
کجا رویم که بیت الحرام ما اینجاست
اجل ز ضعف تنم در نظر نمی آرد
خجل ز زندگیم در دو دیده وا اینجاست
بچشم زخم حسودان سپند میسوزم
بکنج فقر که آسودگی مرا اینجاست
ز طوف کوی تو زاهد نمیرود جائی
که کعبه و حرم و زمزم و صفا اینجاست

و حکیم نیشابوری را باین قافیه غزلی است مشهور است که اولش اینست

غزل

حریف دردی و صافی نه ٔ بلا این جاست
تمیز ناخوش و خوش میکنی خطا این جاست
ز فرق تا قدمش هر کجا نظر فکنی
کرشمه دامن دل میکشد که جا این جاست
بغیر دل

بغیر دل همه نقش و نگار بی معنی است
همین ورق که سیه گشته مدعا این جاست

و فقیر باین سیاق چند بیتی تتبع نموده

غزل

مرو ز بزم حریفان برون که جا این جاست
سعادت ابدی سایهٔ هما این جاست
حدیث خضر و سکندر فسانهٔ خراب است
فتوح هر دو سرا چشمهٔ بقا این جاست
مرو بزمزمهٔ عود و نغمهٔ داود
ترنم همه مرغان خوش نوا این جاست
رموز قصهٔ بلقیس از که می پرسی
در ابجد که ما هدهد صبا این جاست
مگو به بوالهوس اینجا ببند لب ز طلب
که آرزو دو عالم جدا جدا این جاست
شنیده ام از در و دیوار طور آزادی
که تختگاه شبان برهنه پا این جاست

دم پر هن از اسرار فیض خالی نیست

غنیمتی شمر این دم که پیر ما این جاست

مبین بغیر که غیر از خیال باطل نیست

بخود ببین تو که مرآت حقنما این جاست

نشان کعبه ندیدم در آستانه دوست

اگر غلط نکنم خانه خدا این جاست

فقیر بی ثمر است این خرابه گردیها

سر ار جیب کشی گنج مدعا این جاست

والهی آقای مشتاق از طایفهٔ قزلباش حکمی باز ایرا معاصر و معارض بود و با یکدیگر لطایف شاعرانه داشتند که فیما بین مردم مشهور است

و وفات مشتاق در عهد حکومت اول عبدالله خان بود و در وقت سکرات این رباعی بر زبان او جاری شد و وصیت نمود که بر سر قبر او بنویسند

رباعی

روزی که بحشر دادخواهی است مترس

چون کار برحمت الهی است مترس

گر مهر

گر مهر علی است ناخدایت بخدا

هر چند که کشتیت تباهی است مترس

واین دو شاعر هر دو بلاعقب رفتند و بعد از ایشان حاجی نقدعلی بن استاد رجب قلاس شهرت نمود واو مردی درویش قانع مجرد بود واکثر عمر خود را بسیاحت گذرانیده بود و از معاشرت اهل دنیا نهایت اجتناب واحتراز داشت واین فرد مطابق حال خود گفته شعر

کشت ما از ابر و پیوسته سیر آب خداست

دانهٔ ما چون زمرد سبز از آب خداست

وله

دلی چون غنچه خونین از غم آن سیمتن دارم

گریبان چاک از دست همان گل پیرهن دارم

بود همچون نمک بی قدر در دکان حلوائی

بر آن شاهد شیرین سخن شوری که من دارم

واورا با حاجی حیدرای شیرازی ساکن شوشتر مطایبات و معارضات بود واین هر دو بعد از واقعهٔ الله داد بسهل فاصله ایضا بلاعقب وفات نمودند والحال از آن طبقه کسی که باقی مانده ملا موسی بن ملا میرزا قلی بن

ملاموسی است و او در مبادی حال در مدارس اصفهان با والد این فقیر
شریک حجره و یگانه بود و در شوشتر در عداد طبقهٔ مذکورین عبارت
علوم اشتغال داشت و بعد از آن تتبع طب و شعر نمود و در ایامیکه
محمد علیخان نژاد بن اصلاغان والی فارس بود وگاهی که بنظم شعر اقدامی
می نمود ملاموسی با او هم طرح و هم داستان بود و نژاد را غزلی مشهور است
که مطلعش اینست

غزل

تیر مژگان میزند رگ نشتری در کار نیست
عاشقم بیمار هجرم بستری در کار نیست

وشعرای عصر از کل بلاد فارس و عراق تتبع نمودند و فقیر نیز چند بیتی
نظم نموده

جوهر مردان حق را زیوری در کار نیست
در کف شیر ژیان انگشتری در کار نیست

نیست با رخت تعلق حاجت روشن دلان
شمع بزم طور را طشت زری در کار نیست

خانه بردوشان ز آیین بخیلان فارغند
خانهٔ زین را نه دربان نی دری در کار نیست

تارک

تارک ناکی مشو دمنت پذیر از تاج کی
شمع را چون شعله زیب افسری در کار نیست

چند سرگردان بمانی بر سر سامان راه
راه عشق است این نه سامان میبری در کار نیست

چند از هر رطب و یابس میکنی بارت گران
جز لب خشکی و مژگان تری در کار نیست

عشق پاکان را بحق معراج قرب آمد فقیر
مذهب عشاق را پیغمبری در کار نیست

چون قامت رعنای شاهد معنی را در سطر از نظم زیبی تازه و چهرهٔ
دوشیزهٔ مدعی را لفظ موزون بمنزلهٔ غازه و کلام منظوم در شگفتن
خاطر چون نسیم قبول و قوت حافظه آن بغایت سریع القبول است
لاجرم این بی بضاعت احیانا جهة تشحید اذهان ناظران و ترطیب
دماغ حاضران و تمرین خاطر و تسهیل حفظ بحسب اقتضای حال
بعنوان ارتجال بعض نکات ادبیه را بصورت مقطعات در نظر
افروختگان شمع شعر بجلوهٔ ظهور در آورده و جهت انموذج پاره
از آنها با اجوبه در این فصل ایراد نمود

قطعه

بصحرا شدم دوش نزهت کنان
بدیدم بخلوتگه بوستان
سه زن حلقه زن همچه خیل پری
بآیین دلداری و دلبری
یکی روزه دار و یکی در نماز
یکی با جوانی براز و نیاز
نشسته دل آسوده از هر گذر
که ناگه جوانی در آمد ز در
دوراگشت باطل صلوة و ~~صیام~~ صیام
سوم گشت بر شوهر خود حرام
شود لطف حق رهبر آن خبیر
که این شبهه را حل کند از فقیر

جواب للمولی محمد بن الحاج مهر علی

خرد گفت با من که آن نوجوان	که آمد ببر حلقهٔ آن زنان
بدی شوهر آن زن عشوه گر	که بودی دل آسوده از هر گذر
ولی حضرت قاضی دین پناه	که او را ز هر سو بحق بود راه

زنقرر

ز نقرر جمعی رفیقان او	که باز آمدند از سفر دون او
محقق شدش فوت آن نوجوان	که در راه وا مانده از همرهان
پس از عده داده به عقد جدید	بشوهر زن آن جوان سعید
پس آنگاه از مال آن نوجوان	باجرت گرفته دو زن زان زنان
ز بهر صلوة و صیام قضا	که تا حضرت حق شود زو رضا
برفتند در خلوت بوستان	نشستند آسوده دل آن زنان
یکی بود از بهر او روزه دار	یکی از پی فرض پروردگار
سوم نازنین دلبر عشوه ساز	پی زوج ثانی براز و نیاز
که ناگه در آمد جوان زنده سر	فکندند آن حیله بر او نظر
دوراگشت باطل صلوة و صیام	سوم شد باین زوج ثانی حرام
منم بندهٔ انتهاب العلوم	که از ذهن او نکته ها چون نجوم
شود طالع روی عالم تمام	ببر داز داز تیرگی والسلام

قطعه اخری

دوش میرفتم بمسجد بهر فرض کردگار
نکتهٔ دیدم عجب از مفتیان حق شعار

زوجهٔ وقت سحر بر شوهر خود شد حرام
شد حلال آن دم که شد خورشید تابان آشکار
ساعتی نگذشت از آن و بار دیگر شد حرام
بار دیگر شد هم حلال آندم که شد نصف النهار
چون نماز دیگر آمد بار دیگر شد حرام
بار دیگر شد حلال آن زن بوقت استتار
وقت خفتن چون در آمد بار دیگر شد حرام
نوبت آخر بتحریم مؤبد شد قرار
این همه تحریم و تحلیل های پی از چه رواست
بی طلاق و بی عتاق و بی لعان و بی ظهار
فرض این صورت بسی گر دیده مشکل بر فقیر
حل این مشکل نما ای مرشد کامل عیار
جواب للحاج علی ابن الحاج صبر علی
طفل ابجد خوان فکرت با صدادی شد روان
در دبستان تعلم بهر تحصیل کمال
دید میگفت از ره دانش معلم نکته
با خردمندان مکتبخانهٔ فهم و خیال
شد

شد نخست از مدح و از تمجید او شکر شکن
بعد از آن برخواند چون طوطی مسلسل این مقال
بعد فرض کفر اصلی از برای مرد و زن
حل ـــ این مشکل باین یک قطعه میآید بیال
از دو اسلام زن و مرد و ز کفر هر یکی
بین اسلامین هر یک با رضاعی در مآل
این همه تحریم و تحلیل پیاپی رو نمود
بی نکاح و بی طلاق ای مرجع اهل سؤال
(اوصاف قلیان بطور لغز)
قطعهٔ آخری
نکته دانی صبحدم گفتا بمن کای دوستدار
بو العجایب لعبتی یکدم مرا باید بکار
پیکرش باید بهیای شکستن همچه دال
یا چه عهد دوستان این زمان نا استوار
عارضش افروخته چون برگ گل در بوستان
قامتش موزون و رعنا همچه سرو جویبار

ناز پروردی چه جان نازک میانی همچه عمر
دولت آن باشد که بی‌چون دل آید در کنار
همچه گلبرگی که از خاک غریبان سر زند
لاله‌اش یا چون دلم باشد سراپا داغدار
زنگهای کهنه و نو در دلش باشد نهان
رویش همچون آئینه از یکنفس گیرد غبار
گردد از باد صبا همچون دل عاشق ملول
میشود از آتش تر تازه چون رخسار یار
جلوه‌گر چون ماه تابان می‌نماید ساده رو
گاه آرایش دهد خود را بشکل آن نگار
گاه تنهائی شود افسرده چون فصل خزان
گاه عشرت میشود خرم‌تر از فصل بهار
گاه از بی همدمی خاموش گردد از سخن
گاه دیگر میزند چهچه به از بلبل هزار
گاهی از نخوت نمی جنبد ز جا مانند خم
گاه دوران بر حریفان میزند پیمانه وار

محرم

محرم خلوت سرای نازداران همچه شمع
مطرب بزم حریفان همچه رود میگسار
مونس غمگین دلان سرمایهٔ بی حاصلان
همدم ژولیده حالان بی طلال و بی نقار
از وفا میسوزد از بهر عزیزان چون سپند
چونکه می‌آرد برون از سینه دود وا زدمار
همدمش گاهی کند ادراک اسرار الیقین
گاه دیگر میرود از خود چه مستان از خمار
مایهٔ وجد و سماع عارفان اهل ذوق
آتش جوش و خروش صوفیان حق شعار
بیگناه و بی جریمت از گلویش میکشند
هر زبانها قصه‌اش چون قصهٔ منصور ودار
این سخن پایان ندارد چون غم و درد فقیر
اینکه گفتم رایگان حاضر اگر داری بیار
این چنین حیرت مرا افزوده از این نظم پیر
رفع این حیرت نما ای مرشد کامل عیار

واین قطعه را موزون طبعان جوابها بسیار گفته اند وجهت اختصار بر
نقل دو جواب اقتصار می نماید جواب ملا فتح الدین بن ملا کرم الله ابن
ملا فتح الدین بن ملا صالح بن درویش شمس مدرس مسجد جامع
قلیا نزا بعنوان لغز بنظم بیان نموده

ای جنابت از کمال وفضل خورشید اشتهار
وی بمیزان حقیقت دانشت کامل عیار
حایط ملت ز پشتیبانیت محکم چه کوه
وز وجودت کرسی دین و شریعت پایدار
ای زبان حکمت آموز تو مفتاح العلوم
وی بیانت از معانی درّ انوار بحار
نخبهٔ اهل جهان در جمع اخلاق نکو
تاج فرق اهل فضل و مقتدای روزگار
قرة العین اعاظم قطب ارباب یقین
قبلهٔ اهل سلوک وصدر بزم افتخار
لعبتی را کت قلم کردی بوصفش دُرفشان
رتبه ها افزودش از این قطعه نظم زرنثار

طرفه

طرفه این باشد که در وی با وجود یک مزاج
عنصر اضداد را باشد یکا یک سازگار
خاصه طبع بلغمی را مانع از فربه شدن
تا نه بیند جانش از سنگینی جسمش فشار
طبع خونی را دمادم از دمش فیض دگر
مسکند مسدود دودش راه خلط ما و نار
طبع صفرا را بهر طینت صفای لازم است
وین عجب کان دود بنشاند بخار آن شرار
طبع سودا را موافق باشد از حیثیتی
چون دوم مشرب گردد بزمی بهم گرد دیار
قهوه و تریاق را دارد برادر خواندگی
این سه باهم میشوند اکثر بیک مجمع دچار
صبح و شب الله رسرا و از برای همدمست
هیچکس را این قدرها نیست سوز اعتبار
قالب روح مثالی را نباشد اعتبار خلاف
دارد اما این بقالب اختلاف بیشمار

نسبتی دارد بیزم باده پیمایان درست
نشأه و جام و صراحی آب تلخ پر خمار
باد یارب سازگار طبع آن عالی جناب
تا بود دور و دوام گردش لیل و نهار
بلبلش از این طول سخن ضیق النفس بار آورد
ختم کن بهر اجابت در دعا دستی برآر
یارب این ذات مقدس را که باشد کان علم
یارب آن بحر معانی را که باشد مایه دار
یارب آن گلزار معنی را که دارد رنگ و بو
یارب آن ابر کرامت را که باشد فیض بار
از زوال و از نکال و از بلا و از فتن
در پناه لطف عام خویشتن محروس دار

جواب آقا قاسم رأفت برادر آقا جواد
وزیر سابق الذکر

ای چه صبح صادق انفاست دمادم فیض بخش
وی طراوت ده بگلزار سخن چون نوبهار
حکمة العین

حکمت العین اشارات شفابخش قلوب
چشمه سار خاطرت قاموس معنی را بحار
از معانی در بیانت هر زمان طرحی بدیع
منطقت را از مطالع لمعها خورشید وار
چون عرض بر جوهر ذات تو قایم هر کمال
چون عدد حد کمالات برون از انحصار
گاه استدلال قولت حجت اهل کلام
وقت برهان هندسی را بر وجودت افتخار
همدمی و مرده خواهش آنکه در هم صحبتی
یکزبان باشد بیاران سخندان خانه وار
قابل این وصف نبود در جهان جز یک صنم
کان بود در این صفت مطلوب خلق روزگار
با همه شاه و گدا یکسان انیس است و جلیس
همنفس با مرد و زن هم صحبت لیل و نهار
روز سرسوزی شعارش با دماغ آشفتگان
مونس سوداییان عشق در شبهای تار

بی رفیقان خشک لب چون بلبلان در فصل دی
با حریفان در نواسنجی چه دستان در بهار
وضع او با عاشقان یکسر شبیه
بر سر آتش دود در دل عارضش زار و نزار
نزد ارباب بصیرت همچه کشف اهل حال
از صفا چون آب گوهر باطن او آشکار
نشأه اش چون باده سرشار هنگام خیال
چون شراب وصل جانان مستی آن بی خمار
یک نفس بی همدمان او را نمی باشد سکون
یکزمان در بزم بی یاران نمیگیرد قرار
تلخیش مطلوب همچون تلخی ماء العنب
تندیش مطلوب همچون تندی دشنام یار
پیش اهل فضل مانند نماز جمعه است
در جواز و حرمت آن اختلاف بی شمار
صندلی سیمای او در دسر غم را علاج
درد دندان را ز دودش ستم قاتل همچه مار

بی وجودش

بی وجودش انجمنها را نباشد زینتی
محفل از فیض وجودش رشک صحن لاله زار
راقم انسب آنکه از این گفتگو دم در کشی
در بر عالیجناب سید والاتبار

فصل سی و چهارم ۳۴ در اوایل هذه السنه ست و تسع فیما بین مشایخ آل کثیر
شقاق و نفاق بهم رسید و اکثر ایشان از طور سلوک شیخ سعد ناراضی
و گله مند گردیدند و رئیس ایشان شیخ ناصر بن کریم بن ناصر بن خنیفر
بود و او مردی عاقل با تمکین است و بلطایف تدبیر چنان کرد که اکثر
بنی اعمام و عشیره حتی شیخ مطلب برادر شیخ سعد را با خود متفق ساخت
و چند روزی مصلحین خیر اندیش تسکین آن فتنه نمودند و چنان شد
که التیام و موافقت فی الجمله ما بین ایشان دست بداد و رفت و آمد
رسمی با همدیگر می نمودند لیکن کینه ها باقی بود و در فتنه رفته بتطاول افتاد
و شیاطین الانس در کار افساد بودند و ماده بحدی غلیظ شد که
دیگر قابل اصلاح نبود لاجرم نایره جدال و قتال اشتعال پذیرفت
و طرفین هر یک علیحده از حاکم و اعیان شوشتر استمداد نمودند و
مردم از امداد ایشان احتیاط و مصلحت در آن دیدند که خود را

بان فتنه آلوده نسازند و چنان کردند و بین الطرفین جنگها قایم شد
و در آن معارک شیخ طعان برادر شیخ ناصر و شیخ سلامه بن حرب
برادرزادهٔ او مقتول گردیدند و این معنی باعث زیادتی اصرار شیخ
ناصر و موافقان گردید تا آنکه جنگ سلطانی واقع شد و شیخ سعد
مغلوب و در معرکه دستگیر گردید و اولاد و اعوان او متفرق گردیدند
و چند روزی او را در خانهٔ شیخ عبدالله بن رملی بن مساعد که عمزادهٔ
بلاواسطهٔ او بود نگاهداری و بعد از آن رخصت انصراف دادند
و با اهل و عیال روانهٔ محال آل خمیس گردید و منسوبان و متعلقان
با او ملحق گردیدند و شیخ مطلب برادر او نیز باو پیوسته در آنجا
متوقف میباشند و مشیخت آل کثیر بدون منازع و مخاصم بشیخ
ناصر مذکور قرار گرفت و اهالی شوشتر و دزفول حکومت او را
قبول و مراسم تسلیم و انقیاد معمول نمودند چون مهر علیخان سابق
الذکر برابطهٔ که با شیخ ناصر داشت تو بحال گردید از قلعهٔ سیدیار کرم
تا آنوقت در آنجا متوقف بود ارادهٔ دزفول و شیخ ناصر امداد و
اعانت نمود و موافقان که در اصل بلد داشت و تا آن زمان ساکن
بودند بحرکت در آمدند و عباس قلیخان در محلهٔ خود محصور گردید

وبالاخره

و بالاخره باستصواب حاجی حسینی آقا بن حاجی صوفی که از معارف
مصلحون حقانیت کیش است و سایر خیرخواهان رأی بارتحال قرار
داد و با اقارب و مخصوصان بمحل کاوند که منجملهٔ املاک مسعود شاه است
انتقال نمود و ولایت دزفول بدون منازع و مخاصم بمهر علیخان
مسلم گردید و اتحاد در اوایل این سال فیمابین محمد رضاخان و سید
فرج الله سابق الذکر بکدورت و ملال بهم رسید و بسعایت مفسدان
روز بروز غلیظ تر گردید و هر چند مصلحون وساطت نمودند مؤثر
نیفتاد تا چنان شد که سید فرج الله از خانهٔ اصلی خود که در محلهٔ
موگهیان و نزدیک بخانهٔ محمد رضاخان بود بمحلهٔ کرکر انتقال نمود
و اهل آن محله متعصب افتاده مراسم خدمت بتقدیم رسانیدند و
چون معارف آن محله را با شیخ ناصر و برادران از قدیم الایام روابط
اختصاص مؤکد بود و بحکومت او قوی حال بودند جمعیت نموده
دفعة از جای خود حرکت و بطرف خانهٔ محمد رضاخان یورش نمودند
و موافقان از این محله نیز موافقت نمودند و محمد رضاخان مضطرب
شده از یاران و یکجهتان که با ایشان نهایت حسن ظن و اعتماد داشت
استمداد نمود و چون امدادی بعمل نیامد مأیوس گردیده اهل و

عیال را بخانهٔ حاجی قاسم باغبان فرستاده وخود با رفقا ومخصوصان
اردو بولرهٔ مقام از شهر بیرون رفتند ودر آن شب خود را بمحلهٔ شاهولی
رسانیده واز آنجا روانهٔ حضور شیخ ناصر گردیدند وآخر بدزفول
انتقال نموده ودر آنجا متوقف میباشد وولایت شوشتر بدون
منازع ومخاصم بسعید فرج الله مسلّم گردید وهمهٔ این وقایع در ماه
ذیحجه مقارن رجعت مشتری در سرطان اتفاق افتاد وایضاً در این
سال علی مردان خان بختیاری سابق الذکر با جمعیتی که از عجم وعرب
فراهم آورده بود روانهٔ بلاد کرمانشاه وفیلی گردید وکریم خان
زند از اصفهان بقصد او حرکت نمود ودر حوالی کرمانشاه تلاقی
فریقین وجنگ سلطانی بینهما وقوع یافت وشکست بر علی مردانخان
افتاده اکثر سپاه او مقتول ومجروح گردیدند واز جملهٔ مقتولین
آقا قاسم شلع سابق الذکر که از دزفول با ایشان رفیق شده بود
وبعد از این شکست علی مردان خان با معدودی خود را بحدود
بغداد درسلیه شد واز آسیب تعاقب طایفهٔ زند وارهانید
وقبل از آن بتواتر خبر رسیده بود که در عراق عرب شخصی
پدید آمده سلطان حسین میرزا نام وخود را به بنوّت منسوب
بنواب

بنواب کامیاب شاه طهماسب می نماید ومصطفی خان شاملو بیگدلی که
از قدیمان دولت صفویه واز اواخر عهد دولت نادری در آنجاها
متوقف بود تصدیق نسب او نموده وسلیمان پاشا حاکم بغداد مراسم
لازمه معمول داشته وچون علی مردانخان باو پیوست ارقام وفرامین
ملاطفت آمیز مشتمل بر استمالت خلایق ودعوت رعایا در بردستان
بسلوک شاهراه انقیاد بجمیع معارف این حدود صدور یافت وسجع
نگین او این بود سجع:

داند ز شاه مردان فرمان حکمرانی ٭ بر جملهٔ ممالک سلطان حسین ثانی

ومحل مهر وثبت پروانچیان وسایر خصوصیات همگی بدستور ارقام پادشاهی
ومتعاقب آن نیز خود حرکت وبعد از ورود بمحل بیات منجمله محال فیلی
بختبه ارقام متواتره متضمن خبر قرب ورود وفرمایش سیورسات و
سایر مصالحی که جهت مصرف عساکر ضرور بود ارسال داشتند و
چون از شیخ ناصر وسایر مخاطبین بروفق خواهش جواب صادر نشد
از آنجا عنان عزیمت بجانب قیلاب فیلی معطوف نمودند وعلی مردانخان
جهت تهیهٔ اسباب وتدارک ملزومات سلطنت پیش افتاده در این
روزها وارد بلاد بختیاری ومشغول جمعیت وایلجاری است مصرع

تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

فصل سی و پنجم ۳۵

شیخ ناصر در اوایل اقتدار خود وارد شوشتر و در خانهٔ سید فرج الله نزول نمود و حاجی نظرعلی بن حاجی محمد امین فقیره را که از مخصوصان محمد رضاخان بود محبوس و مبلغی کلی مصادره نمود و بعد از یافت آن وجه شیخ ناصر روانهٔ منزل خود گردیده حاجی نظرعلی در خانهٔ سید فرج الله همچنان محبوس بماند و منسوبان او جهت استخلاص او بمیرزا عبدالله سابق الذکر توسل نمودند و میرزا عبدالله چندین نوبت بالمشافهه و غایبانه شفاعت و درخواست رخصت او از سید فرج الله نمود و سید فرج الله ببعض معاذیر در آن باب تأخیر نموده این معنی سبب نقار خاطر میرزا عبدالله گردید بنهایت رسم دید و بازدید و رفت و آمد و سایر رسوم ظاهره بینهما برقرار بود تا آنکه نیم شبی حاجی نظرعلی فرصت یافته از مجلس گریزان و بزحمت تمام افتان و خیزان خود را بخانهٔ میرزا عبدالله رسانید و میرزا عبدالله بزبان ملاطفت او را دلداری و نزد خود نگاهداری و بنحوی که لایق ارباب مروت بود او را پرستاری و غمخواری نمود و در ساعت که این خبر انتشار یافت موافقان که تا آن زمان بعضی در شکنجهٔ جفا و بعضی معتکف زاویهٔ

زاویهٔ اختفا و جمعی ملتزم طریقهٔ مدارا و سکوت و گروهی از افسرده‌گی و بیهوده و فرتوت بودند متظاهر گردیدند و چنان شد که اکثر محلات دستوار بعض محلات که گرههٔ همراهی و همزبانی و بقسم قرآن مجید عهد و پیمان نمودند و چون شیخ ناصر از این واقعه خبردار گردید مکتوبی خشونت آمیز در کمال تهدید و نهایت تأکید و تشدید بمیرزا عبدالله فرستاد و او را از نگاهداشتن حاجی نظرعلی منع بلیغ نمود و ایشان اعتنا ننموده بر رأی خود اصرار نمودند و مکاتیب محبت آمیز مشتمل بر عذرخواهی مقدمات گذشته و تقاعد از اعانت و امداد در اول وهله محمد رضاخان در دزفول فرستادند و او را بآمدن شوشتر تکلیف و ترغیب نمودند و مشارالیه ابتداءً علیقلی بیگ پسر خود را با جمعی دزفولی روانه نمود و شب وارد شده علیقلی بیگ در خانهٔ خود منزل نمود و همراهان را در خانه‌های متعدد در همان محله نزول فرمود و سوبها و سنگرها بساختند و سید فرج الله مردم خود را مأمور نمود که آنچه از سوبها و سنگر در دسترس بود خراب کردند و دو روز بعد از آن محمد رضاخان خود وارد شهر گردید و سید فرج الله در ساعت جمعیت نموده بر او یورش نمود و محمد رضاخان مجال توقف ندیده خود را بخانهٔ میرزا عبدالله

رسانیدو خانهٔ خان با اکثر خانه های آن محله بجاروب غارت از چرک
جیفهٔ دنیا پاک گردید و آتش فتنه بنحوی اشتعال پذیرفت که در ازمنهٔ
سابقه هرگز معهود و معمول نبود و طرفین شب و روز بمحافظهٔ ثغور و
حدود بتوپ و تفنگ مشغول و هر روزه جمعی مقتول و مجروح میگردیدند
و سید فرج الله و شاه مرادخان سابق الذکر که با او رفیق شفیق بود و
ابراهیم بیگ گندزلو منجملهٔ شاه مرادخان مذکور و حاجی محمد علی بن
ملا کاظم و جمعی دیگر در اوایل این فتنه بآسیب گلوله مجروح گردیدند و
باین سبب آثار ضعف در جانب ایشان بظهور رسید و مقارن این
حال شیخ ناصر با اکثر مشایخ آل کثیر بتقویت ایشان وارد ولایت
و چندین روز بخصوص تسکین این فتنه توقف نمودند و مؤثر نیفتاد
و هیچیک از طرفین از سخن اول خود بهیچ وجه تنزل ننمود تا آنکه شیخ
ناصر با رفقا بنا خوشی از شهر روانه شده بعد از دو سه روز خانهٔ
کوچ عرب را بمحاصرهٔ شهر کشانید و محل عقیلی را از تصرف میرزا
عبدالله انتزاع و مردم خود را بضبط آن موکل گردانید و املاک
محمد رضا خان را که در خارج بلد بود خراب و اشجار را مقطوع
و اتلاف بقول و زروع نمودند و مضمون انّ البلایا اذا نزل بقوم

عم الصالح

عم الصالح و الطالح از شرار این آتش هزار بیگناه سوخته و درد مصیبت
در دل اندوخته و بترکتاز اجلاف اعراب همگی املاک و مزارع خراب
و محصول ارباب در یأس و اضطراب و موافقان و مخالفان و کسانیکه
مطلقا ربطی و رجوعی باین امور نداشتند همه با یکدیگر بر حاصل حرمان و دشمنان
متحیر در چارهٔ این کار بی سامان و علاج درد بیدرمان و چون موافقان
محمد رضا خان این اوضاع مشاهده نمودند و دانستند که زیاده اصرار بیمعرفه
و موجب ندامت است بجانب سید فرج الله میل نمودند و فرستادگان
ایشان در جزو عهد و میثاق گرفتند و محمد رضا خان احتیاط نموده
از خانهٔ میرزا عبدالله بیرون آمده بخانهٔ سید عبدالله بن سید محمد تقی
مستوفی انتقال نمود و روز دیگر رای بر آن قرار داد که انجام این مقدمه را
برای آقا طالب سابق الذکر تفویض نماید و آقا طالب تعهد انجام آن بر وجهیکه
متضمن مصلحت وقت باشد نمود و چون محمد رضا خان مطمئن خاطر گردید
بخانهٔ آقا طالب نقل مکان نمود و در همان روز آقا طالب روانهٔ حضور
شیخ ناصر و در معاودت شیخ عبد علی بن رملی و شیخ علی بن مطلب بن
حسین بن علی بن عنیفق و شیخ سالم بن حرب را همراه آورده که محمد رضا
خان را با اعزاز و احترام و اطمینان تمام از شهر بیرون برده بخانهٔ شیخ ناصر

رسانیدند و لشفاعت آقا طالب تقصیرات مردم دستو و سایر موافقان را
بعفو مقرون داشته و در همان روز برفاقت محمد رضا خان کوچ نموده و مردم
از مضیق محاصره بیرون آمدند و فرمان فرمائی بلد کما کان بسید فرج الله
استقرار یافته ضعفا و فقرا از درد سر منازعه رؤسا فارغ گردیدند
و مدت این جنگ و جدال سی و سه روز بود و مقارن استقامت مشتری
ز و نشست و عدد مقتولین از معارف وغیرهم قریب بهشتاد بود و
هرچند بر وفق آیه کریمه واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة
بر قاطبه سکنه این مرز و بوم آسیب این قضیه عموم داشت نهایت
بهره راقم این سطور از مکاره و متاعب این فتنه پر شور زیاده از دیگران
بود اجامره و اوباش در چارسوی خانه چون خیل مور و در و دیوار
کاشانه از آسیب گلوله پر سوراخ تر از آشیان زنبور شب تا صباح
از صدای طبل جنگ و نعره توپ و تفنگ مرغ خواب از آشیان
چشم پریده و تیغ ستیزه سوبه داران رشته مجالست احباب و
رفت و آمد اصحاب اطیاب را بریده مدار صحبت بر هم نشینی سیاه
و چه یک و لهو الحدیث مکالمات ایشان ناخوشتر از آواز دهل زدیک
القصه بعد از طی مقدمه بچند روزی آقا طالب جمعی کثیر از اعزه و
اعیان را

اعیان را با خود متفق ساخته و بجمعیت تمام بخانه شیخ ناصر رفته استدعای
محمد رضا خان نمودند و شیخ ناصر با جمعی از عشیره مرافقت نموده بکوکبه تمام
نواب عالی را داخل ولایت نمودند سید فرج الله و موافقان در هر باب
متابعت رأی او را بر خود التزام نمودند تا غره شهر رمضان سنت و
ستین بدین منوال بود و بعد از آن خلف و شقاق تجدد یافته و وقایع و
سوانح بسیار رو داده که قابل تحریر نیست حق سبحانه و تعالی همگی
را براه خیر هدایت و از شرور شیاطین الانس و الجن حراست و
حمایت نماید بمحمد و آله **فصل سی و ششم ۳۶** خواجه ابوتراب بن
خواجه علیخان بن حاجی نجم الدین بن خواجه علی نقاش و ملا هندی بن
خواجه صادق بن استاد محمد تقی قواس از اهل عصر هر دو لطیف الطبع و
موزون خیال و از ادراک معانی دقیقه و ابداع انواع نظم از غزل و قصید
و مثنوی وغیره بهره تمام دارند و با وصف اشتغال بمشاغل دیگر
و مصروف بودن اکثر اوقات ایشان باکتساب معیشت و عدم
تردد بمجالس شعرا و علما و سخنوران بحسب استعداد ذاتی و قابلیت
فطری قدرت ایشان در این فن از هرگونه سفسطت عاری و تهذیب
اخلاق بر وجه کمال نموده اند و همواره طریقه مجاورت و مواسات و

وموافقت ومواخات بینهما مسلوک و در عمی و در کسب و کار با یکدیگر
مشارک ومساهم می باشند و از خواجه ابو تراب است مثنوی چهار
درویشان - واین قصهٔ شیرین مشتمل بر لطائف و نکات بسیار و ملا
هادی را در مدایح اهل بیت وبعض سادات عصر قصاید متعدده است
از آن جمله قصیدهٔ در مدح حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
مطلعش این است

خاطری دارم پریشان چون سر زلفین یار
سینهٔ آتش فشان مانند حسن تابدار
چهرهٔ گاهی چه رنگ عاشقان مستمند
همچه چشم فتنه انگیز ان تنی بیمار و زار

وقصیدهٔ دیگر ایضا بمدح آن سرور بهمین بحر و قافیه با تجنیس قافیه
وقصیدهٔ دیگر به تتبع قصیدهٔ استاد انوری که متاخرین اکثر تتبع نموده اند
مطلعش اینست -

قصیده

تیره روزم بسکه من از ظلمت بد اختری
پلیش چشم من سها دارد فروغ خاوری

بسکه

بسکه رنجورم من از آسیب الام زمان
حنظل اندر کام من دارد مذاق شکری
رشتهٔ اوضاع من گر دیده سر تا سر گره
تا بم از بس دست جور چرخ چنبری

وقصیدهٔ در مدح حضرت سید الشهدا علیه السلام در تتبع قصیدهٔ
مشهورهٔ خلاق المعانی کمال اسمعیل اصفهانی وقصیدهٔ به تتبع مولانا
فیاض رح در مدح حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مطلعش اینست

قصیده

دمی که باز کنی از لب ای نگار گره
بکار قند فروشان فتد هزار گره
من وصبا تو پریشان مساز و سر گردان
خدای را مکش از زلف تابدار گره
ز بسکه از پی داغ تو گشته ام بجهان
فتاده است بپای من آبدار گره
نه مردمک بود آن دیدهٔ که در چشم
نگه بر او شده از طول انتظار گره

وفقیر چند بیتی بآن سیاق چند بیتی منظوم نمود

صبا کشد چو از آن زلف مشکبار گره
زند ز شرم بناف آهوی تتار گره

شمیم پیرهن یوسف است پنداری
گشاده است ز بند قبا نگار گره

نسیم صبح چه بوی بهشت روح فزاست
مگر ز چاک گریبان گشاده یار گره

مشام جان شود از نکهت تو عطر آمیز
ببوی طره گشائی ز دل هزار گره

مگر ز بوی تو در دیده است گلبن باغ
که بسته است بپای خود استوار گره

ببوی تست که در هر صباح فروردین
ز رخت غنچه کشد باد نوبهار گره

بیاد تست که آواز نغمهٔ دف و نی
زند بباد بعنوان یادگار گره

رسید مژده وصل و هنوز میترسم
که نارسائی بخت افکند بکار گره

لبم ز هم نگشاید چه بلبل تصویر | دلم ز بسکه بخون خورده غنچه وار گره

فقیر

فقیر نظم تو در نظم دیگران رسواست
چنانچه در صف لولوی آبدار گره

و روزی در بعضی مجالس منادمت ملا هادی این رباعی را بر فقیر
خواند

بر درگهت اکثر ارباب سخن | قسمت شده چون ناصیه و سای من
از مکرمت تو توقع آن دارم | سازی بتخلص تو مشهور زمن

وفقیر این رباعی بر خواند

نظم

ای تیر فلک تراست پیوسته بکیش | برجیس کمان نهاده است در پیش
آوازهٔ زه تر از هر گوشه بلند | قواس بود تخلص بی کم و بیش

وشیخ ابوالمفاخر زائر را قصیده ایست مشهور مصدر بوصف طلوع
نیر اعظم که مطلعش این است

بال مرصع بسوخت مرغ ملمع بدن
اشک زلیخا بریخت یوسف گل پیرهن

صفحهٔ صندوق چرخ گشت نگونسار باز
کرد برون مار صبح مهرهٔ مهر از دهن

صبح مسیحا نفس از ره بام آمده
ساغر زرین بچنگ چون صنم سیم تن

وشعرای متأخرین بسیار تتبع نموده اند از آنجمله خواجو کرمانی و
افتتاح بوصف طلوع و بعد از آن وصف غروب نموده مطلعش این است

قرطهٔ زرچاک زد لعبت سیمین بدن — اشک طلع فشاند شمع مرصع لگن
صبح برآمد زکوه دامن اطلس کشان — چون نفس جبرئیل از گلوی اهرمن
سالک دل یافته نکهت روح القدس — چون نبی یثربی بوی اویس قرن

وملا هادی را در وصف حسنین صلوات الله علیهما قصیدهٔ طولانی است
که اختتام بمدح حضرت امام رضا ع و یکی از سادات عصر نموده و در وصف
صبح و شفق و طلوع و غروب معانی بدیعه و مضامین لطیفه بکار
برده و فقیر نیز چند بیتی تتبع نموده

رایت اقبال دوحت والی ملک ختن — راجهٔ ظلمت شکست هیچه سپاه پشن
بازنمود راست کرد حشمت او آفتاب — بی خبر از سمت چین زد بجهان تاختن
بیجن خود را زچه چرخ ببالا کشید — تا کشد از پشت کوه تیغ بر این انجمن

فصل سی و هفتم ۳۷ در سال شصت و هفت که منازعهٔ محمد رضا خان
وسید فرج الله اشتداد و زمان آن امتداد بهم رسانید انواع محنت
وبلا

وبلاد در داخل و خارج استولا استیلا یافت و فتنه ها بر پا شد وجمعی بسیار
از معارف وغیره ناچیز گردیدند از آنجمله میرزا عبدالله سابق الذکر
اضطرارا بسمت بختیاری مسافرت و در آنجا مریض شده معاودت نمود
و بسهل فاصله وفات یافت و میرزا ابراهیم برادر میرزا عبد الباقی در
اثنای محاربات بآسیب گلوله مقتول گردید و حاجی نظر علی نقیره را
برادر او خواجه ابوالحسین باغوای معاندان مقتول نمود و حاجی
محمد بن ملا کاظم بمعاندت سید فرج الله احداث فتنه نمود و حاجی محمد
وحاجی محمد علی و ملا رفیع الدین پسر او هر سه در آن فتنه بقتل رسیدند
و بازماندگان ایشان همه اسیر و دستگیر گردیدند و خانهٔ ایشان بتاراج
حوادث هباءً منثوراً گردید و آنچه اموال و ذخایر و ودایع در آنجا بود
همگی بتلف رسید و میرزا رحیم بن میرزا محمد تقی جهت تسکین فتنه
واسطه شده رفت وآمدی برای اصلاح می نمود اخر الامر بتهمت
موافقت آن طرف مقتول گردید و این فتنه بر بعضان سرایت نموده
تمامی طوائف آل خمیس و بنی لام وغیرهم از حدود بنادر الی بغداد در
محال دهنو و شعبه جمعیت نموده و والی حاجیگاه برفاقت اعراب حویزه
نیز با ایشان طریق موافقت پیموده و باین تقریب تمامی محصولات

صیفی آنجا و دتبلف رسید و قری و دیهات خراب گردید و اکنون که آخر
سال است نیز همان جمعیت در محال دزفول است و محصولات در معرض
تلف درآمده و شیخ سعد آل کثیر در حویزه محبوس میباشند
عسی الله آن یأتی بالفتح او امر من عنده و ایضا در این سال نواب سلطان
حسین میرزا که در میان طوایف بختیاری بود از علی مردان خان بختیاری
انحرافی بهم رسانید و علی مردان خان استشمام این معنی نموده دستی نموده
از نور بصر او را عاری ساخت و رخصت انصراف بهر جا که خواسته باشد
ارزانی داشت و سلطان حسین میرزا بدزفول آمده روانهٔ نجف اشرف
گردید و باندک زمانی فتنه در بختیاری سوخ یافت و علی مردان خان
بقتل رسید و ایضا در این سال محاربهٔ عساکر افغان و زند و بختیاری در
حوالی بلاد بروجرد واقع شد و باین ترتیب قصبهٔ خرم آباد و بروجرد و
نهاوند و محال قریبه همگی پایمال و اهالی آنجا را بطمع مال انواع زجر و نکال
نمودند و بر سید محمد شیخ الاسلام خرم آباد مصادره و مؤاخذه و
تعذیب بسیار واقع شده تا آنکه بلطایف الحیل خود را مستخلص و با اهل
و عیال افتان و خیزان قاصد دزفول گردید و در عرض راه بسبب
آسیب آن صدمات بجوار رحمت الهی رسید و ایضا در این سال
متفرقه

متفرقهٔ عجم که از کل بلاد ایران در عراق عرب مجتمع گردیده بودند و از اولیای
دولت رومیه تا آن زمان بانواع مکرمت و مراعات که لازمهٔ طبع
خردمندان غریب نواز است معزز و محترم بودند بسبب سعایت
بدنفسان مورد مصادره گردیده مبلغهای کلی از ایشان بازیافت و در
کمال مذلت و خواری ایشان را از آن حدود اخراج نمودند و از آن جمله
بود سلطان حسین میرزای مذکور که باتفاق بسیاری از اهالی
اصفهان و غیرهم وارد بصره گردیدند و ایضا در اواخر این سال راقم
حروف از طول نزاع و جدال و امتداد حرب و قتال نهایت کدورت
و ملال بهم رسانیده بقصد تفرج غموم و تسلیهٔ کروب و هموم اختیار
مسافرت و از راه دورق روانهٔ بصره گردیده و در اثنای طریق
شیخ عثمان بن سلطان بن ناصر کعبی را که از نجبای روزگار و ابعد
و اکابر فرخنده آثار است ملاقات و حسب التکلیف او چند روزی
در محل اقامت او توقف و بعد از آن روانهٔ حضور شیخ سلمان برادر
او که بسوابق صداقت اختصاص داشت گردید و از آثار عظیمهٔ او سدی
است که بر رود کارون بسته و بچوب و نی و خاشاک بنحوی آن را مضبوط
و محکم نموده است که کارگذاران شوشتر بسنگ و ساروج نتوانند

بود و الحال مدار آبادی جمیع محال قریبه بر آن است و آنقدر نخلستان و
مزارع برنج و سایر حبوب صیفی در آنجا متجدد شده و رعایا و زارعین از
اطراف مجتمع گردیده که در ازمنهٔ سالفه هرگز نبوده و حسن سیاست
شیخ سلمان بحدّی است که در محال تصرف او دزد و قطاع الطریق و
جود عنقا بهم رسانیده است و اگر ضعیفهٔ اعمی طبقی از طلا بر نهاده در شب
تاریک از دهی به دهی رود احدی متعرض حال او نمی تواند شد و
با حکام و اعیان بصره طریقهٔ موافقت و مسالمت پیموده اکثر اقطاعیات
و اربابان آن حدود بلا منازع در تصرف او میباشد فصل سی و
۳۸ هشتم ملا هادی قواس که با اقتضای طبع دقیق همواره نکات ادبیه را
در مقام تحقیق و تفتیش است روزی در بعض مجالس موانست بتقریب
سؤال از فرق ما بین لغز و معما و اینکه ثانی اشاره باسم است و
اول عبتی از معمیات مولانا شرف الدین علی یزدی سخن میراند
و آخر الامر این قطعه بر خواند

صحبتی خوش داشتم دی با حکیمی نامدار
کاملی از دانش اندوزان یونان یادگار
گرد طاق حجره‌اش اجزای گردون منتقش
زیر سقف

زیر سقف کرسیش اجزای دایر امدار
مرسلی مانند موسی صاحب الواح آمده
پرده در غارش چه احمد عنکبوتی پرده دار
~~مرسلی مانند موسی صاحب الواح~~
مریم آسا گشته امش بیوقاعی حامله
طفل او عیسی صفت در مهد خود حکمت گذار
گاه معراجش چه عزم ارتفاعی شد بر اسب
نعل بند دار نشیزی یا ز فلسی استوار
حکم او در باب اعمال نجومی متبع
رای او در فصل احکام ریاضی مستشار
کرده استفسار اسرار سپهر از حدس او
فاضلان دهر زمان و کاملان هر دیار
زو تفحص کرده صوب قبله و وقت صلوة
مفتیان خطهٔ دانشوری لیل و نهار
طبع او مایل بمرکز روی او سوی محیط
داده اصحاب یمینش اختصاصی با یسار

تا ز یک چشمش نتابد نور در چشم دگر
در نیابد هیچ و باشد نور چشمش مستعار

دوربینی بی بصر بسیار دانی بی خبر
راست قولی بی زبان گردون شبی بس هوشیار

گو رقم زن سطر بالا را در آب از زیرکی
گر شرف خواهد که داند نام آن حکمت شعار

افتخار او بآن باشد که گه گاهی مگر
هست خدام خدیو دست آویز خدام خدیو کامگار

خسرو گردون سریر اسکندر برجیس قدر
هرمز بهرام کین جمشید خورشید اقتدار

داور دوران مغیث الدین والحق کافتاب
خاک درگاهش کند در چشم گردون سرمه دار

ماه اوج پادشاهی شاه ابو الفتح آنکه هست
آفتاب عدل پرور سایهٔ پروردگار

خسرو جم رتبه ابراهیم سلطان کاسمان
هست قصر قدر او را غرفه ای از صد هزار

آنچه در اوصاف شاهان جهان گفته هست
رمزی از نعت جلالش بر سبیل اختصار

آسمان برداشت اسطرلاب مهر و در نیافت
ارتفاع تیر قدرش کز وشد شرمسار

تا شود هر ماه اسطرلاب گردون زورقی
ماه جاهش باد افزون بر سپهر افتخار

و فقیر چند بیتی بهمین سیاق منظوم و در ذیل آن مرقوم نمود

ای دمت مانند انفاس مسیحی روح بخش
وی فروغ صبح صادق از جبینت مستعار

آن حکیمی را که با او داشتی خوش صحبتی
از سر اخلاص بودم سالها خدمتگزار

حجره اش مقصود دلها همچو محراب حرم
کرسیش چون منبر ارباب تقوی استوار

روزنش چون سر پاکان مطلع انوار غیب
سینه اش از نور حق چون جبهه شب زنده دار

منظرش چون باطن روشن ضمیران بی خلل
جوهرش پاک از عرض همچون زر کامل عیار

حلقه‌اش ارباب ایقان را قوی مستمسکی
عروة الوثقاش خالی ز انفصام و انفطار

هیکلی از بهر تسخیر کواکب بی نظیر
بیکری فن طلسماتش یکی از صد هزار

گه مجرد که چه درویشان بپوشد جبه‌ٔ
گه نهد اکلیل بر سر چون شهان تاجدار

میخ و دام و رشته‌اش همراه در هر جا که هست
تا کند بهر کسان رغان معنی را مدار

هر زمان چون قرعهٔ رمال دارد نیتی
انقلاباتش فزون از حد چه وضع روزگار

گه کند میل بلندی که رود در زیر زمین
چشمه ساران باید از فیضش بعالم انفجار

گه چه بازیگر سبک جستن رود بالای کوه
لمحة العینی فرود آید بدیوار از منار

هفت

هفت توأم در قرار امش از روح الامین القدس
هر یکی باشد باقلیمی ز عالم شهریار

گه یکی زین جمله بر آفاق مستولی شود
هفت اقلیمش بزیر حکم ذی القرنین وار

گه چه احمد بر فراز عرش میتازد براق
بهر امت تا کند اسرار دانش آشکار

گر چه اسکندر کند طی صفحهٔ روی بسیط
فرسخ و میل و ذراعش را در آرد در شمار

گه چه ادریس است جایش فوق هفتم آسمان
نی بچرخ چارمین عیسی صفت گیرد قرار

حق او دانند چون منصور اصحاب الیمین
مید را او برند اصحاب الشمال او را بدار

صد چه ابراهیم سلطان از سلاطین جهان
میکند از فیض دست آویزی او افتخار

جمله شاهان چون گدایانند در کویش فقیر
سوده بر درگاه او روی سؤال و افتقار

فصل سی و نهم ۳۹ در شهر جمادی الاول طفل رضیع یکساله را که آزا سعال
داشت مادر او جهت استعلاج نزد حکیم طاهر بن حاجی نعمت الله طبیب که
احذق اطبای بلد بود برده و در اثنائی که حکیم متوجه آن طفل و پرسش
احوال او می نمود شروع بسعال نموده و بعض از قبض و بسط بسیار سه
قطعهٔ لحم متشکل بشکل حلزون حیوانی از حلق آن طفل بیرون افتاد و
سعال فرو نشست و بسبب غرابت این امر حکیم آن اشکال را بر داشته در
میان ظرفی نگاه داشته بود و روز دیگر بجهت تماشا بخانه ها میگردانیدند
تا آنکه نزد فقیر آوردند کرم مشاهده رم اگر از اسباب و علامات آن علمی
داشته باشد اخبار نماید فقیر که ملاحظه نموده دو تا از آنها که کوچکتر بود
بسبب دست بدست بسیار مضمحل و اعضای آن در هم شکسته شده بود
که تشخیص نمی شد و یکی دیگر که بزرگتر و اعضای آن بحال خود باقی مانده
بود شکل سگی بود که سر و گردن و گوش و بینی و چشم و دهان و سینه
و شکم و خصیه و پا و دم و انگشتان و ناخنهای آن همگی برقرار و ظاهر
بود و شکم آن نسبت بباقی جثه بزرگ و دم آن دراز و باریک و پوز
آن دراز بود مانند سگ گرگ و طول از گوش تا دم بقدر انگشت
سبابه طولانی بود و چون فقیر همچه چیزی در کتب تواریخ قدیمه ندیده

دراز

و از حکایات سلف نیز نشنیده بود نهایت آنچه در آن وقت بخاطر رسید
این بود که مادهٔ تکون همچه چیزها همان مادهٔ تکون کرم معده است که رطوبات
بلغمیهٔ عفنه که در جوف انسان مجتمع و طبیعت از تحلیل آنها عاجز باشد بسبب
طول مکث و حصول استعداد صورت حیوانیتی بر آنها حاصل میشود و در بعض
کتب مسطور است که حجاج بن یوسف ثقفی را که مرض موت عقرب در جوف
بهم رسیده بود و حاذقی بلطایف الحیل یکی از آنها از ممر حلق او بیرون آورد
و او را اخبار نموده بود که این مرض علاج پذیر نیست و سنوح این مقوله
امور خارق عادت از جملهٔ علامات ردیه و فالهای مذموم است زیرا
که علامت سوء مزاج روزگار و انحراف طبایع از سر حد اعتدال است
و اوضاع علوی که بسبب این قسم تأثیرات در عالم سفلی گردید مقتضی
تغییر عادات خلایق و حصول زیاده نقصان در رسوم معهوده
مستمره خواهد بود و این معنی باعث حصول خلف و شقاق و فقدان
التیام و اتفاق و صدور فتنه و فساد و خراب بلاد و ضرر عباد و کثرت
تفرقه و آشوب و بسیاری معارک و حروب و تسلط اراذل و اجلاف
و ضعف حال عظما و اشراف خواهد بود (حکایت دختر که در شب
زفاف لبیر شده) چنانچه در بعض کتب تواریخ مسطور است که در

محل قمشهٔ اصفهان دختری را که نسبتی پانزده سالگی بود خواستند بشوهر
ببرند در شب زفاف دفعةً در ذهار او خارشی عظیم پیدا شد و
هرچند میخارند زیاد میشد تا آنکه از کثرت خاریدن لبشرهٔ او خراشید
و ذکر و خصیتین از آن موضع بیرون آمد و بفاصلهٔ دو سه روز ریش
درآورده از پس پردهٔ انوثیت بیرون افتاد و کلاه رجولیت بر فرق نهاد
و در آن سال پادشاه عصر از لباس عاریت حیات عاری و انواع هرج و
مرج طاری گردید و همین قسم اتی بر زائیدن استر نیز بتجربه رسیده
و اصل آنست که هرگاه بسبب تغییر نفوس خلایق مشیت حق تعالی
بتغییر نعمت ایشان قرار بگیرد چنانچه مضمون صدق مشحون ان الله
لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم مبنی از آنست اولا باظهار بعض
آیات موحشهٔ علوی مانند کسوف و خسوف و صیحه و شهب و
نیازک و ذوات الاذناب و یا بعض غرایب ارضی مانند زلزله و خسف
و سایر خوارق عادات ایشان را تخویف و انذار و از مقدمات غضب
و استحقاق سخط اخبار می نماید تا بدعا و تضرع و تصدق و توبه و انابه
و استغفار آن را از خود دفع نمایند چنانچه بر کار ناهنجار خود اصرار
ورزند و از وخامت افعال قبیحه نیندیشند عوداً ای فلله الحجة البالغة

حجت

حجت بر ایشان تمام شده باشد ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا
لنکونن من الخاسرین و چون سیاق سخن باینجا کشید و حدوث این امر
غریب بمشیت رب العالمین مستند گردید دیگر بحث از سبب و
علامت بروش طبیعیین ضرور بلکه میتواند بود که مشیت قادر متعالی
مختار تعالی شأنه دفعةً تعلق گرفته و بجهت اظهار قدرت بدون ماده
و مدت از کتم عدم بسر حد وجود آورده باشد و بسا عجایب و غرایب که
دست فکرت حکیم از رسیدن بتحقیق آن قاصر و نظر فیلسوف از ادراک
چگونگی آن خاسر است همه روزه از عالم غیب جلوهٔ ظهور می نماید و ابواب
عبرت بر روی دقیقه شناسان رموز حکمت میگشاید و نوای الا له الخلق
و الامر بگوش هوش ارباب معرفت میسراید

ز ابر آورد قطرهٔ سوی یم — ز صلب آورد نطفهٔ در شکم
از آن قطره لولوی لالا کند — و زین قامتی سرو بالا کند

فتبارک الله احسن الخالقین

فصل چهارم

ذو الفقار بیگ بن محمد حسین
بیگ بن علی خان بن ذو الفقار خان از جملهٔ امیرزادگان قدیم این دولت
در اوایل حال در اردوی معلی بر دو در دار السلطنهٔ اصفهان و سایر بلاد
عجم تهذیب اخلاق بر وجه اتم نموده در ایام دولت نادری برفاقت

مصطفی خان ایلچی بسفارت روم مأمور گردید چون آن بساط برچیده شد
با اهل وعیال بمشاهد مشرفهٔ عراق عرب انتقال نمود ودر اوقات مجاورت
آن اماکن فیض مواطن بصحبت بسیاری از اهل الله رسیده واز برکت
مجالست ایشان بانواع فیوضات بهره مند گردیده وهمواره بموانست
دردمندان راغب وصحبت فقرا را طالب وصفت ستودهٔ درویشی بر طبیعتش
غالب میباشد والحال چندگاهی است باین حدود ارتحال وبلدهٔ طیبه
دزفول را که از عوارضات وآفات قدری ایمن تر بود مسکن قرارداده
وامور زندگی را بمقتضای ومن یتوکل علی الله فهو حسبه بکفایت
احکم الحاکمین مفوض نهاده وگاهی بتحریک دواعی التفات شوق گزینان
حاجتمندان را امیدوار ودو ساحت این بلد را بنور قدوم مسرت لزوم
منور میسازد آئینهٔ ضمیرش از زنگار اکدار پاک وذهنش در نهایت
لطافت وحسن ادراک سخنش بسیار متین وشعرش بغایت پسندیده
ودلنشین روزی در بعض مجالس صحبت این غزل مشهور از خواجه
حافظ خوانده میشد

دل میرود ز دستم صاحبدلان خدا را
دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا

وذوالفقار بیگ غزلهای متعدد از مولانا جامی وسایر متأخرین شعرا
که بخاطر

که بخاطر داشت میخواند ودر وصف غزل خواجه وممتاز بودن آن مبالغهٔ
بسیار نمود خصوصا در خلط عربی بفارسی که در بعض ابیات این غزل
واقع شده وخواجه این صنعت را بسیار بکار برده واز جامی نیز بسیار
واقع شده است وفی الحقیقة باعث حلاوت سخن وطراوت کلام و
نشاط روح وانبساط ذهن میشود نهایت کار همه کس نیست یا کسی باید که
مانند حافظ از مبدء فیاض نفس رحمانی باو مدد رساند یا کسی همچو جامی
اکثر عمر خود را در تحصیل علوم عربیت بگذراند ودیگران که کرده اند
غالبا از خلل لفظی یا معنوی مانند لحن اعرابی وتقدیم وتأخیر بی موقع
ورکالت معنی وکثرت تکرار وتتابع اضافات وسایر وجوه منقصت خالی
نباشد وباین سبب زیرکان برایشان نکته ها گرفته اند وکسیکه از
عربیت خود خاطر جمع نداشته باشد بمدلول شعر

اِذا لَمْ تَسْتَطِعْ اَمْراً فَدَعْهُ
وَجاوِزْهُ اِلَی ما تَسْتَطِیعُ

اولی آنست که احتراز از آن لازم شمارد وخود را در معرض سهام طعن
وشتم ظریفان ندارد واین مقدمه اختصاص بنظم ندارد بلکه در کلام
منثور هم جاری است واز منشیان که از علوم بلاغت کم مایه بوده اند
خطاهای بسیار بوقوع پیوسته واقتباسات نامناسب کرده اند که
باعث سماجت معنی گردیده وپاره سخن از این مقوله در آن مجلس گذشت

در مجلس دیگر فقیر این غزل را معروض ساخت و معزی الیه نظر قبول بر آن انداخت

غزل

یا جیرة بنجد لم یرقبوا الجوارا   صبرا علی جفاکم ضیعتم الذمارا

از وحشت صبح پیری شبهای وصل بگذشت   واها علی لیال بتنا مع العذارا

پیر مغان سحرگه بر کوی ما گذر کرد   دستی ز باده افشاند بیدار کن دمارا

کی بیدلان شعوری وی غایبان حضوری

فاح الصبا و انتم لم تکسروا الخمارا

در بزم سرخ رویان فقر تو روسیاهیست

گیرم که داری از بر دستور کیمیارا

این خرقهٔ نمد را خاصیتی نباشد

خالی نسازی ار دل از خار خار خارا

دل بی صفای مشرب بی بهره است از غیب

آلوده چند سازی جام جهان نمارا

از دست رفتگان را ذوق بقا نباشد

آری به از بهار است رنگ خزان خزارا

عمر فقیر آخر ضایع بگفتگو شد   یکره نکرد خشنود نی خلق نه خدارا

فصل

فصل چهل و یکم ٤١ ملا عبد الکریم بن مولانا نظر علی بن محمد امین زجاجی سابق الذکر که مدتها در بلدهٔ نهاوند مقیم و از آنجا بسایر بلاد عراق عجم مسافرت نموده بود بعد از انقلاب اوضاع آخند و بمضمون کل شیئ یرجع الی اصله ببلد قدیم خود معاودت نمود و در مدت غیبت بصحبت بسیاری از اعیان و ارکان و علما و ادبا و امرا و شعرا و فقرا رسیده و از هر گلبن آن گل که رعنا تر بود چیده نظرتش بلند و طبعش ارجمند است و این غزل از اوست

غزل

شعلهٔ وادی ایمن دل غم پرور ماست

نور آئینهٔ خورشید ز خاکستر ماست

خلعت عشق تو با ما نبود امروزی

جامهٔ داغ تو از روز ازل در بر ماست

تا نخورد آب ز خون دل ما سبز نشد

پرش خنجر بیداد تو از جوهر ماست

صفحهٔ سینه ز داغ تو مسجل کردیم

وارث ملک جنونیم و همین محضر ماست

وله ایضا

از مرغ سحر دوش شنیدیم نوائی
نامد ز گلستان جهان بوی وفائی
خود سوختگان را چه غم از شعلهٔ آهیست
ترسم که فتد آتشی از ناله بجائی
خاریم اگر در نظر مردم عالم
صد شکر که هرگز نخلیدیم بپائی
فطرت به عبث ناله و افغان هنری نیست
از دلشدگان کسی نشنیده است صدائی

واین غزل از خواجه حافظ است

بلبلی برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت
واندر آن برگ و نوا خوش نالهای زار داشت
گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست
گفت ما را جلوهٔ معشوق در این کار داشت
یار اگر ننشست با ما نیست جای اعتراض
پادشاه کامران بود از گدایان عار داشت
در نمیگیرد نیاز و عجز ما با ناز دوست
خرم آنکز نازنینان بخت برخوردار داشت

خیز تا بر کلک

خیز تا بر کلک آن نقاش جان افشان کنیم
کین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت
گر مرید راه عشقی فکر نامی مکن
شیخ صنعان خرقه رهن خانهٔ خمار داشت
وقت آن پیر قلندر خوش که در اطوار سیر
ذکر تسبیح ملک در حلقهٔ زنار داشت
چشم حافظ زیر بام قصر آن عالی جناب
شیوهٔ جنات تجری تحتها الانهار داشت

واین غزل را موزون طبعان تتبع بسیار نموده اند و مطلع غزل ملا عبدالکریم این است

چشم مخمورت دل عشاق را افکار داشت
عالمی را مضطرب احوال این بیمار داشت

ومیر سید محمد شفیع ناطق نیز تتبع نموده واین سید محمد شفیع الاصل از سادات اصفهان و والد او میر سید علی بهندوستان انتقال نموده و میر سید محمد شفیع در بلاد دکن متولد و در آنجا نشو و نما یافته و با شیخ محمد علی حزین در دار الخلافه شاه جهان آباد رفیق و ندیم بوده

وبقصد زیارت عتبات عالیات وارد بصره واز آنجا بقصد تحصیل علوم دینیه
روانهٔ این بلاد گردیده در کمال سلامتی نفس واستغنای طبع وتعفف
وقناعت بتحصیل مشغول واز صحبت ابنای زمان باقصی الغایه متوحش و
ملول است وقدرت او در فن سخنوری زیاده از دیگران ودر سرعت
نظم مسلم امثال واقران است وشعر او در اغلب بتتبع حافظ شیرازی است
که از سایر شعرا بجهات عدیده ممتاز است وحافظ را غزلیست که مطلعش
این است

عمر بگذشت به بیحاصلی وبوالهوسی
ای پسر جام میم ده که به پیری برسی

ومطلع ناطق این است

نکنند اهل هنر هیچ بدنیا هوسی
پنجهٔ باز نشد وا بشکار مگسی

راه بیهوده عبث این همه هر سو مشتاب
خدمت پیر مغان کن که بجائی برسی

وفقیر هر دو غزل را تتبع نموده

محتسب امروز با غوغا که در بازار داشت

رو بمسجد کرد ودل در خانهٔ خمار داشت
وسعتی کو تا بیکجا جمع گردد کفر ودین
شیخ صنعان در بغل هم سبحه هم زنار داشت
قصهٔ منصور باشد شهرهٔ آفاق وبس
عشق در هر کوچه صد زینسان کسان بر دار داشت
در طریقت مسکند خار مغیلان کار دل
دوش آن فرسوده پا در سر هوای یار داشت
دست گلچینان بیغما میبرد هر جا گلی است
گل بر ویش باغبانان دانسته مار احار داشت
شهرت سربازی فرهاد از شیرین بود
ورنه عشق بی مروت کشتگان بسیار داشت
از شهادت می طپید از دلخوش دل معذور دار
یار آنجا بود دل یک لحظه با جان کار داشت
صورت حق را اگر در خود ندیدی دور نیست
نیست تقصیر کسی آئینه‌ات زنگار داشت
دور باش لن ترانی شد زبان بند کلیم

ورنه ورنه هر برنا شباتی لابه دیدار داشت

آگهان سر وا زنند از ننگ سلطانی فقیر

تارک ادهم ز تاج پادشاهی عار داشت

ایضا

گرچه در راه طلب گرم روانند بسی

نرسیدند بمقصود مگر چند کسی

دل آزاده نداری تو کجا کعبه کجا

که بسر منزل غفلت تو رهین هوسی

شعلهٔ طور تجلی بتو اراند هنوز

کو کلیمی که از آن کوه بیارد قبسی

رنج شب میشودت باعث آسایش روز

دوش این نکته شنیدم ز زبان جرسی

گرچه ناقابلی از فیض تو مأیوس مباش

جهد کن بلکه اجابت بشود ملتمسی

بی خرد آمدی از اوج سعادت بحضیض

تو همائی بعبث این قدر بفکر قفسی

دل ارباب

دل ارباب صفا را چه غم از غماز آن

بحر را کی بود اندیشه ز هر خار و خسی

پند در پرده دهد نی دل آگاهان را

تا ز خود برگذری بمقامی نرسی

رو کن از دار خلایق بفضای ملکوت

تو غزال ختنی چند بقید رسنی

سهل بر باشد غم نقلی که بخوردی تا چند

بر سر از حسرت آن دست زنان چون مگسی

هر طرف می نگرم مرده دلانند فقیر

کاش میبود در این عصر مسیحا نفسی

۴۲ فصل چهل و دوم روزی در بعض مجالس مؤانست از کتاب تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی در احوال ملا محسن کاشانی قصهٔ از کرامات حضرت سید الوصیین صلوات الله علیه خوانده شد و فقیر را رغبتی به نظم آن قصه افتاد و این قصیده را منظوم نموده

قصیده در معجزه حضرت امیر المؤمنین که در عالم رؤیا جناب ملا محسن کاشی را صلهٔ شعر مرحمت فرمودند

تا بکی شوریده حالی در هوای آن و این
غافل از اندیشهٔ احوال روز واپسین
چند جان را بستهٔ وارونه در زندان تن
چند خود را در سرای بی‌خودی داری رهین
چند کشتی کرده‌ای لنگر بگرداب بلا
بحر پر آشوب و ره دور و نهنگان در کمین
چند کارت بگذرد در کار دنیا مختلف
زامد و رفتش گهی خوشحال و گه باشی غمین
بر در ارباب دنیا چند از روی ادب
میکنی گردن کج و قامت خم و سر بر زمین
چون گدایان چند بر درگاه هر لات و منات
بهر مشتی سیم و زر فرسوده میداری جبین
می بری صد هزاران رنج در تحصیل مال
حبه حبه میکنی جمع آوری چون خوشه‌چین
باورت هرگز نشد ای ملحد کج اعتقاد
اینکه حق سبحانه ارزاق را باشد ضمین
آن خداوندی که رزقت را از اوان میرساند
در رحم بی زحمت آن وقتی که بودستی جنین
بعد از آن

بعد از آن آماده در پستان مادر چشمه‌سار
شیر نوشین با هزاران رأفت و ذوق حنین
آرزوها در دلت باشد بسی دور و دراز
می نیندیشی که ناگه میرسد مرگ از کمین
نیست مکنون ضمیرت جز تلاش عز و جاه
در مجالس تا شوی از همگنان بالا نشین
در امور دین شعورت پست ذهنت کور و کج
در فن دنیا ضمیرت روشن و رأیت رزین
پای سعیت لنگ و سنگین سیر در راه خدا
در ره شیطان سبک رفتاری و چابک تکین
گه بفکر عشرت و طنازی و عیش و هوس
گه بحرف خط و خال و چشم و زلف عنبرین
گه بوصف دلبر شیرین لقا سر تا قدم
عارض و موی و میان و ساعد و ساق و سرین
گفتگو تاکی ز ابروی کج و بالای راست
نرگس مست و لب لعل و عذار آتشین

گر بذوق صحبت یاران وگلگشت چمن
باشراب وشاهد ونقل وگلاب وانگبین
گه بغیبت مؤمنان آلوده میسازی دهن
بیگناهان را بناحق پاره سازی پوستین
می ننوشی آب تا ساقی نباشد دلپسند
یا نباشد کاسه همچون کاسهٔ فغفور چین
می نپوشی تا قبا دیبا نباشد زرنگار
یا نباشد جامه نرم ونازک وابریشمین
می نخوابی تا نباشد بستر کمخا ونخ
یا نباشد دست در آغوش یار نازنین
می نبینی غیر عیب مردمان بی خلل
کاش می دیدی بخود یکره بچشم عیب بین
نشنوی غیر از صدای نغمه وآواز نی
یا حدیث غیبت روشندلان پاکدین
عمرت از پنجه گذشت وفکر دنیا میکنی
از شراب بیخودی تا چند مخموری چنین
موی رخسارت سفید اما بالا میبرند
نامه هایت چون خط مشقی کرام الکاتبین
لاف ایمان

لاف ایمان می زنی اما نکردی بهر حق
سجدهٔ از روی اخلاص وسر صدق ویقین
یک قدم ننهادهٔ هرگز تو در راه خدا
می نپوئی جز ره بی شرمی وبیداد وکین
گاه گاهی گر بمسجد میروی سازی نخست
دور باش از پیش واز پس از یسار واز یمین
بندهٔ نفسی ویارت دیو گیرم در نماز
بر زبان گوئی دروغ ایاک نعبد نستعین
دست حاجت گر بدرگاه خدا سازی دراز
یا برای رزق باشد یا برای حور عین
میکنی مانند کسری کاخ ایوان را بلند
میکشی همچون شهان اسبان تازی زیر زین
میکنندت عاقبت بر مرکب چوبین سوار
میرسانندت بمنزلگاه تو زیر زمین
باهزاران حسرت وغم میکنندت سرنگون
گیرم این هر هفت اقلیمت بود زیر نگین

بهر وارث خانه و اسباب و مال و حال رفت
بهر تو وزر و بال و خزی میماند همین

وای بر حالت نگردد گر شفاعت خواه تو
در قیامت ساقی کوثر امیر المؤمنین

آنکه منشورش بدست قدرت حق خود نوشت
مطلع صبح ازل بر پایهٔ عرش برین

آنکه فضلش در جهان روشن تر است از آفتاب
بر مؤالف بر مخالف بر کهین و بر مهین

آنکه حقش برگزیدی از جمله خلقان از نخست
بهر امت تا بود بعد از محمد جانشین

بنده از بندگان درگهش رضوان خاص
مالک از خیل غلامان است مملوکی کمین

کاشف اسرار دانش وارث علم نبی
از همان روزی که بود آدم میان ماء و طین

بهره مند از فیض او هم انبیا هم اولیا
مستفید از علم او هم اولین هم آخرین

طفلی از طفلان مکتبخانه اش روح القدس
ریزه خوار خوان او هم سابقین هم لاحقین

خواجه

خواجه دولتشاه اوزبک در کتاب تذکره
قصهٔ از شاه دین کرده حکایت این چنین

مفخر کاشان و آمل حضرت ملا حسن
آنکه بود از مادحان پیشوای متقین

بعد طوف کعبه و آرامگاه مصطفی
کرد آهنگ طواف مقتدای مهتدین

تا بمقصد چون رسید آن مؤمن پاکیزه رای
رو بمرقد کرد و خواند از سینه این نزد گزین

ای زبدهٔ آفرینش رهنمای اهل دین
وی ز عزت مادح بازوی تو روح الامین

در همان شب حضرت شاه ولایت جاه را
دید در رؤیا که با او از سر لطف و حنین

عذر خواهی میکند میگوید ای کاشی ترا
هست در شرع کرم با ما دو حق مستبین

آن یکی حق ضیافت آن دگر صلهٔ شعر
کامدی از راه دور و مدح گفتی آفرین

منعمی در بصره مسعود بن افلح نام او
خواجهٔ از اهل ایمان است مشهور و بهین
نزد او پیغام مولا بر بگو بعد از سلام
کشتیت در بحر عمان بود چندی قبل از این
نوبتی از رستخیز بحر شد مشرف بغرق
کشتی و اموال کشتی از رحیص وا ثمین
نذر ما کردی ز زر خالص زمالت یکهزار
ما مدد آوردیم هم دست مدد از آستین
کشتی و اموال کشتی سالم آمد در کنار
صد هزاران حمدلله رب العالمین
باید اکنون مال نذری را مهیا سازی کنی
میستانی ای کاشی آن مبلغ از آن مرد امین
بامداد از آن مکان ملا حسن شد در براه
تا حضور خواجه مسعود آن بزرگ پاک دین
چون بگوش او کشید آن گوهر پیغام شاه
در گشاد و گفت وطبتم فادخلوها خالدین

خوش دمی

خوش دمی این دم که آید از نسیمش بوی جان
چون صبا کآرد شمیم از کشت زار یاسمین
خیر مقدم مرحبا ای قاصد فرخنده پی
راست پیغامی بدادی از امام راستین
آنچه گفتی سر بسر صدق است وحقست و درست
لیک ای کاشی بذات پاک یزدان یمین
کین سخن را هیچکس دانا نبود الا هذا
زانکه این راز از دلم هرگز نشد با لب قرین
هیچ مخلوقی نبود آگه از این سر نهان
غیر سر الله مولانا امیر المؤمنین
آن زر نذری بشاعر داد و در شکر قبول
خلعتی افزود و خود در زیر منت شد رهین
بعد از آن رخت زیارت بست و بس همراه برد
دعوت نعمت زاوان در ره سلطان دین
ای خوشا آن مؤمن روشن ضمیر پاک دین
کش بود سر امیر المؤمنین یار و معین

ای بسا زین گونه باشد معجزات از آن جناب
شهره از هفتم زمین تا آسمان هفتمین

یا امیر المؤمنین یا سیدی یا مولای
یا ذخیری یا ولی الله یا کهف الحصین

یا غیاثی اذ دهتنی شدة او کربة
یا رجائی عند عسر الحال یا حبل المتین

شاب فودی وانقضی عمری وقلت حیلتی
والخطایا اثقلتنی یا امان الخائفین

یا ظهیری یا عصامی یا ملاذی انه
اخلقت وجهی ذنوبی یا معاذ العائذین

یا عمادی یا سنادی انت مصمودی فکن
لی شفیعا عند ربی یا شفیع المذنبین

شکوه ها از دست خود دارد بدرگاهت فقیر
دست گیر و دار خواهش یا امیر المؤمنین

ای خوش آن روزی که آید در لب کوثر بحشر
تر زبان در خیل مداحان بود این کمترین

فصل چهل و سوم ٤٣ روزی اثنای صحبت ملا هادی قواس این غزل
از میرزا

از میرزا صایب بر خواند

نه امروز است سودای جنون وا ریشه در جانم
بچوب گل ادب کردی معلم در دبستانم

عزیز مصرم اما در فراموش خانه جاهم
گل خورشیدم اما در کنار طاق نسیانم

ز من سنجیده وزن عالم و سنگ است رزق من
همانا من در این بازار پر آشوب میزانم

لب افسوس اگر غافل بدندان آشنا سازم
دو چندان می برد مقراض قسمت از لب نانم

چنان محرومم که اشک شور در چشمم نمیگردد
قیامت گر نمکدان بشکند در چشم حیرانم

نمی افتم چه اسکندر بدنبال خضر صایب
من آن خضرم که آب روی باشد آب حیوانم

و بعد از آن از خود این غزل گذرانید

ز اسباب تعلق گرچه من برچیده دامانم
نشانی از محبت میدهد چاک گریبانم

گرفتم دامن اهل جنون را بهر آسایش
نشان دارند سوی کوچه بند سنگ طفلانم

بتکلیف و تکلف رغبتم گر نیست معذوردم
فقیه شهر میداند من از صحرا نشینانم

نمی باشد بلوح خاطرم حرف دگر باقی
بجز حرف محبت هیچ تعلیم از دبستانم

دراگر معصیت اندوز میدانی توای زاهد
بحمد الله که از لوث ریا پاک است دامانم

دل صد پاره دارم برنگ برگ گل قرآس
چه باشد حاجت گلگشت اندر باغ و بستانم

و فقیر نیز چند بیتی تتبع نموده

نیم محسود ابنای زمان نی از عزیزانم
نیم یوسف نمیدانم چرا در چاه و زندانم

چنان فرسوده هر عضوم در این سر منزل حسرت
که وقت حیرت اکنون میگزد انگشت دندانم

بود صیت

بود صیت هنرها سنگ مقناطیس آفتها
خوشا احوال گمنامی من از شهرت پشیمانم

نشد یکذره روشن خانه‌ام از تنگی روزن
گشاد از سیل غم دیدم که آخر ساخت ویرانم

بود بخت سیاهم سرمهٔ آوازهٔ عشرت
ببزم گل خراشد بانگ بلبل در گلستانم

دلی پرخار خار شوق در راه طلب دارم
کند تأثیر شاخ یاسمین خار مغیلانم

نشانها باشدم از نافهٔ لیلی بهر سنگی
بذوق پیروی می جست لیلی مجنون در بیابانم

دل عاشق شکیبائی ندارد ای مسلمانان
ندارم تاب هجران من مرید پیر کنعانم

فقیر از عالم بالاست این قسمت که می بینی
کلوخ آید بسر جای گهر از ابر نیسانم

و این غزل از ملا فتح الدین متولی است

من آن سرگشته مرغی آشیان دور از گلستانم

که هردم در هوای موطن اصلیست افغانم

نمی آرم بخود چندانکه فرق از پا کنم سررا

ز بس دلگیرم از شوق دویدن در بیابانم

در این گلشن گلی از شاخسار کام من نشکفت

برنگ چوب سرو از پای تا سر داغ حرمانم

پریشانی نباشد آنقدرها زلف و کاکل را

که من از فکر زلف و کاکل خوبان پریشانم

مرا عهد جوانی صرف شد در حالت پیری

ز ضعف ناتوانیها بصورت شیخ طفلانم

بامیدی که در منزل رسم روزی از این وادی

گهی افتان و گه خیزان بنم وگاهی پریشانم خاملانم

ز فیض همت انفاس پاک مرشدم فتحی

از این پس در خیال فکر و جمع شعر و دیوانم

واین غزل از ملا عبدالکریم سابق الذکر است

نگارا در جهان آن عاشق سر در گریبانم

که دایم بزمگاه عرصه گیتی است زندانم

برنگ

برنگ شعله آواز بلبل نغمه خوانم

که خیزد از درون پرده گل آه و افغانم

نه سر از پا نه پا از سر شناسم وقت جان دادن

برای طی دشت بیخودی از بسکه حیرانم

من آن مجنون اساس دشت پیمایم که در عالم

سواد طره لیلی بود شام غریبانم

نیاید دامن عفوش رهائی از کف فطرت

باب رحمت خود تا نشوید لوح عصیانم

واین غزل از خواجه ابوتراب است

چنان لبریز شوق از نشئه بزم حریفانم

که صد داغم بدل میسوزد و چون لاله خندانم

ز فیض عشق شد آماده اسباب جنون من

کنون در انتظار وعده های سنگ طفلانم

گهی در دام زلف و گاه در محراب آن ابرو

چه مستضعف بمذهب مشتبه در کفر و ایمانم

چه فرق از ترک یغمائی بود آن چشم فتان را

زند هر لحظه بر دل بی سبب صد تیر ترکانم
نمی باشد چه خضم گر حیات جاودان باشد
چرا باشد نگردن منتی از آب حیوانم

فصل چهل و چهارم ۴۴ در این سنوات انقلاب که مصادف دول اختلال
واوضاع اکثر ایران اختلال پذیرفته در هر بلدی فتنه جوئی رایت
فساد افراخته و در هر قطری زومایه کیش دجالی ظاهر ساخته ضعفا
و فقرا بی اختیار بعصیبت جلای وطن اوطان گرفتار و از زحمت
مصادره پیکار و مطالبه درهم و دینار در کار انتقال از دیار بدیار
بوده و میباشند هر کس در هر منزل که هست چون از مکاره
منازل دیگر بی خبر است بگمان این است که مگر آنجا بهتر باشد
چون خود را بآنجا رسانید و بر احوال آنجا مطلع گردید و دید که
مانند منزل سابق یا اشد از آن است از آنجا نیز آغاز سفر و اراده
منزلی دیگر می نماید مانند مریض که از شدت اضطراب سر را
بجای پا و پا را بجای سر میگذارد و آنرا راحتی از برای خود می
پندارد تا مدت زندگانی تمام پذیرد و مستوفی اجل حساب
بدأکم تعودون از سر گیرد بیت

نز زیر خاک

نه زیر خاک تا بالای افلاک
مقامی خوش نکرد این خاک غمناک

در ضمن این اسفار خلایق بسیار با جل اخترامی از این دار فنا انتقال
گزیده و از دستبرد یغماگر قضا و قدر از لباس حیات عاری گردیده
(حکایت عجیبه درویش) از آنجمله مردی درویش وارد این ولایت
شده نام خود سیفعلی میگفت و مدت دو سه سال در اینجا توقف نمود
تا آنکه وفات یافت و بشغل کحالی اشتغال میورزید و از قبول اجرت
و هدیه و صله امتناع داشت و بحسب رؤیت مظنه این بود که در
عشر ثلاثین یا اربعین باشد لیکن خود حساب عمر خود را از سبعین
و ثمانین متجاوز میگفت میگفت و مذکور می نمود که تمام این مدت را
بسیاحت گذرانیده و باطراف بلاد روم و هند و حبشه و فرنگ و
اوزبک و چین رسیده و در هر بلد با درویشان و قناعت کیشان صحبت
داشته و حکایتهای عجیب و غریب نقل می نمود از آنجمله میگفت که
چند سال قبل از این در دیار مغرب بودم و با رفیقی که داشتم
از محلی بمحلی تفرج می نمودم روزی از دهی بدهی میرفتیم در عرض راه
طایری بسیار بزرگ نمایان شد که در وسط راه نشسته بود و صورت
آن صورت انسان بود و خیره خیره بجانب من نگاه میکرد از مشاهده

آن بغایت هراسان شدیم واز راه کناره نمودیم ناگاه از جای خود
برجید وآمد بمن حمله نمود رفیق من بگریخت و برای من مجال فرار باقی نماند
کاردی همراه داشتم که بکمر زده بودم از غلاف کشیدم و مابین کتفین او
چنان زدم که تمام تیغ تا حد دسته فرو نشست ونتوانستم بیرون کشید
آن مرغ نعره برآورد صدای انسان وبپرید وبرفت ومن برفیق خود ملحق
شده بدویدیم تا بباغی که در آن صحرا بنظر میآمد خود را رسانیدیم
باغبانها که در آنجا بودند ما را پرستاری نمودند وبحال آوردند وپرسیدند
سبب دهشت شما چه بود چون حکایت کردیم گفتند که ما هرگز همچه
چیزی ندیده ایم ونشنیده ایم وتکذیب نمودند. القصه بعد از
چند سال وارد بلاد ایران شدم ودر سالیکه نادرشاه از
هندوستان معاودت نمود باردو بودم روزی در دکان سیاف
آن کارد را دیدم که سیاف برای آن غلاف میساخت پرسیدم که این
کارد از کیست گفت از شخصی است داده است که غلاف بگیرم گفتم
من غلاف موافق این کارد ساخته دارم بشما میدهم بشرط آنکه صاحب
آنرا نشان بمن بدهید و برخواستم وازمنزل خود غلاف را بردم
سیاف چون دید موافق گیست است گفت غلاف اصلی این کارد
همین

همین بوده است در این اثنا صاحب کارد حاضر شد چون مرا بدید و
غلاف را بشناخت از جای برخواست وگفت من میخواهم شما را در خلوت
به بینم چون به بنده خانه رفتیم از او پرسیدم که راست بگو این کارد
از کجا ترا بدست آمده گفت از آنجا که از دست تو رفته گفتم در بلاد مغرب
از دست من رفته وقصه را حکایت نمودم گفت من همان مرغم که تو دیدی
وزخم زدی وبرهنه شده موضع جراحت را نشان بداد گفت ما سه نفر
بودیم که باغوای شیطان بوادی تحصیل علم سحر افتاده بودیم واستادی داشتیم
که بهر صورت میخواست ما را میگردانید وهر روز نوبت یکی از ما بود
که آدمی برای او شکار کنیم که برای قوت سحر او خود دل وجگر ودماغ
او را میخورد ومابقی را بشاگردان تقسیم می نمود آن روز که تو برخوردی
نوبت من بود وچون از تو جدا شدم از این عمل قبیح توبه کردم وببندگی
حق تعالی اشتغال نمودم وکارد را بمن داد وچون مرا سبب توبه و
خدا پرستی خود دانست شرایط تسلیم وارادت بجای آورد والله یعلم

۲۲۲۲۲۲۲۲۲
۲۲۲۲۲۲۲
۲۲۲۲۲
۲۲۲
۲

آن بغایت هراسان شدیم و از راه کناره نمودیم ناگاه از جای خود
پرید و آمد بمن حمله نمود رفیق من بگریخت و برای من مجال فرار باقی نماند
کاردی همراه داشتم که بکمر زده بودم از غلاف کشیدم و ما بین کتفین او
چنان زدم که تمام تیغ تا حد دسته فرو نشست و نتوانستم بیرون کشید
آن مرغ نعره بر آورد صدای انسان و بپرید و برفت و من برفیق خود ملحق
شده بدویدیم تا بباغی که در آن صحرا بنظر میآمد خود را رسانیدیم
باغبانها که در آنجا بودند ما را پرستاری نمودند و بحال آوردند و پرسیدند
سبب دهشت شما چه بود چون حکایت کردیم گفتند که ما هرگز همچه
چیزی ندیده ایم و نشنیده ایم و تکذیب نمودند. القصه بعد از
چند سال وارد بلاد ایران شدم و در سالیکه نادر شاه از
هندوستان معاودت نمود بارد و بودم روزی در دکان سیاف
آن کارد را دیدم که سیاف برای آن غلاف میساخت پرسیدم که این
کارد از کیست گفت از شخصی است داده است که غلاف بگیرم گفتم
من غلاف موافق این کارد ساخته دارم بشما میدهم بشرط آنکه صاحب
آنرا نشان بمن بدهید و برخواستم و از منزل خود غلاف را بردم
سیاف چون دید موافق کیست است گفت غلاف اصلی این کارد
همین

همین بوده است در این اثنا صاحب کارد حاضر شد چون مرا بدید و
غلاف را بشناخت از جای برخواست و گفت من میخواهم شما را در خلوت
به بینم چون به بنده خانه رفتیم از او پرسیدم که راست بگو این کارد
از کجا ترا بدست آمده گفت از آنجا که از دست تو رفته گفتم در بلاد مغرب
از دست من رفته و قصه را حکایت نمودم گفت من همان مرغم که تو دیدی
و زخم زدی و برهنه شده موضع جراحت را نشان بداد گفت ما سه نفر
بودیم که باغوای شیطان بوادی تحصیل علم سحر افتاده بودیم و استادی داشتیم
که بهر صورت میخواست ما را میگردانید و هر روز نوبت یکی از ما بود
که آدمی برای او شکار کنیم که برای قوت سحر او خود دل و جگر و دماغ
او را میخورد و ما بقی را بشاگردان تقسیم می نمود آن روز که تو برخوردی
نوبت من بود و چون از تو جدا شدم از این عمل قبیح توبه کردم و ببندگی
حق تعالی اشتغال نمودم و کارد را بمن داد و چون را سبب توبه و
خدا پرستی خود دانست شرایط تسلیم و ارادت بجای آورد والله یعلم

۲۲۲۲۲۲۲۲۲
۲۲۲۲۲۲۲
۲۲۲۲۲
۲۲۲
۲